

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بسم الله الرحمن الرحيم

نورالارباب

فی توجہ

فتوح الغیب

مترجمہ حضرت واقف حقائق کاشف دقائق آفتاب بہمان و رایت ماہتاب شہستان ہدایت
 اسوۃ العالمین زبدۃ الکاملین جامع حقائق صدیقی و معنوی حضرت مولانا شاہ حمایت علی علوی
 قلندر کاکوروی تصنیف حضرت فلک رفعت نادرہ آوان نتیجہ نوع انسان تیر برج باطلی گوہر درج
 کاظمی حقیقت منظر حضرت مولانا شاہ حبیب حیدر قلندر باجارت یادگار دودمان حضرت مترجم
 عالیقدر والا گرجناپ ششی الرضا علی صاحب شرر کاکوروی بفرمایش لائق مع و ستایش
 مقبول رب احد جناب ششی امیر احمد سلمہ اللہ الصمد رئیس کاکوری

بہتمام

احقر انام قاری محمد عبد الولی غفا اللہ عنہ خلف علامہ آسی و لانا محمد عبد العلی ہدایت نور اللہ تیر برج

مطبعہ مطبعہ الکتاب و المطبعہ
 مطبعہ مطبعہ الکتاب و المطبعہ

فهرست مکتب مستطاب نواریبی تبحر فنی الخیب

ردیف	مضمون	ردیف	مضمون	ردیف	مضمون
۱	حالات مختلفه حضرت ترمذی قدس سره	۲۴	مقاله یازدهم در بیان تعلیم	۲۵	مقاله بیستم در بیان مطالب
۲	مقاله اولی در بیان اینکه هر مومنی	۲۵	حقیقت انقطاع	۲۶	کما والفقران یکنون کفر
۳	و تمام احوال خود را در هر صورتی	۲۶	مقاله شانزدهم در بیان معنی از	۲۷	مقاله سیام در بیان جود الخیر و فرج
۴	مقاله دوم در بیان اتباع	۲۷	اعتماد بر خلق و اسباب	۲۸	مقاله سی و یکم در بیان دفع غفله قلب
۵	سنت و ترک بدعت	۲۸	مقاله بیست و دوم در بیان معانی	۲۹	مقاله سی و دوم در جواب از شبهه عدم
۶	مقاله سوم در بیان کیفیت	۲۹	وصول الی الله	۳۰	بقا و صحت و نجات مال و منال
۷	بتلا و بنده به بلا و علاج آن	۳۰	مقاله بیست و سوم در بیان معانی خدا	۳۱	مقاله سی و سوم در بیان قسام مردم
۸	مقاله چهارم در مراتب موت از	۳۱	مقاله نوزدهم در بیان افعال و عده	۳۲	که هر چهار نوع اند
۹	خلق و هواداراده	۳۲	جناب باری وقت صنعت یاران	۳۳	مقاله سی و چهارم در بیان دفع کردن
۱۰	مقاله پنجم در تشبیه حال دنیا و شغال	۳۳	مقاله بیست و چهارم در بیان قول حضرت	۳۴	ساکک عقیقه فکایت خود را از
۱۱	ارسل دنیا بآن	۳۴	مقاله بیست و پنجم در بیان قول حضرت	۳۵	بروردگار و وقت نوشتن شمل مقصود
۱۲	مقاله ششم در بیان قضا از خلق	۳۵	مقاله بیست و ششم در بیان اولی که مسلم	۳۶	مقاله سی و پنجم در بیان درج بترک
۱۳	و هوای نفس	۳۶	مقاله بیست و هفتم در بیان اولی که مسلم	۳۷	رضعت و اختیار عزیمت
۱۴	مقاله هفتم در بیان خروج ساکک	۳۷	مقاله بیست و هشتم در بیان اولی که مسلم	۳۸	مقاله سی و ششم در بیان گردانیدن کار
۱۵	از نفس و هواداراده	۳۸	مقاله بیست و نهم در بیان اولی که مسلم	۳۹	آخرت راس المال و دنیا را بقی و دی
۱۶	مقاله هشتم در بیان نفی اختیار	۳۹	مقاله بیست و دهم در بیان اولی که مسلم	۴۰	مقاله سی و هفتم در بیان دفع حسد
۱۷	و تسلیم نفس الکی	۴۰	مقاله بیست و یکم در بیان اولی که مسلم	۴۱	باز به میان خود
۱۸	مقاله نهم در بیان کشف و	۴۱	مقاله بیست و دوم در بیان اولی که مسلم	۴۲	مقاله سی و هشتم در بیان صدق و کذب
۱۹	مشاهده در افعال	۴۲	مقاله بیست و سوم در بیان اولی که مسلم	۴۳	باقی تعالی
۲۰	مقاله دهم در بیان مخالفت نفس	۴۳	مقاله بیست و چهارم در بیان اولی که مسلم	۴۴	مقاله سی و نهم در بیان دفع فقر
۲۱	مقاله یازدهم در بیان جبر و تصیر	۴۴	مقاله بیست و پنجم در بیان اولی که مسلم	۴۵	بوجود هوای نفس و بغیر آن
۲۲	در حالت فقر و وقت خواستن کساح	۴۵	مقاله بیست و ششم در بیان اولی که مسلم	۴۶	مقاله سی و دهم در بیان دفع فقر
۲۳	مقاله دوازدهم در بیان افعال مسلک	۴۶	مقاله بیست و هفتم در بیان اولی که مسلم	۴۷	بوجود فقر و فقر
۲۴	ساککین در حالت غنا	۴۷	مقاله بیست و هشتم در بیان اولی که مسلم	۴۸	مقاله سی و یکم در بیان دفع فقر
۲۵	مقاله سیزدهم در بیان تسلیم	۴۸	مقاله بیست و نهم در بیان اولی که مسلم	۴۹	مقاله سی و دوم در بیان دفع فقر
۲۶	بر قضا و قدر	۴۹	مقاله بیست و دهم در بیان اولی که مسلم	۵۰	مقاله سی و سوم در بیان دفع فقر
۲۷	مقاله چهاردهم در بیان دفع حسد	۵۰	مقاله بیست و یکم در بیان اولی که مسلم	۵۱	مقاله سی و چهارم در بیان دفع فقر
۲۸	بلا و زحمت کردن حال کمال و صلیون	۵۱	مقاله بیست و دوم در بیان اولی که مسلم	۵۲	مقاله سی و پنجم در بیان دفع فقر

[illegible]

صحیح غلط نامہ کتاب مستطاب فی الاریب فی ترجمہ فتح الغیب											
صفحہ	غلط	صحیح	صفحہ	غلط	صحیح	صفحہ	غلط	صحیح	صفحہ	غلط	صحیح
۱۵	شوہ	میشود	۳۳	یہاد	یہاد	۳۳	یہاد	یہاد	۳۳	یہاد	یہاد
۱۶	مراد	مراد	۳۴	زیراکہ	زیراکہ	۳۴	زیراکہ	زیراکہ	۳۴	زیراکہ	زیراکہ
۱۷	ابقی	ابقی	۳۵	نکندہ	نکندہ	۳۵	نکندہ	نکندہ	۳۵	نکندہ	نکندہ
۱۸	بقای	بقای	۳۶	عوضہائی	عوضہائی	۳۶	عوضہائی	عوضہائی	۳۶	عوضہائی	عوضہائی
۱۹	بہا	بہا	۳۷	چیز نامی	چیز نامی	۳۷	چیز نامی	چیز نامی	۳۷	چیز نامی	چیز نامی
۲۰	پیش	پیش	۳۸	دوست	دوست	۳۸	دوست	دوست	۳۸	دوست	دوست
۲۱	بخشن	بخشن	۳۹	ایک بخشن	ایک بخشن	۳۹	ایک بخشن	ایک بخشن	۳۹	ایک بخشن	ایک بخشن
۲۲	لطیفی	لطیفی	۴۰	نیچید	نیچید	۴۰	نیچید	نیچید	۴۰	نیچید	نیچید
۲۳	وفا و وفائی	وفا و وفائی	۴۱	نیچید	نیچید	۴۱	نیچید	نیچید	۴۱	نیچید	نیچید
۲۴	بلقین کردہ	بلقین کردہ	۴۲	آدمی	آدمی	۴۲	آدمی	آدمی	۴۲	آدمی	آدمی
۲۵	کردہ بکناہ	کردہ بکناہ	۴۳	نہی	نہی	۴۳	نہی	نہی	۴۳	نہی	نہی
۲۶	ذاتی نامی	ذاتی نامی	۴۴	ترا	ترا	۴۴	ترا	ترا	۴۴	ترا	ترا
۲۷	جز	جز	۴۵	شال می شود	شال می شود	۴۵	شال می شود	شال می شود	۴۵	شال می شود	شال می شود
۲۸	ایک	ایک	۴۶	لازم گیر	لازم گیر	۴۶	لازم گیر	لازم گیر	۴۶	لازم گیر	لازم گیر
۲۹	قلت	قلت	۴۷	بروز و گذشت	بروز و گذشت	۴۷	بروز و گذشت	بروز و گذشت	۴۷	بروز و گذشت	بروز و گذشت
۳۰	نسبت	نسبت	۴۸	نہ تے لدنی	نہ تے لدنی	۴۸	نہ تے لدنی	نہ تے لدنی	۴۸	نہ تے لدنی	نہ تے لدنی
۳۱	داشش	داشش	۴۹	ثابت	ثابت	۴۹	ثابت	ثابت	۴۹	ثابت	ثابت
۳۲	آثار	آثار	۵۰	پیش	پیش	۵۰	پیش	پیش	۵۰	پیش	پیش
۳۳	بی حس	بی حس	۵۱	زیادہ	زیادہ	۵۱	زیادہ	زیادہ	۵۱	زیادہ	زیادہ
۳۴	غیر	غیر	۵۲	در گہائی	در گہائی	۵۲	در گہائی	در گہائی	۵۲	در گہائی	در گہائی
۳۵	ساحت	ساحت	۵۳	اول	اول	۵۳	اول	اول	۵۳	اول	اول
۳۶	مکونی	مکونی	۵۴	بہشت	بہشت	۵۴	بہشت	بہشت	۵۴	بہشت	بہشت
۳۷	بہشت	بہشت	۵۵	عاقبت	عاقبت	۵۵	عاقبت	عاقبت	۵۵	عاقبت	عاقبت
۳۸	پسند	پسند	۵۶	کردن	کردن	۵۶	کردن	کردن	۵۶	کردن	کردن
۳۹	دلاجا	دلاجا	۵۷	مواظقت	مواظقت	۵۷	مواظقت	مواظقت	۵۷	مواظقت	مواظقت
۴۰	ولان	ولان	۵۸	برود	برود	۵۸	برود	برود	۵۸	برود	برود
۴۱	عزت	عزت	۵۹	توفیق	توفیق	۵۹	توفیق	توفیق	۵۹	توفیق	توفیق
۴۲	برسانہ	برسانہ	۶۰	توفیق	توفیق	۶۰	توفیق	توفیق	۶۰	توفیق	توفیق
۴۳	ثابت	ثابت	۶۱	توفیق	توفیق	۶۱	توفیق	توفیق	۶۱	توفیق	توفیق
۴۴	شب	شب	۶۲	توفیق	توفیق	۶۲	توفیق	توفیق	۶۲	توفیق	توفیق
۴۵	خواستہ	خواستہ	۶۳	توفیق	توفیق	۶۳	توفیق	توفیق	۶۳	توفیق	توفیق
۴۶	بدون	بدون	۶۴	توفیق	توفیق	۶۴	توفیق	توفیق	۶۴	توفیق	توفیق

[illegible]

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE5407

۲۹۲۵۸
۵۲۰۶
۵۲۰۶

حالات مختصره حضرت مترجم قدس سره العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

آن اوجد زمانه آن فرد یگانه آن مصباح ضیاء شریعت آن مفتاح كنوز طریقت
آن محقق قوانین معرفت آن مرثیہ مراسم سلوک حقیقت آن سالک سالک
ویرج وصدق وارشاد آن ناسک مناسک محبت ووداد آن قدوة علمای کرام
آن زبده اولیای عظام آن فرد فرید بحر حمید آن درر یتیم یم تفرید آن محبوب
بارگاه الٰہی آن مقبول درگاه رسالت پناہی آن فانی فی اللہ آن باقی باشد
اوستاد اوستاد اوستاد ونا و من الیہ بالعلم والفضل استنادنا المنتظم فی سلك السلسلۃ
العالیۃ القادر یت القلندر یتہ سیدی مولانا شاہ حمایت علی قلندر العلوی
الکاکوروی خلف اوسط حضرت مرشدنا و مرشد العالم جامع الفضائل والمکارم
انیس العارفین جلیس الکاملین قطب الارشاد ملقب الغیب بصاحب سر
شاہ محمد کاظم قلندر قدس سره الاطهر شیخ علوی نسب حقیقی ماتریدی مذہب
قادر یت قلندری مشرب ولادت آن والا منقبت در سنہ یک ہزار

و یک صد و هشتاد و هشت هجری واقع گردید از زمان صغیر سن بعد که امارات
 و متصفت بکمال صفات جامع مکارم اخلاق و محاسن اشفاق بود و آنرا سعادت
 و علامات ولایت از ناصیه کمال او مشهود تر شد مرشد نا حضرت شاه تراب علی قلندر
 نور الله مرقدہ الاطر در کتاب مستطاب اصول المقصود در حال ایشان ارقام میفرمایند
 که قبل ایشان برادرهای دیگر پیدا شده بود که نامش حضرت صاحب قبله باقی باشد
 نهاده بودند حالش عجیب بود که وقت ولادتش یکبار در تمام خانه روشنی پیدا شد
 گویا کسی مشعل افروخته باشد مردمان حاضرین آنجا متحجب گشتند و از وقوع این
 حال بهمنه شگفته شدند و دانستند که روح ولی ظهور کرده است لیکن بعد پنج شش روز
 بمرد غم و غم بر که و مرده شد بعد وی برادر مذکور پیدا شد و حضرت صاحب قبله در واقع
 دیدند که این طفل میگوید که باقی باشد منم و من هفتاد و هزار حجاب حق قطع خواهم کرد
 پس ازین واقعه آنحضرت و دیگر کسان شادان شدند و مختل شد که عجب نیست
 که این طفل مثل باقی باشد شود و بعد از آن در زمان پنج و شش سالگی کیفیتش چنین
 بود که اگر در حق کسی چیزی میگفت مطابق آن ظهور میکرد و چنانچه یکبار در همان زمان
 اساک باران شده بود مردم قصبه برای نماز استسقا در باغی متصل تکیه شریف
 جمع شدند اتفاقاً ایشان هم مثل طفلان بازی کنان آنجا رسیده پرسیدند که این چرا
 کیست و سر برهنه چرا اندکس گفت که بطلب باران زاری می کنند گفتند
 عجب است بخانه خود روند و چاه کنند یعنی نزول باران رحمت نخواهد شد پس
 پنهان شد که از زبان ایشان برآید بود آری سخاوت گل هر جا که روید هم گل است
 ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم از عمر
 ده سالگی تحصیل علم برداختند و کتب مسائل فقهیه و علوم ضروریه فاندان خود
 یعنی کتب تصوف و آثار و اشغال و اعمال قلندریه از خدمت حضرت والد ماجد خویش

تحصیل فرموده رجوع بعلوم عربیه نمودند و مختصرات عربیه بخدمت برادر بزرگ خود
 مرشد مرشد حضرت شاه تراب علی قلندر قدس سره شروع کردند و در آن
 زمانه از حکیم محمد حیات ساکن بدیهه و بعد از آن در سندیله رفته از مولوی
 قاسم علی خلیف مولانا محمد الله سندیلی و از مولانا عبد الواجد خیر آبادی
 که مدرس مدرسه هماراجه ملکیت رای بودند در لکهنؤ رفته خواندند و قریب بفرارغ
 رسیدند مگر بوجه عوائق و موانع چند در چند از آنجا ترک نموده در دیوه رفت
 بخدمت حضرت مولانا ذوالفقار علی که از علمای کامل و عرفای واصل و
 صاحب نسبت و از خلفای حضرت عمده الکاملین سید محمد عدل المعروف
 به شاه لعل بریلوی رحمه الله علیه بودند هدایه و کتب دیگر انتهائی خوانده از دست
 مبارک شان دستا فرغ بستند و محض بنابر صحبت و استرضای شان و نیز از راه
 دفع دخل گفتگوی علما ترک سماع غنا کردند هر چند شوق نغمه و سماع بسیار میشنیدند
 اما بر مجاهده کمر بستند و هرگز نمی شنیدند چون بعد فرارغ از کتب درسیه بخانه آمدند
 بتدریس علوم مشغول گشتند و بهلئے را از فیض تربیت و تعلیم خود مالا مال ساختند
 و در همان زمان شرح عجیب و غریب محتوی بر نکات دقیقه و لطافت نفیسه بر
 کتاب فصول اکبری تخریر نمودند و بر کار الاصول فی شرح الفصول موسوم ساختند
 و در آن چنانکه باید و شاید داد تحقیق دادند تا آنکه شرح ایشان بر درجه احسن
 الشرحی رسید بعد از آن این ترجمه نفیسه موسوم به نور الارباب فی ترجمه
 فتوح الغیب حسب ارشاد واجب الانقیاد حضرت والد ماجد خویش
 قدس سره العزیز نوشتند که بحال توفیق انطباعش موفق حقیقی باین بنده
 حقیر فقیر غفر له الله المولی القدریر که نسبت تلمذ بهم بسطه اسطه بحضرت ایشان
 دارد و سلسله نسبى نیز بایشان منتهی می گردد که است فرمود و نیز در آن زمانه

بسعادت بیعت در سلسله عالییه قادریه رضویه بردست حق پرست حضرت
 والد ماجد خویش فائز گردیدند و منشور اجازت و خلافت در اخذ بیعت ارشاد
 و هدایت و امور فقر در سلاسل عالییه ثمانیه یعنی قلندریه و قادریه و چشتیه
 و سهروردیه و فردوسییه و طیفوریه و مداریه و نقشبندیه از همان جناب
 عرش قباب بکف آوردند. و علاوه ازین اجازت و خلافت سلسله شریفه
 نقشبندیه از حضرت مولانا حاجی امین الدین محدث کاکوروی که سلسله
 طریقت شان بواسطه حضرت شاه ابوسعید بریلوی بحضرت شاه ولی الله
 محدث دهلوی فاروقی میرسد نیز حاصل کردند باینجمله و صاف و کمالات سترگ
 آن بزرگ تا کجا شمرده شوند اکتی در زمان خویش سرآمد علمائے زمان سر حلقه
 فضل و عرفاء دوران بود مقبولیت و محبوبیت وی در حضور حضرت والد ماجد
 و مرشد ارشد از مکتوبات حضرت بزرگ که در زمان طالب علی به ایشان
 نگاشته اند واضح میشود و هر چه از اشارات و بشارات و تعلیم او را در
 وظائف و مراقبات که میتوانند بود همه در آنها مندرج است بلکه در مکتوبه
 بطرف بشارات علم اولین و آخرین که خود بنفس نفیس از جناب حضرت پیر و مرشد
 خود حضرت سیدی شاه باسط علی قلندر قدس سره بدان مبشر شده بودند
 اشارت کرده ظهور آنرا در حق ایشان ظاهراً ساخته اند چنانچه میفرمایند این خطا شما
 بسیار محظوظ گرد فرست کتابها نگاہ داشتند ام انشاء الله تعالی همه میسر خواهد آمد
 بلکه ام الکتاب را امیدوار باشند که همه علوم از آنجا است بار از جناب عالی
 محمدی علیه الصلوٰه والسلام و از زبان مبارک حضرت مرشدی علم اولین
 و آخرین را بشارت شده است همه در شما ظهور خواهد کرد خاطر جمیع دارند
 و خدا را یاد دارند انتی این اشارات و بشارات را بالتفصیل اگر معاینه منظور باشد

کتاب مفاد و صفات را که حاوی است بجملة مکاتیب حضرت بزرگ مطالعه باید کرد
 آری قیاس کن ز گلستان من بهار مرا: اوصاف حمیده و خصائل
 پسندیده وی بسیار بودند از انجمله اینست که گاه به رغبت لباس فاحشه
 و نفیس فرمود بلکه همیشه بوضع درویشان ماند و جامه و دستار و پیراهن که از وضع
 اشراف سادات بود معمول به خود داشت و نه گاه به رغبت بسوئے خطام دنیا
 و معاش ظاهری کرد با وجودیکه چند مرتبه بران قدرت هم یافت چنانچه منقول است
 که یکبار دوست او ایشان حضرت مولانا ذوالفقار علی رحمة الله علیه برای نیابت
 خود در عدالت ایشان را می خواستند مگر منظور فرمودند و دیگر در همان زمانه قاضی القضاة
 مولوی نجم الدین علی خان کاکوروی اتمخلص به ثاقب که در شهر کلکته بهر
 قاضی القضاة نامور بودند و بسا صاحب جاه و فراغت بودند بر اے ایشان
 تجویز روزگار کردند مگر آنرا نیز قبول ننمودند غایت مافی الباب اینست که جمیع
 ایام عمر شریف ایشان از سن شعور تا ایام وفات خالی از درس و تدریس
 علوم و اکتساب اذکار و افکار و مراقبات عموماً و اکساب طریقه علمیه قلندریه
 کافیه خصوصاً در بیعتات و زکوة اسماء الکی نامند بعد از وفات حضرت
 پیر بزرگوار و مرشد عالی مقدار خویش وی هم ترک لباس فرمود و خود اگر چه
 مجاز و مازون بود اما یوم عرس که بتاریخ بستم ماه ربیع الآخر میشد باز خرقه
 شریفه قلندریه کافیمه از دست برادر بزرگ خود سیدی حضرت شاه تراب علی
 قلندر قدس سره الاطر پوشید و از ان جناب هم اجازت نامه سلاسل سبعة
 حاصل نمود و آن جامه ارشاد و هدایت چنان بر جسم شریفش زمینده آمد که در زمانه
 قدس اوصاف و محامد و مکارم اخلاقی شهره دیار و امصار گردید و چنان قبولیت
 عامه در نهاد خواص و عوام ظاهر آمد که مردمان کثیر التعداد بر جاده اعتدال و سلک قویم

گراییده و طوق ارادت سلسله علیه قلندریه را بگردن جان آویخته و با وجود
اجرای سلسله ارشاده هدایت طریق مسموله تدریس علوم را موقوف نه فرمود
و تا یوم وفات آنرا برپا داشت بالاخر چونکه هر موجود را معدومیت لازمی است
و بمقتضای آیه کرمیه **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ** رتج آفریده را مجال
سلامت از موت نه پس بتاریخ بست و پنجم ماه رجب المرجب روز جمعه
سنه یک هزار و دصد و بیست و شش بعارضه گزیدگی ماریا یک یک
ازین جهان فانی رخت بعالم جاودالی بست **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**
أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُفْتَدُونَ و چونکه خیر طینت شریفش با خیر طینت حضرت بزرگ
شرکت صوری و معنوی داشت پس ظهور شرکت معنوی خود از مکتوب علیه
شان ظاهر شد که بالاگذشت و شرکت صوری باین طور واقع شد که قبر
شریفش رازمین پہلوی چپ حضرت بزرگ بخود کشید و مزار با فیض و انوار
دران واقع شد گویا جزو بکل وصل گشت و قطره به بحر آمیخت و از زبان
وحدت بیان مفهوم آیه کریمه **إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**
مدلل ساخت تاریخ وفات حشر یا تاش که بر مزار بهر انوارش کنده است اینست
حضرت مولوی حمایت علی ابن کاظم شیخ نجفیه نهاد
روز آدینه بست و پنج رجب آن قلندر منشی بزرگ نژاد
وید از چشم دل چو عالم قدس گشت از بند عنصری آزاد
دیگر از حضرت قدوة الواصلین و عمدة الکاملین
حضرت شاه خواجہ حسن چشتی مودودی لکھنوی

که از یاران با اختصاص والد ماجد حضرت ایشان بودند

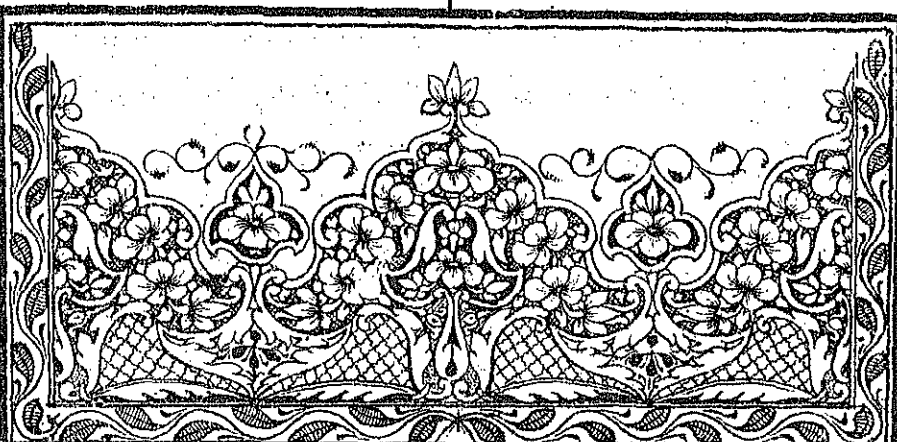
بر رضا رخ بنمودی بقضا	هاشم هاشمی من تو آه
بے تول بشده اے دل بند	چون بتو بند اجل زدنا گاه
سال تاریخ و قاتش ز خرد	بسکه جستم بچنین حال تباه
گفت با تفت که بگو با افسوس	آه دل بند رضیت با الله

اللهم نور مرقده الشريف وعظم مضجعه اللطيف وافض عليه
 محائب رحمتك وفضلك وشايب جودك وكرمك وادم
 فيوضه وبركاته على مقارق الطالبين الصادقين
 بجزمة سيدنا و مولانا محمد سيد المرسلين امين

اسامی تلامذه حضرت ایشان هر قدر که در حافظه کاتب الحروف اند این اند
 مولانا شاه حسین بخش کاکردی خلف اکبر حضرت قدوة العارفين شاه میر محمد قاسم
 قدس سره که از اجله فضلاى عصر و اتقيای دهر بودند و صاحب مؤلفات مفیده
 مثل رساله آثار باقیمه که مشتمل بر هشت رساله است رساله اول حرز الامان
 من عذاب النيران در بیان سنن و اوعیه مانوره - رساله دیگر موسومه به
 اسرار الاسماء در بیان دعوت اسماعیلی مع بیان طریقه اجازت که مؤلف
 را از مشایخ کرام سیده رساله دیگر موسومه به خیر الاعمال در بیان خواص
 آیات قرآنی و بقیه رسائل در علم الاعداد اند - و دیگر رساله ضروریات الادب
 و در بیان علم ادب و صنایع و بدائع آن مع کلام شعرای عرب بطور تشیل و دیگر رساله
 اختلاف البصر بین و الکوفیین در تشریح اختلاف علمای بصره و کوفه در
 مسائل نحوی و دیگر رساله دستور الکلمات که مجلدی ضخیم است در بیان انشا پردازی

فارسی و صنایع وی و دیگر حضرت مولانا شاه حیدر علی قلندر که برادرزاده حقیقی
ایشان بودند و دیگر حضرت استاد و استاد مولانا شاه تقی علی قلندر کاکوروی
برادرزاده حقیقی ایشان که مختصرات در سینه بخدمت ایشان تحصیل کرده بودند
و از اجله مشاییر عصر بودند و کتاب مستطاب روض الازهر فی مآثر القلندر و غیره
از تصانیف حضرت ایشان یادگار است و دیگر صاحبزاده خودشان جناب مولانا شاه
رضا علی کاکوروی و دیگر حضرت مولانا شاه نظام علی قلندر خواهرزاده ایشان که
عامل کامل بودند و صنف بحر متواج و منتخب الاسماء و غیره و دیگر حضرت
مولوی شاه کرامت علی قلندر کاکوروی سلام الله و رضوانه علیهم
اجمعین و افاض علینا فیوضهم و فتوحهم الی یوم الدین

نگاشته محمد حبیب حیدر



بسم الله الرحمن الرحيم

همه سپاس تن است بهت مرخای را عزوجل که پروردگار عالمیان هست در اول بهرام و آخر آن
 و در دل و در زبان بمقدار مخلوقات او و بشمار کلام او و بوزن عرش او و راضی شدن او از آن
 و بعدد هر جفت و طاق و ترو خشک و بشمار هر چه پیدا کرده است پروردگار ما و پراگنده است
 همیشه سپاس پاک و مبارک آن خدای را که پیدا کرد همه ایس راست گردانید و تقدیر نمود پس
 هدایت کرد و میرانید و زنده کرد و خندانید و گریانید و نزدیک گردانید و نزدیکتر و مهربانی کرد و رسوا کرد
 یک را و بخورانید و بنوشانید و نیک کرد و بد گردانید و باز دشت بخشش را و بخشش نمود آن خدائی
 که بجز او قائم است هفت آسمان محکم و استوار و ثابت است که بهما و آرام یافت زمین پس نیست
 کسی نا امید از رحمت او و نه امین کرده شده از مکر و دور افکندن او او را از قرب خود و نه از گزند رانیدن
 حکم او و کار او نیست کسی ننگی ازنده از بندگی او و نه خالی از نعمت او پس او است تئایش کرده شده
 بسبب آنکه مهربانی کرد از عطا و نعمت و شکر کرده شده است بسبب چیزی که باز داشت از بلا و محنت
 بیشتر درود بر نبی وی محمد مصطفی که هر که متابعت وی کند با چرخ آورده است راه یابد و هر که
 روی گرداند از او گمراه شود و هلاک بشود پس که راست گوینده و تصدیق کرده شده و زاهد است
 و در دنیا و جوینده و خواهنده است مرتبه بلند را و برگزیده است از همه مخلوقات پروردگار

و چیده است از همه آفریدگان آنکه آمدین به تشریف آوردن وی و دروغ شد باطن بسبب
 پیداشدن او و روشن شدن زمین بنور او پس از آن در و تمام و برکت های پاک مبارک او دم بآ
 و بر پاکان از آل و اصحاب او و پرپس و ندگان ایشان به نیکی که نیکوترین مردمان اند و در کردار
 و راست ترین در گفتار و راه رفتن و رسیدن بسوی او پس ترناری ما و دعا و بازگشتن ما
 بسوی خداست که پروردگار ما و پیداکند ما و روزی دهنده ما و خوراندۀ ما و نوشاندۀ ما
 فائده دهنده ما و نگاهدارنده ما از آفات و زنده کننده ما و بازدارنده ما است از همه چیز که ایذا دهد ما را
 و اندوگین کند همۀ این نعمتها بسبب مهربانی و فضل و منت او است و بهنگاه بانی کردن همیشه در
 در قول و فعل و نمان و آشکارا و سختی و فراخی و نرمی و درشتی برسته که او کند است هر چیزی را
 که خواهد و حکم کننده است هر چیزی را که خواهد و داناست بهر چه پوشیده است و آگاه است بر همه احوال
 و کارها از لغزشها و گناهان و طاعتها شنونده است آوازها را قبول کننده است احوال را می بیند
 که خواهد هر کس را که خواست بکشد و بازگردانیدن از کس اما بعد از حمد و صلوة می گویم که
 نعمتهای خدا بر من بسیار است و متواتر در شب و روز و هر ساعت و هر لحظه در همه حالت چنانکه فرمود
 عزوجل وَإِنَّ نِعْمَةَ اللَّهِ لَآتِيهِمْ ای اگر شمار کنید نعمت خدا را نتوانید شمرد آنرا و قوله تعالی
وَمَا يَكْفِيهِمْ نِعْمَةُ فَضْلِهِ ای هر چه باشد نعمت پس از طرف خداست پس طاقت نیست مرا
 و نه دل و زبان را در شمردن آنها و در نمیرسد شمردن و ضبط نمی تواند کرد آنرا عقلها و ذرهنها و شمار
 نمی تواند کرد آنرا دل و بیان نتواند کرد آنرا زبان پس از جمله آنچه که قادر گردانید حق تعالی از
 تعبیر کردن آن نعمتها زبان را و پدید کردن سخن و معنی را و بر نوشتن آنها انگشتان را سخنانی است
 که بیرون آمد و ظاهر شد مرا از فتوح غیب پس فرود آمد در دل و برگردانید حای دل البستر بیرون آورد
 آن سخنها را راستی حال پس متولی شد پدید کردن آنرا الطف متان و رحمت آن در قالب گفتار
 راست و برآوردن میانۀ راه مرخصه گان حق و طالبان او را پس انجمله آن سخنها نیست
مقاله اول - فرمود رضی الله عنه وارضاه ضرورت مهربان من را از سه چیز

در تمام احوال او یک امر حق تعالی که بجای آورد دوم نمی آید که پیرمیزدانان سوم قضا و قدر که
راضی باشند بدان پس کمتر حال مومن آنکه خالی نباشد در همه احوال ازین هر سه پس میاید که لازم گرداند
قصد کردن این سه دل خود را و حکایت کند باینها نفس او کار کند و بگیرد و جراح را باینها در همه احوال خود
معتاله دوم فرمود رضی الله عنه متابعت کنید سنت را و بدعت نکنید و فرمانبرداری
کنید خدا و رسول را و بیرون میاید از حکم ایشان و یگانه دانید خدا را و دوگانه نیارید و تنزه
دارید حق را و تمت نمیدر روی و یقین آرید بدین و شک نکنید و صبر کنید بر بلاها و بی صبری
و جزع نکنید و ثابت مانید و تکریر و سوال کنید از خدا و ملول نشوید از ان و منتظر و گمیان
باشید تا وقت اجابت و عطا و نا امید نشوید و با هم برادر و دوست باشید و دشمن مباشید
یکدیگر را و جمع شوید بر عبادت و متفرق مشوید و با هم دوستی و محبت دارید بغض درارید و پاک
بسیار شوید از گناهان و بگناهان زمیناک آلوده مشوید و بطاعت پروردگار خود آراسته شوید و از دید
خداوند خود دور نشوید و از روی آوردن بد روی روی نگردانید و بتوبه تاخیر نکنید و از عذر کردن
بطرف پروردگار خود در ساعات شب در روز ملول نشوید پس شاید که مهربانی کرده شوید و نیک
و از آتش و درخ دور کرده شوید و در شب نعمت داده شوید و بسوی خدا وصل شوید و بنار و نعمت
و شکستن تکبر با دردار السلام مشغول شوید و برین عیش و نعمت همیشه باشید و بر اسپان گزیده سوار
شوید و بجور عین و انواع خوشبوها و با و از کینه کان سر و گوی با آن نعمها خوش حال شوید
و با انبیاء و صدیقان و شهبان و صاحبان بمراتب بلند بر داشته شوید
معتاله سوم فرمود رضی الله عنه چون مبتلا گردانیده شود بنده به بلا حرکت میکند و لا در خلاص
نفس خود بچل و قوت خود پس اگر خلاص نشد از ان یاری جست از غیر خود از خلق یا بچو یا دشما بان
و خداوندان دولت دنیا داران و مالداران و طبیبان و در بلایه امراض و درد یا پس اگر نیافت یاری
خواستن خلاصی خویش رجوع میکنند درین وقت بسوی پروردگار خود بدعا و زاری و حمد و ثناء عادت
آدمی آنست که مادام که می پاید نزد خود یاری داود خود را رجوع نمیکند بسوی خلق و مادامیکه میاید

نزد خلق یاری را رجوع نمیکند بطرف پروردگار پس چون نیافت نزد خدایاری را ای خدایش یاری نداد
 و راز می افشاید پیش پروردگار همیشه کند و درخواست و دعا و زاری و محتاجی با ترس از قهر او و امید
 از لطف او بیشتر عاجز میگردد اند خدای تعالی او را از دعا و اجابت نمیکند آنرا تا آنکه گسسته میشود
 از همه اسباب پس درین هنگام جاری میشود در تقدیر الهی و میکند در تقدیر کار خود را پس نیست
 وفائی میگردد و از همه اسباب حرکات و باقی میماند روح فقط پس نمی بیند مگر فعل خدا و میگردد حسب
 یقین و توحید حکم اضطرار و یقین میکند باینکه نیست فاعل در حقیقت جز خداوند جنباننده و آرام
 دهنده جز خدا و نیست نیکی و بدی و نه زیان و نه سود و نه دادن و نه منع کردن و نکشاندن نه بستن
 و نه مردن و نه زیستن و نه عزت و نه خواری و نه توانگری و محتاجی مگر بدست خدا پس میگردد
 بنده درین وقت در قضا و قدر همچو بچه شیر خوار در دست دایه و همچو مژه در دست شوینده و گوی
 پیش چوگان سوار گردانیده میشود بنده از حال بچاله و صفتی بصفتی و نیست حرکت و اختیار
 و تدبیر در وی نه در ذات خود و نه ذات غیر پس آن بنده غائب است در فعل مولی خود و نمی بیند
 جز خداوند خود و فعل و نمی شنود و نمی فهمد از غیر حق اگر بیند چیزی را می بیند از جهت آنکه صنعت
 اوست و اگر میشنود و می فهمد کلامی و معنی را پس هر کلام حق را می شنود و معلوم وی را میداند و نسبت
 خدا شنم میگردد و بنزدیکی وی سعید میشود و بنزدیک گردانیدن حق او را آراسته و پیراسته میگردد
 و بوجهی وی در دنیا و آخرت خوش شود و آرام گیرد و بزرگوار و مطمئن می یابد و سخن وی آنسها میگردد
 و از غیر او تعالی و حشت ناک میشود و میگردد و بسوی ذکر او پناه می آرد و میل میکند بروی خودی تعالی
 اعتماد میکند و استوار میدارد و بروی توکل کند و بنور معرفت او راه بر است یابد و پیرایه پوشت و مجاز
 و بر علمای غریب و مطلع شود بر اسرار قدرت او و شرف شود و از خدا بشنود و یاد او را پس این نعمت ها و کرامت ها
مفت الچه چاهم فرمود رضی الله عنه و قتی که میری تو از خلق گفته میشود مر ترا در حضرت حق
رحمك الله ای رحمت کند ترا حق تعالی و اما تلك عن الهوى و میراند ترا از هواي نفس چون
میری از هواي نفس خود گفته میشود مر ترا در رحمك الله و اما تلك عن ارادة تلك و اماك ای

رحم کند ترا خدای تعالی و بپسرا نذر از اراده و خواهش و آرزوهای تو چون میری تو از اراده خود
 گفته میشود ترا **رحمک الله و کفایتک ای رحمت** کند ترا خدا و زنده و باقی گرداند ترا پس درین
 هنگام زنده گردانیده میشود زنگانی که نیست مرگ پس می و تو نگردد میشود تو نگری که نیست
 درویشی بعد آن و داده میشود دادنی که نیست منع پس وی و شاد گردد میشود بشاد که نیست
 غم و سختی بعد آن و ناز و نعمت داده میشود که نیست محنت و بدی بعد آن و دانانیده میشود دستنی
 که نیست نادانی بعد آن و امن داده میشود امنی که نیست خوف بعد آن و سید گردد شوی پس
 بر بخت نکرده شوی و عزت داده شوی پس از آن خوار نکرده شوی و قریب گردد شوی پس دور
 نکرده شوی از درگاه او و بر داشته شوی پس انداخته نشوی و بزرگ گردانیده شوی پس غار و قفس
 گردانیده نشوی و پاک گردانیده شوی پس ناپاک گردانیده نشوی پس ثابت میگردد در تو از تو پاک
 از تو مراد مردمان بر آید و صدق شود در حق تو سخنها پس میشود کبریت احمد و نزدیک نیستی تو که
 دیده شوی و میشود گرامی که مانند نداری و یگانه که شریک داشته نشوی و بی مانندی که محسوس
 داشته نشوی و فردا فرد و ترا الوتر و غیب الغیب و سر السر پس درین هنگام شوی تو وارث همه
 پیغمبران و صدیقان و یاران و ولایت و بسوی تو بیایند ابدال و بهمت تو دور کرده شود
 اند و همها و برکت دعای تو آب داده شود خلق را و رویانیده شود کشتها با ما و تو دفع کرده شود
 بلا و محنتها از خاص و عام و از خداوندان سرحد ها که در میان اهل اسلام و اهل حرب واقع است و از
 پسرانندگان موافقی و از رعیتها و از پیشوایان قوم و از سایر مخلوقات پس میشود تو شهنشهرها
 و بندگان پس میرود بحجت فیض بسوی تو پایهای مردم بشبانی و کوچ و دراز میگردد بسوی تو و دستها
 بباختن و دادن اموال خدمت کردن بحکم خالق اشیا در همه احوال و گویا میشود بسوی تو زبانها
 بستون خوب و ثنا کردن بهتر در همه مکانها و مختلف نکرده خوبی و بزرگی تو زمان دو کس از
 اهل ایمان اسے بهترین شخصه که سکونت کرد بیا با شما و گرد بر آمده آباد اینها
 این نعمت ها و کرامتها فضل و مهربانی خداست و خدا صاحب فضل بزرگ است

مستالہ چشم فرمود رضی اللہ عنہ و قنیکہ بہ بینی تو دنیا را بدستهای صاحبان دنیا باریش
و متاعهای باطل او و بیکر و فریب او و بلذتهای او که زهر قاتل اند با نرمی سودن ظاهر او و سختی باطن او
و زود هلاک کردن او مرکسے را که سود او را و فریفته شد بوی و بخیرش از سختی او و حادثهای او که باطل
وی است و شکستن پیمان خود را پس باش همچو کسی که دید شخصی را بر بلندی در قضای حاجت نشیند
در حالیکه ظاهر است اندام نهانی او و دهنده است بوی بد او پس بر رسته کمی پوشی چشم خود را از اندام
نهانی و بند میسازد بر بینی خود را از بوی بد و گندگی او پس همچنین باش در حق دنیا و قنیکہ بہ بینی
اکثر پوش چشم را از دیدن آرایش او و به بند راه را بر بینی از آنچه می دمد از بد بوهای ناخوش
شهوات و لذات تا نجات یابی از دنیا و آفت آن و برسد بسوی تو قسمت تو از دنیا و حال آنکه
گو ارا کرده شده است نصیب تو گفت خدای تعالی مرئی را محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم لا یتدیان

عینک لا متعنا به از دلچایتم زهره الحیوة الدنیا المتعنتهم فیہ و رزق ربک خیر و انفعی ای را که کن
برو چشمهای خود را بسوی چیزیکه بهره مند گردانیدیم بدان چیز اصناف کافران را و داده ایم ایشانرا
آرایش و تازگی زندگانی دنیا را تا در فتنه نیندازیم ایشانرا و روی و روزی پروردگار تو بهتر و پاینده است
مستالہ چشم فرمود رضی اللہ عنہ فانی شوا از خلق بحکم خدا و از هوای نفس خود با مراد
و از اراده خود بشود و فصل او درین هنگام صلح شوی اینکه باشی تو ظرف مرعوم خدای را پس
نشان فانی شدن تو از خلق خدا انقطاع تست از ایشان و از آمد و شد و بازگشتن بسوی
ایشان و نا امید شدن از آنچه در دست ایشان است و نشان فانی شدن تو از هوای نفس
گذشتن طلب کسب است و تا آویختن بسبب در کشیدن فائده و دفع ضرر پس جنبش کنی تو در خود
بتدبیر خود و تکیه کنی بر دانش و تدبیر خود برای خود و دفع گمئی از خود ضرر خود را و در ندی نفس را
بتدبیر بلکه سپردن همه ابر خدا را بریکه حق تعالی بخود گرفته است همه کارها را نخست پس بخود بگیر
آنرا پس چنانچه بود آن همه سپرده شده بسوی وی در حال ناپدید بودن تو در رحم و بودن تو
شیر خواره نو ناده در گهواره و نشان فنا تو از اراده بشمارده فعل خدا اینکه خواهی هیچ مرادی

هرگز نباشد و ترا غرضه و باقی نماند مگر حاجت و طلبت بر آنکه تو نمی خواهی با خواست خدای تعالی
 جز خواست او را بلکه جاری میشود فعل خدا را تو پس باشی تو همین اراده خدا و فعل او باشی تو ساکن خواهی
 آرمیده دل کشاده سینه روشن روی آباد درون بی نیاز از همه چیز نیز و در کار آنها میگرداند ترا دست حق
 و میخواند ترا زبان ازل و می آموزاند ترا پروردگار عالم دین و می پوشاند ترا خلعتهای نور و چلنهای
 معرفت و فرود می آرد ترا در منازل مردمانیکه گذشته اند از ازل علم پس باشی تو شکسته همیشه نسبت
 نمی ماند تو شهوت و نه اراده مثل ظرفیکه رخته شده نمی ایستد در دس آب و مانند آن و تیرگی و دور
 میشود از اخلاق بشریت پس قبول نمیکند باطن تو هیچ چیز را جز اراده خدا درین هنگام نسبت
 کرده شود بسوی تو پدید آوردن خلق و پاره کردن عادات پس دیده میشود آن فعل و تصرف از تو
 در ظاهر عقل و حکم وی حال آنکه آن فعل خواست و اراده او در نظر علم پس داخل کرده میشود در بوقت
 در گرده المنکسر قلوه صدامی کسانیکه شکسته است قلوبشان و اراده بشریت ایشان و زایل
 کرده شده است از ایشان شهوات طبعی پس از سر نو گرفته شده برای ایشان اراده ربانی و خواستهها
 روزمره چنانچه گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم حبیب الرحمن دنیا کو ثلث الطیب و النساء و
 جعلت فتره عینی فالصلوة ای دوست گردانیده شده است بسوی من از دنیای شامته چیزیکه
 بسوی خوش و دلگیر زنان و گردانیده شده است شادی و خوشی چشم در نماز پس نسبت کرده شد
 بسوی آنحضرت بعد از آنکه برآمد از آن محبت و زایل شد از آن محبت برای آنکه راست ثابت شود
 آنچه که بیان کردم و گذشته است و گفت خدای تعالی انا عند المنکسر قلوه صدامی من نزد
 کسان که دل ایشان شکسته است از برای من پس خدای تعالی نمی باشد نزد تو یا آنکه شکسته شود
 همه وجود تو و هوای نفس و اراده تو پس چون شکست همه و ثابت نماند در تو هیچ چیز و صلاحت
 نداری هیچ چیز را جز خدا پدید آید ترا برای خود و میگرداند ترا اراده را پس اراده میکنی بآن اراده
 و چون یافته شوی در آن اراده که پدید آمده است در توئی شکسته آنرا نیز پروردگار بسبب وجود
 و هستی تو فی الجمله در آن پس میشوی شکسته دل همیشه در او تعالی همیشه نوید میکند در تو اراده را

پسترا اهل میکنند آنرا وقت شمره هستی تو در آن همچنین بنده هر بار می میرد تا آنکه برسد نوشته
 وقت خود را پس حاصل میشود درین هنگام بقای خدای تعالی پس اینست حقیقت معنی انا
 عند المنکسر قلوبهم کاجله یعنی سخن ما که گفتیم نزدیک است هستی تو در آن اراده میل و آرامت در آن
 گفته است خدای تعالی در بعض احادیث که ذکر میکنند تغییر آنرا از اولیال عبدی المؤمن
 یتقرب الی بالانوافل حتی احبته فاذا احبته کنت مع الذی یسمع به و بصیر الذی یبصر
 ویده الذی یطش بها و در جمله التي عیشی بها همیشه است بنده مؤمن که نزدیکی میجوید بسوی من
 بنوافل عبادات تا آنکه دوست میدارم او را پس چون دوست داشته باشم او را میباشم شنوایی آن که
 میشنود بان و بینائی آن که می بیند بان و دست آن که میگیرد بان و پایی آن که میرود بان و در
 لفظ دیگر باین طور آمده فی یسمع و فی یبصر و فی یطش و فی یفعل ای پس بمن می شنود
 و بمن می بیند و بمن میگیرد و بمن می فهمد و این حال نمی باشد مگر در فنا پس چون فانی شوی از خود
 و از خلق و خلق نیست مگر نیک و بد و همچنین تو نیکی و بدی پس چون اسید نداری نیکی ایشان را
 و ترسی بدی ایشان را باقی ماند خدای محض چنانکه بود همیشه از وجود خلق و در تقدیر خدایم نیکی است
 و هم بدی پس امین گردان نیز از شر خود و غرق گردانند تر در دیاهای نیکی خود که تقدیر کرده است و
 میشود تو ظرف مر بر نیکی را و چشمه مر بر نعمت خوشی و آرزوی درو شنائی و ایمنی و آرام را پس
 همین فنا آرزوی و مطلوب و منتی طالبان است و باز گشت سیر اولیا را و فانی شدن مقامی است
 که طلب کرده آنرا کسانیکه گشته اند از اولیا و ابدال مر او ایشان آنست که فانی میشوند از اراده خود
 متبدل شود اراده ایشان با اراده حق پس اراده کنند با اراده حق همیشه تا وقت وفات پس بخت
 مسمی شدن با ابدال گناه ایشان شر یک گردانیدن اراده حق را با اراده خود است بر سبیل هو
 و فراموشی و غلبه حال و در هشت پس درمی یابد ایشان را خدای تعالی بفضل خود به بیداری و بشاری
 و باز میگردد اندازان غفلت پس استغفار میکنند خدا را زیرا چه نیست کسی معصوم از اراده
 و شر یک کردن اراده حق را با اراده خود جز ملائکه پس ملائکه معصوم اند از اراده و پیغمبران

از هوای نفس باقی خلق از جن و انس که تکلیف داده شدند بشرع معصوم نیستند از آن هر دو جز آنکه
 اولیا محفوظند از هوای نفس و ابدال از اراده و معصوم نیستند از آن زیرا چه جان درست در حق ایشان
 میل به او داده در وقت غفلت و غلبه حال بیشتر در میگردانند ایشان را خدای تعالی به بیاری سبب هر بانی خود
مقاله هفتم فرموده رضی الله عنه بیرون آئی از هوای نفس خود و یکسو شوالان و بیکار شو
 از ملک هستی خود و بسیار جمله را بسوی خدا پس باش در بان خدای تعالی بر در دل خود و بجا آرا و او را
 در آوردن در آنچه که امر میکند ترا در آوردن آن در دل و بر نیز از آنچه که نمی کرده است ترا از در آمدن
 آن پس نه در آرهوای نفس و در قلب خود بعد از آنکه بر آمده است از آن بیرون کردن هوای نفس
 از دل مخالفت و عدم متابعت اوست در جمله احوال و داخل کردن او را در دل متابعت و موافقت
 اوست پس خواست کن هیچ خواسته جز خواست خدا و اراده تو جز اراده خدا آرزو هست و آرزو
 هواداری احمقان است و افتادن درین سبب مرگ و هلاک است و افتادن از نظر رحمت حق
 و برده است از شهود حق بکار همیشه امر خدا را و پیر نیز از نمی او و بسیار همیشه بسوی او تقدیر و او را
 و شریک نگردان او را بچیز از خلق او پس خواست تو و هوای نفس تو و شهادت تو همه مخلوق است
 باید که خواست کنی به هوای و شهادت نداری تا نشوی مشرک بخدا گفت خدا عز وجل شکرت کانت
 یَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ای هر که امید دارد لقای
 پروردگار خود پس باید که عمل بکند عمل نیک و شریک نگرداند در عبادت پروردگار خود هیچ یک را
 نیست شرک عبادت بتان فقط بلکه شرک متابعت تست هوای نفس او اختیار کردن تو با
 پروردگار خود چیز را که سوای اوست از دنیا و آنچه در دست و از آخرت و آنچه در دست پس آنچه
 سوای اوست غیر اوست چون میل کردی بسوی غیر او هر آینه شریک ساختی باو غیر او را پس پیر نیز کن و
 میل کن بغیر حق و بتسر این مشغول مشغول آرام کنی با سوای او و بسبب مکن بسوی نفس خود حال
 و مقام را و دعوی کن چیز را از آن حال و مقام پس اگر داده شوی حال و قائم کرده شوی در مقامی
 یا مطلع کرده شوی بر پوشیده خبر کنی بهیچ یک خبر را از آن حال مقام زیرا چه خدای تعالی هر روز کار است

در تغییر و تبدیل نمودن احوال و صفات و احوال است و در میان هر دو دل او پس شاید که او گردد و اندر آنرا آنچه
 خرداده بدان و تغییر و بهتر آنرا آنچه خیال کرده ثبات و بقای او را پس شمرده شوی نزد شخصیکه خبر داده او را
 از آن بلکه گاه از او در باطن خود و متجاوز بگردان بسوی غیر خود پس اگر یافته شود ثبات و بقا آنرا بدانی
 بخشش است و شکر کنی و درخواست تو فیق شکر کنی و زیادتى در آن و اگر هست غیر ثبات بقای می باشد
 در زیادتى علم و معرفت و زیادتى نور و بسیاری و پوشیداری گفته است خدای تعالی ما ندانیم من آیت
 او ندانم انات بخیر منها او مثلها الله تعلم ان الله على کل شیء قدير ای منسوخ میگردد و نیم آیت را یا
 فراموش می سازیم او را می آریم بهتر از آن یا برابر آن آیا میدانی که خدا بر همه چیز قادر است پس عزیزان
 خدا را در قدرت او و شمت کن در تقدیر و تدبیر او و شک کن در وعده او پس باید که باشد ترا با
 رسول خدا علیه السلام نصیحت نیک نسخ کرده شد آیا تا و سوره تمامی که فرود آمده بود برو و کار کرده شده بود
 بدان و خوانده شده بود در محرابها و نوشته شده بود در صحفها و بر داشته و تغییر داده شده و ثابت کرده شده
 بجای آن غیر آنها و نقل کرده شده بسوی غیر آنها این در ظاهر شرع است اما تغییر در باطن آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم و در علم و حال وی که میان وی و خداست میفرماید آنحضرت الله لیغان علی قلبی فاستغفر الله
 فی کل یوم سبعین مئة ای بدرستی که شان اینست که پرده کرده میشود بدول من پس طلب آمرزش
 میخواهم از خدا هر روز هفتاد مرتبه و روایت کرده شده هفتاد مئة ای صد مرتبه و بود آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم که نقل کرده میشود النجاة الی بسوی حالتی دیگر و بدل کرده میشود بگری و برده میشود آنحضرت بدان
 در منازل قرب و میدان غیب تغییر کرده میشود بروی خلعتهای انوار پس ظاهر میشود حالت نخستین نزدیک طبع
 حالت دوم که متصل است او را بمنزله تاریکی و نقصان و بابتاب و تقصیر وستی و حفظ حدود با اعتبار علم مقام
 پس تفهیم کرده میشود آنحضرت را استغفار زیرا که استغفار بهتر حال بنده است و همچنین اظهار توبه و رجوع
 احوال زیرا چه در و اقرار است بگناه و تصور خود و توبه و استغفار هر دو صفت بنده است در همه احوال آن فرود
 وراثت است از پدر آدم علیه السلام و فتنه عارض شد صفای حال او را تاریکی فراموشی عیسیان
 لطفی و تاریکی اراده همیشه ماندن در بهشت و همسایگی خدای عزوجل تاریکی خواهش آمدن فرشتگان بروی

بتعلیم و سلام و یافته شد آنجا هوای نفس او و شر یکبارگی که خواست خود را با خواست حق تعالی شکستگی
 یافت بسبب این آن اراده خلوه در بر داشت و رفت آن حالت و دور شد آن حکومت پس فرو افتاد آن
 مرتبه و تا یک شد آن نور با تیره شد آن صفا پسترا گاهانید ه شد آدم علیه السلام و یاد دانیید شد آن دوست
 پس شناسا کرده شد باقر کردن گناه فراهشی و تلقین کرده شد باقر کردن به گناه و فراهشی تلقین کرده شد باقر کردن گناه
 و نقصان پس گفت آدم علیه السلام **ذُنُوبَنَا ظَلَمْنَا انْفُسَنَا وَ اِنْ لَمْ نَعْفُرْ لَنَا وَ تَعْفُرْ لَنَا لَتَكُونَنَّ مِنَّا**
الْحَاكِيَةُ ای پروردگار ماستم کردیم ذاتهای خود اگر نه بخشی ما را و نه رحم کنی ما را هر آینه با شیم از یادگار آن
 پس آمد او را به ایت و علمهای توبه و معرفتهای آن و مصلحتها بیکه پوشیده بودند در آن آن علوم و معارف
 که پوشیده بودند پیش ازین ظاهر نشد مگر بتوبه و تبدیل کرده شد آن اراده خلوه به اراده دیگر که بود
 اراده الهی بود و حالت پیشین بدگری و آمد آدم را ولایت کبری و سکونت در دنیا پست در آخرت پس شد
 دنیا برای او و فرزندان او منزل و عقبی جای پناه و بازگشت و همیشه با یکدیگر ترا اے مؤمن با
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و به پدر و آدم علیه السلام که اصل همه دوستان خلاست
 اقتدار اقرار بقصور و طلب آمرزش در جمیع احوال و اقرار بخوارگی نفس در آن
مقاله ششم فرموده حضرت الله عنده چون باشی تو در حالت اختیار کن خبر او را نه اعلی را و نه ادنی را تا وقتی که
 باشی برادر بادشاه اختیار کن در آمدن خانه را تا آنکه در آورده شوی بدرون بجز بهر باختیار مراد میدارم
 بجز امر درشت ناشناسانی بار بار را و قناعت کن به تنها اذن دادن در آمدن بجهت روا بودن
 آنکه آن اذن مکر و حیل باشد از بادشاه لیکن صبر کن تا آنکه بزور در آورده شوی پس در آئی تو خانه را
 بجز محض و فعل بادشاه درین هنگام عذاب نخواهد کرد و بادشاه ترا بر فعل خود حاضر نمیشود و عذاب بسوی
 تو مگر بشامت اختیار تو و حرص تو و کم صبری تو و بی ادبی تو بجهت ناراضی شدن تو بچالشی که قائم کرده شده
 در آن پس چون حاصل شوی و داخل کرده شوی در خانه بادشاه برین پنج باش سر فرافکنده فرو کرده
 چشم خود نگاه دارنده هر چه میسر آید کرده شده بدان از خدمت و شغل در خانه و در حایکه طالب
 ترقی بسوی مرتبه بالانباشی گفت خدای تعالی مرید پیش خود را صلی الله علیه و سلم لا تمدن

عینک الی آخر این چنانکه گذشت پس این کلام ادب دادن است از جانب خدام پیغمبر خود را
 در نگاه داشتن احوال باطن و راضی بودن بر بخشش باطنی بقول وی تعالی و رزق ربک خیر
 و البقی ای آنچه دادیم ترا از نیکی و پیغمبری و علم و قناعت و شکیبائی و بادشاهی دین و جنگ با
 کافران بهتر است از آنچه داده ایم غیر ترسنا و ار تر پس بهترین تمام در نگاه داشتن حال است خوشنود بودن
 بآن و التفات نکردن بسوی غیر خدای تعالی زیرا چه آن حال دیگر که بدان التفات میداری با این
 که هست قسمت تو با قسمت غیر تو یا نیست قسمت کسی بلکه پیدا کرده است آنرا خدای تعالی فتنه
 پس اگر هست قسمت تو آن رسیدنی است بسوی تو خواهی یا نخواهی پس لائق نیست اینکه ظاهر شود از تو
 بجهت ادبی و حرص و طلب از زیر آنچه طلب اینچنین ناپسندیده است و حکم عقل و علم و اگر قسمت غیرت است پس
 برای چه در رنج می افندی در آن که خواهی رسید تو آنرا و نخواهد رسید آن بسوی تو هرگز و اگر نیست قسمت
 هیچ کسی بلکه آن فتنه است پس چگونه راضی شود عاقل و نیک اندامیکه بطلبند برای خود فتنه او یکشد
 آنرا برای خود تحقیق ثابت شد اینکه خیر همه و سلامتی همه در نگاه داشتن حال است چون از درون سر پرده
 شوی بسوی بالا خانه پست بسوی بام خانه پس باش اینچنان که فکر کردم از نگاه داشتن باطن و سرفرو
 افکندن و ادب کردن بلکه زیاده شود اینها از تو زیرا که تو نزدیک تری از بادشاه و نزدیک تری بهلاک شدن
 بترک اینها پس آرزو مکن رفتن از آن بسوی بالاتر آن و نه پایان و نه ثبات و بقای آنرا و نه دیگر گونه
 شدن صفت آن حال آنکه تو در آن باشی باین صفت و نباشد متر از آن هیچ اختیار البته زیرا که آن
 آرزو با کفرست نعمت را و کفر فرومی آرد بر صاحب خود خواری دنیا و آخرت را پس عمل کن با آنچه ذکر کردم
 آنرا همیشه تا ترقی کرده شوی بسوی حالتی که شود برای تو مقام که ایستاده شوی در آن و دور کرده نشوی
 پس میدانی درین وقت اینکه آن بخشش است به نشانها و دلیلها که دلالت کند ثبات آن مقام پس نگاه
 میداری آنرا و دور نمیروی از آن احوال مراد لیا است که متغیر گزند و مقامات مراد احوال است که ممکن گشته اند
مقاله نهم فرمود رضی الله عنه در کشف و مشاهده در افعال کشاده میشود مراد لیا و احوال
 از افعال خدا چیز است که غلبه میکند عقلم را و پاره میکند عادت و رسوم را پس آن افعال و نوع است

جلال و جمال پس جلال و عظمت می آرند بیم را که قلق دهند است و ترس را که از جا بر کشیده است
و غلبه عظیم بر قلت بچیزیکه ظاهر شود بر اعضا چنانچه روایت کرده شده از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
كان يسمح من صدره ان يبزر كاذب من الرجل في الصلوة من شدّة الخوف یعنی بود
پس پیغمبر خدا که شنیده میشد از سینه مبارک او بچو آواز جوش کردن دیگر در نماز بسبب سختی بیم حق
و بسبب چیزیکه میدید از جلال خدا و نکشف میشد برای او از عظمت خدا و مانند این نقل کرده شده است
از ابراهیم خلیل علیه السلام و عمر الفاروق رضی الله عنهما و اما مشاهده جمال پس آن نسبت تجلی حق است
مردمان را بنورها و سرورها و لطفها و سخنها و لذیذ و حکایتها و انس دهند و بشارت اذن بخششها
بزرگ و منزلتهای عالی و نزدیکی از جناب خود از آنچه سرانجام است که بازگرد و کار ایشان بسوی آن
و از آنچه خشک گشته است از آن قلم از بخششهای ایشان در زمان گذشته از جهت افزونی
و اذن و توفیق کردن از خدای تعالی و ثابت داشتن از جانب حق او نشان را در دنیا تا رسیدن وقت
و مراد بوقت آن وقت است که مقدار گشته این ملاحظت و بشارت از حق از برای آنکه از حد درگذرد
ایشان را محبت از سخت آرزو مندی بجناب وی تعالی پس شکسته شود و طاقتهای ایشان پس
هلاک شوند یا ضعیف شوند از قائم شدن بعبادت تا آنکه بیاید ایشان را یقین که موت است بجهت
لطف کردن از طرف خود مهربانی نمودن و دار کردن امراض باطن را و پرور دادن لهای ایشان را
و نرمی کردن هر گنجه خدای تعالی حکیم و دانا و نرمی کننده است بایشان بخشاینده و مهربانی نماینده
و مهربان است و ازین جهت که مشاهده جمال سرور و بشارت می شود آنکه روایت کرده شده است
از پیغمبر صلی الله علیه و سلم اینکه میفرمود مر بلال را رضی الله عنه که مؤذن بود و احتیاجا یا لکال
راحت ده مرا ای بلال یعنی باذان و اقامت تا داخل شوم در نماز برای مشاهده آنچه که ذکر کرده ام از جمال
و برای همین گفت آنحضرت جعلت تحریة عینی فی الصلوة گردانیده شد خنکی چشم من در نماز
صفت الهی و هم - فرمود رضی الله عنه نیست مستحق در دائره تعبد جز خدا و نفس تو و تو منطبی
از جانب خدا و نفس مخالف و دشمن خدا است و همه چیز تابع است مر خدای را و نفس نیز

در حقیقت مخلوق و مملوک خداست و مراد از دعوی کردن و آرزو و شهوت و میل است باینچه
 مناسب طبع اوست پس وقتی که موافقت کنی تو خدا را در مخالفت نفس و دشمنی او باشی تو
 برای خدا خصومت کننده بر نفس خود چنانچه گفته است خدای تعالی مرد او و علیه السلام را
 یاد او دان بذكر اللّٰهم فالله ربّك العبودية ان يكون لي خصما على نفسي
 ای داود من چاره کار و ناگزیر تو ام پس لازم گیر چاره گیر کار خود را یعنی بگذر از نفس حقیقت
 بندگی تو آنست که باشی تو خصومت کننده برای من بر نفس خود پس ثابت شود درین هنگام
 دوستی تو خدا را و بندگی تو مرا و راوی آید تر از رزقها صافی و گوارا و پاک در حالیکه تو قوی عزیز دشته شدی
 و چاکری کنده از اشیا و بزرگ و عیب شمارند تر از برای که اشیا جمله تابع اند پروردگار خود را و موافق اند
 مرا و از آنچه که او پیدا کننده و نوید آورنده آنهاست و همه اشیا اقرار کننده اند بر بندگی او
 گفته است خدای عز و جل و ان من شیء الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم ای
 نیست هیچ چیز مگر تسبیح میکند خدا را استایش و لیکن نمی فهمید شما تسبیح ایشان را مراد از
 تسبیح آنکه ذکر و بندگی او میکنند و گفته است خدای تعالی و قال لها و الارض انتیا طوعا و
 که ها قالت انتیا طاعین ای گفت خدا مرا آسمان و زمین را بیا بید مرا خواه بر رغبت خواه بکراهت
 پس گفتند آمدیم راغب فرمانبردار پس بندگی همه بندگی در مخالفت نفس و هوای تست گفته است
 خدای تعالی مرد او را خلا لا تتبع الهوی فی ضلالت عن سبیل الله پیروی هوای نفس کن تا گمراه کنده ترا
 از راه خدا و نیز گفت وی تعالی مرد او را در حدیث قدسی اھجر هواک فاعلم انما راعی فی
 ملک غیباطهوی جدا کن هوای نفس خود را زیرا که نیست هیچ نزار کننده که نزار کند را در ملک من
 جز هوای نفس و حکایت مشهورست از بایزید بسطامی قدس الله سره هرگاه که دید خدا را در خواب
 گفت بایزید مرا و چگونگی راه است بسوی تو یا خدا یا گفت خدای تعالی بگذر از نفس خود را و بیا
 پس گفت بایزید بیرون آمدم از نفس خود چنانکه بیرون آورده میشد ما را از پوست و پس اکنون
 بهتری تمام در دشمن دشمن نفس است در همه امور و احوال اگر هستی تو در حالت تقوی پس

حتی لغت کن نفس را باینکه دوشوی از مال حرام خلق و آنچه شبهه و حرمت داشته باشد از منتهای
 ایشان بکنیه کردن برایشان و اعتماد کردن برایشان و بیم داشتن از ایشان و امید داشتن
 از ایشان و از طمع کردن در آنچه نزد ایشان است از اندک مال دنیاوی پس امیدوار عطا
 ایشان را هیچ وجهی بر سبیل هدیه و نه زکوة و نه صدقه و نه کفاره و نه نذر پس بپرتو چه خود را از
 ایشان از سائر وجوه و اسباب تا آنکه اگر باشد ترا قریب مالدار آرزو موت او مکن برای اینکه وراثت
 شوی مال او را پس دوشو از خلق و بیرون آئی بکوشش و مگردان ایشان را مثل در که باز گردانید
 و بسته میشود و خود بخود نمی کشاید و نمی بندد و مثل درختیکه یافته میشود و روی میوه یکبار س و
 بی میوه میگردد و بار س دیگر همه احوال خلق بفعل فاعل و تدبیر تدبیر کننده است و آن خدای تعالی است
 تا آنکه باشی تو توحید کننده هر پروردگار را و فراموش مکن با وجود آنکه خالق همه اشیا خداست کسب
 بندگان را تا خلاص شوی از مذہب جبریه و اعتقاد کن که افعال تمام نمیشود بقدرت بندگان
 بے قدرت خدای تعالی تا آنکه پرستش کنی ایشان را و فراموش نکنی خدای تعالی را و مگو فعل ایشان
 بر محض قدرت ایشان است بے قدرت خدا پس کافر شوی و قدری لیکن بگو که افعال بندگان
 مر خدای راست از روی پیدایش و مر بندگان راست از روی کسب چنانچه آمده است کسب آثار
 از شایع براسے بیان کردن موضع جز از ثواب و عذاب فرمان برداری کن امر خدا را در بندگان
 و خلاص کن قسمت خود را از ایشان با مروتی تعالی و تجاوز مکن امر خدای را پس حکم خدا قائم است
 حکم میکند بر تو و بر ایشان مباش تو حاکم و بدون تو با ایشان بطریق انانیت افعال هر چه استقلال
 با ایشان قدرت و قدرت تاریکی است پس در آئی در تاریکی بچراغ فاضل میان حق و باطل و آن کتاب
 خدا و سنت رسول او است صلی الله علیه و سلم بیرون شو ازین هر دو پس اگر بگذرد اندیشه و دل تو
 و یا الهام یافته شود عرض کن آنرا بر کتاب و سنت اگر بیایی در آن هر دو حرام کردن آن را مثل
 الهام کرده شوی بزن کردن و بر با خوردن یا آمیزش با غاسقان و نافرمانان و جز آن از گناهان پس دفع
 کن آنرا از دل خود و دوشو از آن و قبول مکن آنرا و عمل نما بر آن و یقین بدان که آن خطره از شیطان بعین

و اگر بیانی در کتاب نیست مباح کردن آن خطره را مثل شهوات مباح از خوردن و نوشیدن و پوشیدن
 و جماع کردن پس بگذار آنرا نیز و قبول کن آنرا و بدان که آن خطره از طرف نفس است و سیلهای او
 و حال آنکه تحقیق که تو امر کرده شده بخالفست او دشمنی او و اگر بیانی در کتاب نیست حرمت اباحت
 آنرا بلکه آن امری است که نمی فهمی تو حرمت و اباحت آنرا مثلا گفته شود و من را که بیا فلان جاسه
 در باب فلان مرد صالح را و حال آنکه نیست ترا حاجت آنجا و نه بلاقات صالح از جهت بی نیازی تو
 از آن مرد و بسبب چیزی که داده است ترا از ای تعالی از نعمت علم و معرفت پس تو گفت کن درین خاطر
 و شتابی مکن بسوی آن پس میگوئی در دل آیا این الهام است از جانب حق تعالی تا عمل کنم بدان و هنوز
 یکجا تا نامل کردن کفایت مکن بلکه منتظر اختیار و فعل خدا باش در آن باین طریقه مکرر شود آن خاطر و امر
 کرده شوی برفتن بطرفش بایشانیکه ظاهر میشود مرامل علم را بخدا میفهمند آنرا عقلا و از اولیاء الله که سائیکه
 قوت فهم داده شده اند از ابدال و اینکه شتابی نمی باید کرد ترا بسوی آن بحجت آنست که تو ندانی قیامت
 آن و چیزی که باز میگردد این کار بسوی آن و چیزی که هست در آن کار در حالیکه فتنه و هلاک و مکر است
 آن چیزی از خدا و امتحان پس صبر کن با آنکه باشد خدای تعالی فاعل در تویله اختیار تو و چون مجرب
 شود فعل بی آمیزش تو و برداشته شوی تو آنجا که در خاطر تو افتاده بود و روی آورد ترا فتنه میباشی تو
 برداشته شده و نگا داشته شده در آن فتنه زیرا که خدای تعالی عذاب نمیکند ترا بر فعل خود و راه نمی یابد
 عذاب بسوی تو مگر بسبب وجود تو در شئی اگر هستی تو در حالت حقیقت و این حالت ولایت است پس
 مخالفت کن هوای نفس خود را و متابعت کن امر را در همه و متابعت کردن امر بر دو گونه است یکی آنکه
 بگیرى از دنیا آنچه تو ام بدن نفس است و ترک کنی حظ او را و ادائیگی فرض را و مشغول شوی بگذشتن
 گناهان آنچه که ظاهر است از آن و باطن دیگری آنکه باشد آن چیز باطن و آن امر حق است که میفهمی
 بنده خود را و باز میدارد او را از آن متحقق نمیشود این امر باطن مگر در مباح که نیست در حکم در شرع باین
 که نیست آن از قیال امر واجب و ناز قبیل نمی بلکه آن حکم است که فرو گذاشته شده است در وی حکم نمی
 و امر گذاشته شده است بنده بصرف کردن در وی با اختیار خود نام نهاده شده آن حکم مباح پس تو

پیدا نکند بنده در سیرت را از نزد خود فعل ترک بلکه انتظار کند امر را در و چون امر کرده شد بجا آر پس میگوید
 جمیع حرکات و سکنات بنده بامر خدای تعالی آنچه که در شرح حکم اوست پس بامر شرع میکند و آنچه نیست
 مرا و احکام در آن پس بامر باطن میکند میگوید درین هنگام بنده ثابت از اهل حقیقت و آنچه نیست
 در و حکم باطن پس کردن وی بجز فعل آتی است و اگر هستی تو در حالت حق الحق و این حالت محو
 و فناست و این حالت ابدال است که شکسته دلان اند برای حق و موجود عارف اند و صاحب علم
 و عقل اند و مشران کار فرما و شهنشاهای شهر با اندکها میانان خلق و نایبان خدا اند و دوستان جانی نوی
 و حجابان روحانی و گزیدهگان او اند پس بیروی امر درین حالت بخالفست تست خود را و بزرگ شدن انوار قوت
 و انبیا که نباشد مگر از او و قصد هرگز نه در دنیا و در عقبی پس باشی تو بنده با و شاه نه بنده ملک بنده آمر
 و نه بنده هوای هیچ طفل با و ایام و مرده بدست نشوینده و بیمار و بی حس بدست طبیب در سواست و مرونی
مقتضای یازدهم - فرمود رضی الله عنه چون انداخته شود در دل تو خواهش نکاح در حالت
 محبت بجگی و عاجز شوی از برداشتن آن پس صبر کن از آن در حالیکه منتظر هستی کشاکی را از خدا یا
 بدور کردن آن شهوت و برکنیدن آن از تو بقدرت خود که اتفاقا پیدا کرده است و در تو پس یاری نه
 ترا و نگاهدار و از برداشتن با آن نیز یار برسانیدن آن بسوی تو بطریق بخشش در حالیکه تمینیت
 گفته شده و کفایت کرده شده از بار نه هیچ گران در دنیا و رنج در آخرت می نماند ترا خدای تعالی
 صابر و شاکر بسبب صبر کردن تو از شهوت و راضی به قسمت خود و زیاده میکند ترا نگاهداشتن از محبت
 و توانائی بر طاعت پس اگر هست آن شهوت در قسمت تو میراند آنرا بسوی تو در آن حالیکه تمینیت کرده شده
 و کفایت کرده شده از مؤنت و میگردد صبر شکر و حق تعالی وعده کرده است شکر کنندگان را بزیادتی در عطا
 فرمود **لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ** ای پسر آینه اگر شکر کنید زیاده کنم
 شمارا و اگر کفران نعمت کنید پس بدستیکه عذاب کردن من سخت تر است و اگر آن شهوت نیست شست
 مگر پس بیهیازی از آن برکنیدن از دل است اگر خواه نفس یا نخواهد حاصل آنکه لازم گیر صبر و مخالفت
 کن هوای نفس و دوست و اگر در آن امر اراضی باش بقضای او امیدوار به این دو صفت که

فصل و عطا است و تحقیق گفته است خدای تعالی اَلصَّابِرُونَ
 اَجْرُهُمْ يَجْزِي حِسَابِ جَزَائِهِمْ نیست که داده می شود صبر کنندگان مزد ایشان به شمار
 مقالہ دوازدهم - فرمود رضی اللہ عنہ چون بدید ترا خدای تعالی با سبب راپس بازمانی بسبب محبت
 مال از بندگی خدا باز دار و ترا بسبب آن مال از خود دور نیاورد آخرت و بسا باشد که سلب کند از تو مال را و
 تغییر دهد ترا و فقیر گرداند ترا بجهت سزا دادن ترا از جهت مشغول شدن تو بسبب نعمت از نعمم و اگر مشغول
 شوی بعبادت خدای تعالی از مال بگرداند آن مال را براس تو بخشش و کم نکند آن و یک جبهه را
 باشد مال خادم تو و تو خادم مولی باشی پس عیش کنی در دنیا ناز و نعمت داده شده و در آخرت
 گرامی داشته شده و خوش داشته شده در جنة الماوی با صدیقان و شهیدان و صالحان
 مقالہ سیزدهم - فرمود رضی اللہ عنہ اختیار کن کشیدن نعمت را و نه دور کردن بلا را راپس نعمتها
 رسیده است بتو اگر هست در قسمت تو خواهی طلب کنی آزار یا تا خوش داری آزار و همچنین بلا را فرود آید
 بتو اگر هست نصیب تو حکم کرده شده بر تو بر است که کرده داری آزار یا دفع کنی آزار از خود بهای صبر کنی و
 بزور جلدی کنی برای خوشنودی پروردگار بلکه بسیار در بهیمه نبوی تا بکنی کار خود را و تو پس اگر باشی نعمتها
 مشغول شو بشکر و اگر باشی بلا مشغول شو بصبر تا بزور صبر کردن و یا بوافقت کردن راضی بودن
 یا بلندت گرفتن ببلایا نیست و فانی شدن در آن بر اندازد آنچه داده میشود از حالتها و نقل کرده میشود
 در آن بجای و سیر کنانیده میشود و در منازل راه خداوندی که کرده شده بطاعت و دوستی اوقات
 برسی بجا بعت ملائکه پس قائم کرده شوی در مقام کسانی که گذشته اند از صدیقان و شهیدان صاحبان
 و مراد میدارم از آن به قرب خدا بزرگ و تا معاینه کنی مقام مردمانی را که گذشته اند بسوی بادشاه
 و از درگاه او نزدیک شده اند و یافته اند نزد او هر نعمت و نصیب کامل را و خوشی و امن و بزرگی و راه
 روشن را بگذر بطار تا زیارت کنند ترا و خالی شود از راه او و بایست بدعای خود در روی آن و جنت کن
 از آندون نزدیک شدن او پس نیست آتش او بزرگتر از آتش جهنم و زیانده او و تحقیق ثابت شده است
 از حدیثی که مروی است از بهترین خلق و بهترین کسی که برداشته است او را زمین سایه کرده است آنرا آسمان

محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم گفته است ان ناد حجه تقول للمؤمن جز یا مؤمن فقد اطفأ نورا
 طبعی ای آتش دوزخ میگوید هر مسلمان را در وقت گذشتن از پل صراط بگذرای مؤمن تحقیق که فرو میراند
 نور تو زبانه مرا پس آیا نیست نور من که اطفاء کرد زبانه آتش را در دوزخ و نور من که همراه بود او را در
 دنیا آن نور که چهار شد ندوی مطیع و عاصی فرو میراند این نور زبانه بلار او ساکن گرداند سری صبر تو و قوت
 تو مرمولی را سوزش چیزیکه فرو داده است از بلا و بقونزدیک گشته پس بلانیامده است ترا برای اینکه
 هلاک کند ترا لیکن می آید ترا تا بیا زما بدتر و قوت دهر مینا و یقین را و بشارت دهر ترا باطن او از موی تو
 و بفاخرت کردن موی بتو گفته است خدای تعالی و الله لو نکه حتی نعلم المجاهد یحکم و الصابون
 و نبلوا اخبار کما ی هر آینه مبتلا کردیم شمار تا آنکه بدانم جفا و کنندگان را از شما و صبر کنندگان را و بیا زما
 بچیزیکه خبر دهر از علمای بشما پس چون ثابت شود با حق تعالی ایمان تو و موافقت کنی او را در فعل او
 بیقین خود همه آن بتوفیق از خدا و فضل و احسان او ست پس باش درین هنگام همیشه صبر کننده
 و موافقت نمایند و تسلیم نمایند پیرا من در حق خود و نه در حق غیر خود حادثه را که بیرون است از
 امر و نهی پس هرگاه که یافته شود امر خدا گوش بنده و شتابی و جلدی کن و قوت نما و تجنب و آرام
 مکن و محض تسلیم باش مرقدیر و فعل الهی را بلکه در باز طاقت و کوشش خود را تا ادانگی امر را اگر
 عاجز شوی تو از ادای امر پس بگیر پناه آوردن بسوی خدا و نزد خود پناه آر بسوی او و زاری و عذر
 کن و تقیتش کن از سبب غیر خود از ادای امر او و سبب روی گردانیدن خود از شرف یافتن
 بطاعت او و سبب ادب نگاها داشتن خود از طاعت او و سبب سستی و سبکی خود و سبب تکیه کردن خود
 بر عقل و قدرت خود و سبب نمودن عمل خود و سبب شریک گردانیدن تو حق را بنفس و بهول خود
 و بخلق ادب پس باز گردانیده ای تمامی ترا از در خود و معزول ساخت ترا از طاعت خدمت خود و برید
 از تو در توفیق خود و بگردانید از تو روی بزرگ خود و دشمن داشت و شتم گرفت ترا و مشغول گردانید
 بسای تو که بنیای تو و هوای تو و آرزوی تو و خواهش تست آیا نمیدانی که این همه باز دارند اند
 از خدا و تو و انگنده تست از چشم کسیکه پیدا کرده ترا و پرورش کرده ترا و مالک گردانید ترا و انبختی ترا

نعمت‌تبرس تا مشغول نگردد اندر از خداوند کار تو غیر خداوند تو هر چه جز مولای تست غیر اوست پس
 مکنین برو غیر او را زیرا چه او پیدا کرده است ترا برای عبادت خودستم مکن بر خود پس اینکه مشغول شوی
 بغیر وی از امر وی پس در آرد ترا آتش خود را که فروزین او آدمیان و سنگها اند پس پشیمان شوی
 و نفع نکند پشیمانی و عذر کنی و معذرت داشته نشوی و فریاد کنی و فریاد داده نشوی و طلب صنا کنی
 و راضی کرده نشوی و طلب کنی باز آمدن را بسوی دنیا تا دریایی و طلافی کنی آنچه فوت شده و نیک کنی
 رجوع گردانیده نشوی مهربانی کن نفس خود را و شفقت کن بروی و استعمال کن اعضا و آلات را
 که داده است ترا در طاعت خداوند خود را عقل ایمان و معرفت و علم و طلب روشنی کن بنورهای این
 اشیاء ترا یکی حوادث عالم و چنگ زن بامروزی و سیر کن بر دو در راه خداوند خود و بسیار سوی امروزی را
 بسوگسیک پیدا و پیدا کرد ترا پس کافر مشو یکسکه پیدا کرد ترا از گل و تره بیت کرد ترا پس ترا از نطفه پس مرد
 بر ابراحت ترا خواه جز امر او و مکرده مدان جز نمی او قناعت کن از دنیا و آخرت باین مراد که امر است
 و مکرده مدان دران هر دو این مکرده را که نمی است پس هر مراد تابع این مراد باشد و هر مکرده تابع این
 مکرده باشد چون باشی تو بام خدا باشند کائنات امر تو چون ناخوش داری نمی او را بگریزند از تو
 مکرده هر یک که باشی و فرود آئی گفت خدای تعالی در بعض کتب خود یا این آدم انا لله لا اله الا انا
 اقول لشیء کن فیکون اطعنی اجعلک تقو للشیء کن فیکون ای سپردم منم خدا نیست هیچ
 خدا جز من میگویم چیزی را نشو پس میشود اطاعت کن مرا تا بگردانم ترا باین صفت که نگویی شری را بشود
 پس بشود و گفت خدای تعالی یا دنیا من خدای فاخلص من من خدای فاعبده ای دنیا
 هر که خدمت کند مرا خدمت کن تو او را و هر که خدمت کند ترا پس در پنج انداز او را پس چون بیاید نمی او
 باش گو یا که هست کرده شده است بندهای اندام و آرمیده است حواس پوشیده حواس و دیوانه
 دل تنگ سینه مرده تن در گشته هوای نفس ناپدید شده رسمای بشریت محو شده نشانههای طبیعت
 فراموش شده اثر میل تاریک صحن سر ویران شده بنیاد خالی خانه افتاده سقف خانه نهادر که نه نشان
 پس باید که باشد گوش تو گو یا که گرسنت و نیم بر گری پیدا شده و چشم تو گو یا که پرده بسته و تابان باد از دور شده

و لبهای تو گو یا که بر آنها ریش است و در سید گهها و زبان تو گو یا که گنگی و کندنی است و دندانهای تو گو یا که در آنها
 جراحت است پر شده از دیم و درد و دوا و پراگند گهها است و دستهای تو گو یا که در آنها خشکی و کوتاهی است از
 گرفتن و پاهای تو گو یا که در آنها اضطراب و لرزه و جراثیم است و فرج تو گو یا که بوی نامردی است مادر زاد
 و بجز این امر در کار است و شکم تو گو یا که بوی پُری و سیری است و از طعام بی نیازی است و عقل تو گو یا که
 تو دیوانه و فاسد و بدن تو گو یا که مرده است و بطرف قبر برداشته شده پس شنیدن و شبانی کردن در امر است
 و نشستن بستی و نرمی نمودن و کوتاهی کردن در نمی و خود را مرده انگاشتن و معدوم پنداشتن و فانی گردانیدن
 در حکم قضاء و قدر پس بنوش این شربت را و دارو کن باین غذا اگر اگر دانه نشوی
 و شفا و عافیت داده شوی از مرضهای گوناگون و علتها سبب هوای نفس بحکم خدا تعالی
 مقال چهاردهم - فرمودی الله عنده دعوی کن حالت این گروه را ای صاحب هوای نفس بر آنکه
 تو بنده هوای و ایشان بنده خدا اند و میل تو در دنیا است و میل این گروه در عقبه تومی باین جهان را
 و ایشان می بینند پروردگار زمین و آسمان را و انس تو بخلق است و انس این گروه بحق است دل تو
 آویخته است با آنچه در زمین است و دلهای گروه بسوی پروردگار عرش است و شکار میکنند ترا کیسکه می بینی
 و ایشان نمی بینند آنرا که تومی بینی بلکه می بینند سپید کننده اشیا را و دیده نمیشود و او تعالی رنگاری یافتند
 ایشان و حاصل شد نجات و ماندی تو که در داشته شده با آنچه که میخواهی از دنیا و دوست میداری و این
 گروه فانی شدند از خلق و هوای نفس اراده و آرزوی پس رسیدند بسوی قرب با و شایسته پس تو فقی
 داد ایشان را خدای تعالی بر نهایت چیزیکه طلب داشت از ایشان از طاعت و حمد و ثناء و این همه
 افزونی کرم خداست میدهند هر که میخواهد پس لازم گیر این او مواظبت کنی به توفیق از خدا و آسان
 گردانیدن از و بجز پس گشت عبادت مریشان را بجای جان و خورش و شد دنیا در وقت
 در حق ایشان نعمه و سرور گو یا که برای ایشان بهشت است زیرا که نمی بینند چیزی را از چیزها تا آنکه
 می بینند پیش از آن فعل کسی را که پیدا کرد و پیدا آورد پس باین قوم ثبات زمین و آسمان است
 و آرام مردگان و زندگان زیرا که گردانیده ایشان را با و شاه مانند و بخدا در زمین که گسترانیده است

پس هر يك از ايشان مثل كوهي است كه ايستاده است بر جاي خود پس يكسو شو از راه
ايشان و برابري مكن كسانى را كه مقيد نگردانيدند ايشان را از طلب حق پيران پس
پس اين قوم بهترين مردمان اند كه پيدا کرده است پروردگار من و پراگنده كرد در زمين
و منتشر ساخت ايشان را بر ايشان باد سلام خدا و بر كات او تا آنكه آسمان و زمين است
مقتال كن پانزدهم فرموده منى الله عنه و بديهم در خواب گوياء كه من در موضع ام كه مانند مسجد است
و در آن قوم اند كه از خلق بریده اند پس گفتم اگر باشد مراين قوم را فلان ادب ميكنند ايشان را و ارشاد
ميكنند ايشان را اشاره كردم بلفظ فلان مردى از صاحبان پس جمع شدند قوم گرد من پس گفتم
يكى از ايشان تو چه چيزي و چه حال داري چرا سخن نميگويى پس گفتم اگر اخي مى شوييد مرا براي آنكه
سخن گويم پس گفتم چون منقطع شوييد از خلق بسوي حق سوال كنيد از مردم چيزى را بر زبانهاى خود
و چون گذاشتيد اين را پس سوال كنيد ايشان را بر لهامى خود زيرا چه سوال بدلى مثل سوال بزرگان
پستتر برانيد كه خداى تعالى در هر آن در كار است در گردانيدن احوال خلق و تبديل كردن بلند گردانيد
مرتبه يكى را و پست ساختن ديگرى را پس گرد بى بلند ميگردانند مرتبه ايشان را بسوي مكانهاى
بلند گرد بى ديگر فرود مى افكند ايشان را بسوي اسفل السافلين و ترسانيد آن كسانى را كه
بر داشت بسوي عليين اينكه فرود افكند بسوي اسفل السافلين و اميدوار گردانيد ايشان را
با نكه پائينده و نگاهدارنده ايشان را بر حاليكه ايشان هستند از بلندى مكان و ترسانيد آن كسانى را
كه فرود افكند است با اسفل السافلين اينكه باقى دارد و در هميشه دارد ايشان را بر آن حال كه هستند در آن
از فرود افكندن و اميدوار گردانيد ايشان را كه بر دار ايشان را بسوي عليين پس بیدار شدند
مقتال كن شانزدهم فرموده منى الله عنه محبوب نشده از فضل خدا و بسواسطه رسانيدن از نعمتهاى
مگر بسبب تكيه كردن تو بر خلق و اسباب و كازها و كوششها پس خلق حجاب تواند از خوردن بسبب آن
كه سبب است پس ما و اميكه باشي تو ايستاده با خلق اميد دارند بخش ايشان را و فضل ايشان را
و سوال كننده بر ايشان و آمد و رفت كننده بسوي همى ايشان پس تو شك آرنده بخدا خلق او را

پس سزا میدهند بر آن بحر و مگردانیدن از اکل لبنت که آن کسب کردن است از حلال دنیا پست و چون
توبه کردی از ایشان با خلق و از شریک گردانیدن پروردگار خود را بخلق و رجوع کردی تو بکسب
پس میخوری بسبب کسب اعتماد کنی بر کسب و آرام یابی بروی و فراموش کنی فضل پروردگار را
پس تو شریک آرنده نیز لیکن این شرک پست خفی تر از اول پس سزا میدهند ترا خدای تعالی محبوب
میگرداند ترا از فضل خود و از هدایت کردن بفضیل و بواسطه چون توبه کردی ازین و دور کردی شرک را
از میان و بروا شتی تنگید کردن خود را بر کسب طاقت و توانائی و دیدی تو خدای را که او رزاق است
و سبب سازنده و آسان کننده و قوت دهنده بر کسب و توفیق دهنده بر همه نیکیها یکبار میرساند ترا
بسوی خلق بروجه سوال کردن از ایشان در حالت بلا و یا در حالت ریاضت و دادن یا میرساند ترا
روزی را نزد سوال کردن از وی تعالی و بار دیگر میرساند به سوال بطریق کسب که بمعنی عوض است
و بار دیگر میرساند از محض فضل خود به آنکه به بینی و واسطه و سبب را پس باز میگردی از همه بسوی
خدای اگنی خود را پیش او پس چون چنین شدی بر میدارد حجاب را میان تو و میان فضل خود
و ابتدا میکند ترا بواسطه و خورش میدهند ترا بفضیل خود و نزد هر حاجت براندازه آنچه موافقت کند
حال ترا همچو فعل طبیب هر بان و لطف کننده و دوست بر بسیار از جهت نگاه داشتن از جانب خود
عزوجل برای دور داشتن مر تر از میل کردن بسوی کسیکه غیر دوست و راضی میگرداند ترا بفضیل خود
پس درین هنگام منقطع می سازد از دل تو هر خواهش و شهوت و هر لذت و مطلب و محبوب پس باقی
نی ماند در دل تو جز اراده او پس چون خواهد حق تعالی اینکه بر آید بسوی تو قسمت ترا که چاره نیست
ترا اگر رفتن آن و حال آنکه نیست از رزق و نصیب مر تر از کس از مخلوق جز تو پیدا میکند نزد تو
خواهش آن قسم را و میداند آنرا بسوی تو پس پیوسته میدارد ترا رسانیدن آن نزد حاجت پست
توفیق میدهند ترا بر آن شکر آن و میداند ترا که آن روزی از دوست و وی تعالی را نده او است بسوی
تو و دهنده او است مر تر از پس شکر میگوئی او را درین هنگام می شناسی و میدانی و زیاده میکند ترا این
بیرون آمدن از خلق و دور بودن از آن و تمی شدن باطن از هر چه جزاوست پست و چون قوی شد علم

و یقین تو و کشاکی سینه تو و نورانیت دل تو و زیاده شدن نزدیکی تو از خداوند خود و مرتبه و عزت ترا داد
 و امین بودن تو نزد او و اولیت تو در نگاهداشت اسرار را تعلیم کرده میشودی که کی خواهد ترا قسمت تو
 پیش از وقت آمدن او از حجت گرامی داشتن حق تعالی مر ترا بزرگ داشتن حرمت تو و بحسب فضل و
 منت نهادن و راه نمودن از خود گفته است خدای تعالی وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ آيَةً يَخُذُونَ بِأَمْرِهَا لَمَّا
 صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ای گردانیدیم ما از بنی اسرائیل اما آن که راه نمایند با ما هرگاه که
 صبر کردند و بودند که آیات ما یقین میداشتند و نیز گفته است وَالدِّينَ جَاهِدُوا فِيْنَا لِنُخَلِّصَ بِهِمْ
 سَبِيلَنَا ای آن کسانیکه مجاهده کردند در طریق ما هرآینه مینمایم راههای خود را نیز گفته است وَاتَّقُوا اللَّهَ
 وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ تَقْوَى کنیز خدا را تعلیم کند شمار اخدای تعالی بعد از آن رد کرده میشود بر تو پدید کردن آن اشیا
 پس پدید ایکنی باون روشن که غبار نیست بران و بر اینمونیهای درخنده مانند آفتاب شدن بر سخنان
 مزه دار مزه دار تر از هر مزه و با الهام راست از غیر شبه صاف کرده شده از خواطر نفس و سوسه های
 شیطان بعین گفته است خدای تعالی در بعض کتابهای خود انا الله الذی لا اله الا انا الی اخره
 چنانچه گذشت و تحقیق کرده است این مرتبه را بسیار از پیغمبران و اولیا و خواص از بنی آدم خود
 مقفاله به هفتدهم فرمود بنی الله عنه چون داخل شوی بخدا پس نزدیک کرده شوی از و
 نزدیک گردانیدن وی و تو فوق وی و معنی رسیدن بخدا سیر و ن آمدن تست از خلق و هوای نفس و خواهش
 و آرزو و ثبات بودن با فعل حق و ارادت او بے آنکه یافته شود از تو جنبش در تو و نه در خلق او نفس تو
 بلکه حکم او و امر او و فعل او و تعالی پس این حالت فنا است تعبیر کرده میشود ازین حالت به وصول
 و وصول بخدا نیست مثل وصول بسوی یک از خلق او که قتل عام آنرا در می یابد و معروف است نیست مثل او
 بچیزه دآن شنو او میناست بزرگ است پیدا کننده اینک تشبیه داده شود بمجاوقات او و یا قیاس
 کرده شود بساخته او پس رسیدن بخدا معروف است نزد اهل وصول به شناسیدن حق عز و جل
 مرایشان را هر یک از اجداد و انبازی نمیکند هر یک را در وصول جزوے مر خدای را عز و جل با هر یک از
 پیغمبران و اولیا خود سری است از آنجا که مطلع نیست بران هیچ یک جز او حجتی که می باشد

مرید را سرے کا گاہ بنو و بران شیخ او و مرشیخ را سری است کہ مطلع نیست بران مرید کے کہ تحقیق
 رسیدہ است سیر و سلوک او تا آستانہ در پیروی پس چون برسد مرید حالت شیخ خود را جدا ساختہ میشود
 از شیخ و بریدہ میشود از وی پس متولی میشود و اراحق تعالی قطع میکنند اورا از خلق پس میشود شیخ
 مانند ایہ نیست نیز خواگی بعد دو سال همچنین نیست تعلق بخلق بعد در شدن ہوا می نفس و ارادت
 شیخ احتیاج برہ میشود بمرید تا آنکہ در باطنش ہوا و خواست است از برای گستن ہوا و ارادت لیکن
 بعد در شدن ہر دو پس احتیاج نیست لشیخ زیرا کہ نیست کہ ورت و ناتمامی و چون رسیدی تو بحق چنانکہ
 بیان کردم باش امین ہمیشہ از انچہ کہ جزاوست پس نہ بینی جز حق را و جودے قطعاً اندر زبان ساندن
 و نہ در سودر ساندن و نہ در دادن و نہ در ندادن نہ در رسیدن و نہ در امید داشتن بلکہ خدای تعالی نرا ورت است
 کہ از عذاب او ترسند و از آمرزش وی امید دارند پس باش ہمیشہ نگہبان بسوی فعل او چشم دارندہ بسو
 امر او کار کنندہ بطاعت وی و جدا از ہمہ خلق او چہ در دنیا و چہ در آخرت میا و یزد دل خود را بچیزے از
 خلق او بگردان خلق را ہمہ مقهور مثل مردیکہ گرفتہ است اورا بادشاہی کہ بزرگ است ملک و وسعت است
 امر او ترسانندہ شدہ است بر جستن و حملہ کردن او پستہ گردانید بادشاہ غل اورا گردن او با سہر و پای و
 و بر او کشید بر درخت صنوبر بر کنار جوئے کہ بزرگ است موج او و فراخ است پهن او و عمیق است خاک
 و سخت است روانی او پستہ تر است بادشاہ بکرسی کہ بزرگ است قدر او و بسیار است ارتفاع او و دوست
 جاحی جستن و رسیدن او و نہادہ شدہ است در پہلوی بادشاہ بارہا از نیزہ با و تیر با و پیکانہا و گوناگون از برای
 جنگ و کمانہا از انچہ نیرسانند ازہ کردن آنرا جز با و شاہ پس شروع کرد کہ می اندازد بسوی آن مرد با پنچہ
 میخواید ازین سلاح امانیکو باشد مگر کسی را کہ دید آن مرد مصلوب را کہ بگذار در نظر کردن را بسو بادشاہ
 و بگذار و ترس از او امید و ترس از مصلوب و امید دارد از او آمانیست شخصیکہ چنین کند نام داشتہ شد
 در حکم عقل بے عقل بے ادراک یوانہ حیوان جز آدمی پس بیاہ جو بخدا از کوری بعد بینائی و از قطع شدن
 بعد رسیدن و از روی برگردانیدن پس از نزدیک آمدن و از نگاہ شدن پس از راه یافتن و از کفر پس
 ایمان پس دنیا مثل جوی بزرگ روان است کہ ذکر کردم آنرا در مثال ہر روز در فروئی آب اوست و این

زیادتی آب مثل زیادتی شتهای پنی آدم و لذتهای ایشان است در دنیا که میسرند آدمیان را از دنیا
 و اما تیرا و گوناگون سلاحا مثل طل است که روان میگردد بان تقدیر بسوی آدمیان پس غالب بر پنی آدم
 در دنیا بلا است و تیرگیهای زندگانی و درد و محنتها و آنچه می یابند از نعمتها و لذتها آییخته شده است
 یا قتی چون اعتبار نماید نعمتها را و لذتها را بقرین نعم آیم آخرت و در یاد که نیست حیات مکر در آخرت اگر هست
 آن یقین دارند چنانچه فرموده است **صلی الله علیه وسلم** لا عیش الا عیش لاخرة ای نیست زندگانی
 مگر زندگانی آخرت خصوصا این بلاها در حق مومن چنانچه فرمود **علیه السلام** الدنيا سجن المؤمن وجنة
 الکافر دنیا زندان مسلمان است و بهشت کافر است و فرمود **علیه السلام** الشقی صلیحه مردید و بهیزگار
 لگام در دهان کرده شده است با وجود این حدیثها و آنچه که همشاهده معلوم است چگونه خوانده شود
 خوشی و زندگانی در دنیا پس آسایش همه آسایش در بریدن از خلق بسوی خدای است در وقت
 او و انداختن خود را پیش او پس می باشی تو بسبب انقطاع بیرون از دنیا
 درین هنگام یافته می شود ناز و وقار از روی مهربانی و آسایش و نرمی و فصل
مقاله بهیز و هم - فرمود رضی الله عنه گله مکن هرگز بسوی هیچ یک از آنچه که فرود آورده است
 خدای بتو از نذر هر که باشد دوست باشد یا دشمن و تمت منه پروردگار را در آنچه کرده است در تو فرود
 آورده است بتو از بلا بلکه ظاهر کن نیکی و شکر را پس دروغ گفتن تو بظا هر کردن شکر بی نعمت
 نزد تو بهتر است از دست گفتن تو در خبر دادن تو از حال آشکارا کیست آنکه خالی است از نعمت حق
 گفته است خدای تعالی وان تعذر الله لا تحصى و هلم بسا نعمته که هست آن نزد تو تو
 نمی شناسی آنرا آرام گیر بسوی هیچ یک از خلق و انس مگر بهیچ یک و اطلع مکن بهیچ کس را بر آنچه
 که تو در آنی بلکه باشد انس تو بخدا آرام تو بسوی او و گله تو از بسوی او و بسین سوم را که جز تو و خدا است
 پس برستی که شان نیست که نیست بسوی دیگر از زبان و نه سود و نه کشیدن سود و نه راندن زبان
 و نه غیرت و نه خواری و نه برداشتن و نه لیست گردانیدن و نه تو نگری و نه درویشی و نه جنبانیدن و نه آرام
 دادن جمله چیز یا پیدا کرده خدا است بخود دست او است بحکم و دستوری او دست جاری شدن آنها

هر چيز روان ميشود تا هر تيمين نزد خدا و هر چيز نزد وي است با اندازه نيست همچو پيش كننده
 هر چيزي را كه پس افكنده وي نيست كسي پس افكنده هر چيزي را كه پيش افكنده است
 وي اگر برساند ترا خدای تعالی بهزيانے پس نيست كسي كشيانده مراد را جز او اگر اراده كند ترا
 به نيكي پس نيست كسي رد كننده بفضل او را پس اگر گله كني از خدا و حال آنكه تو عافيت داده شده
 و نزد تو نعمتي از نعمتهاست براي زيادتي و بزرگوار گردانيدن خود را از آنچه مرضا است نزد تو از نعمت و
 عافيت بجهت حقارت كردن آن هر دو را ختم ميگرد و بر تو خدای تعالی و ز اكل ميكنند آن هر دو را از تو دور
 ميگردانند شكوه ترا و دو چيز ميگردانند بلای ترا و سخت ميگردانند عذاب ترا و بر ميكنند وي اندازه ترا از نظر عافيت
 خود پريزين كن گله را بگوشش اگر چه بريده و پاره پاره کرده شود گوشت تو از مقرر ضما اياك اياك دور دار
 خود را ضما اياك پيشتر دور دار خود را الله الله ترس خدا را الله الله پستتر ترس خدا را النجاء النجاء
 زود بگرز الحذر الحذر پريزين كن زيرا چه بپشت ترا خيخه فرو دي آيد به پسر آدم از گوناگون بلاها بسبب
 شكوه كردن او است از پروردگار خود چگونگي كرده نشود از وي حال آنكه وي ارحم الراحمين است و
 بهترين حكم كنندگان است و گران بار و پوشيده نيست بروي پوشيدني و سخت مهربان و لطيف كننده است
 بر بندگان و غيبت هم كننده مرايشان را همچو طبيب حليم و دوست و شفيق نرم خو و نزديك بدل
 آيات است كرده ميشود پير و مادر كه شفيق و مهربان اند هميشه گفته است بسمير صلي الله عليه وسلم الله
 ارحم الراحمين الوالد على ولداها اي خدای تعالی مهربان ترست بر بنده خود از مادر بر فرزند خود
 نيكدار او بے الهي ميكنين بزور صبر كن وقت بلا آلتواني از صبر كنون پستتر صبر كن اگر آلتواني از
 راضي شدن بر بلا و موافقت او و راضي باش و موافقت كن اگر وجود تو هست پس فنا شو وقتيكه
 گم كرده شوي اي مقام فنا كه گوگرد سرخي كجائي تو و كجا يافته ميشوي تو و ديده ميشوي آيا يي شنيوي بسوي سرخي خدا
 عز وجل كتب عليكم القتال وهو كره لكم وعملی ان تکرهوا شيئا وهو خير لكم وعسى
 ان تحبوا شيئا وهو شر لكم والله يعلم وانتم لا تعلمون فرض گردانيد شد بر شما
 كارزار با كفار و حال آنكه كروه است مرثيا را و نزديك است اينكه كروه دانيد چيزي را

و حال آنکه بهتر باشد مرثیاء را نزدیک است اینکه دوست دارد چیزی را بحال آنکه آن بدست
مرثیاء را خدا میداند و شما نمیدانید و پیچید از تو خدای تعالی علم حقیقت اشیا را و باز داشت ترا از
پس بے ادبی مکن تا ناخوش داری چیزی را بخود و دوست داری چیزی را بخود بلکه بیروی کن شرح
در همه چیزی که فروغی آید تو اگر هستی تو در حالت تقوی که آن اول قدم است و متابع امر باش در حالت
ولایت و فروغی آتش هوا و در گذر از حد آن و این قدم دوم است و راضی باش بفعل الهی و تقویت
کن و فنا شود حالت ابدانیت و غوثیت و صد تقویت و این نهایت مراتب است یکسو شو از راه
قصا و قدر و بگذر از راه را و در کن نفس و هوای خود را و باز دار زبان خود را از شکایت پس چون کنی تو
این را اگر هست قصا و قدر تو نیک زیاده میگرداند ترا خدای تعالی حیات خوش و مرز و شادی و اگر باشد
قصا بنگاه میدارد حق ترا در طاعت خود درین احوال و دور گرداند از تو طاعت را و غائب کند ترا از خود
تا آنکه در میگذرد آن قصا از تو و کوچ کند نزد گذشتن مدت آن چنانکه میگذرد شب و روز میکند پره را
از روی روز و میگذرد زمستان پس کشف میشود تابستان این نمونه ایست نزد تو عبرت بگیر بدان
پست در نفس آدمی گناهان و جرماست و آلوده کردن است با انواع گناهان و نافرمانیها و صلاحیت
نمیدارد و مرتضی خدای کریم را اگر پاک از پلید بیای گناهان و لغزشها و بوسه نمیتواند آذانتان
قدس را اگر پاک از چرک عادیها چنانچه صلاحیت نمیدارد و مرتضی پادشاه را اگر پاک از
پلید بیاد و گوناگون گند گیها و بد بو بیای پس بلا پای پاشنده و پاک کننده گناهان است گفت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم حمی یوم کفارة سکتہ تب یکروز کفاره گناهان یکسال است
مقاله نوزدهم - فرمود رضی الله عنه چون باشی توسست ایمان و یقین و وعده
کرده شوی بوعده از جانب خدای تعالی وفا کرده میشود و وعده تو و خلافت کرده نمی شود تا زوال
نیاید ایمان تو و زود یقین تو و چون قوی شود ایمان و یقین در دل تو و محکم شوی در آن و خطاب
کرده شوی بضمون قول وی تعالی اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ امین برستی که تو امروز
نزد ما خداوند مرتبه و منزلت امانت داری و مکرر شود این خطاب براسه تو و توفیق بعد و توفیق پس

باشی تو از خواص بلکه از خاص الخاص و باقی نماند مگر اراده و نه مطلب و نه عمل که عجب کنی بدان و
 نه عبادت که به بینی آنرا از خود و نه قدر و مرتبه که بنگری و خوش شوی تا بالا رود بهمت تو بسوی آن
 پس اکنون شدی تو مثل آوندی رخنه شده که بر جای نمی ماند در و چیزهای روان پس بر جانی نذر تو
 هیچ اراده و نه خلق و نه بهمت بسوی چیزهای از چیزهای دنیا و نه در آخرت و پاک شوی از هر چیز و
 تعالی هست و داده شود ترا رضا از خدا و وعده کرده شوی بر ارضی شدن خدا از تو و لذت داده شوی و
 نعمت بفرماید خدا همه پس درین هنگام وعده کرده میشود چون آرام یابی تو بآن وعده
 و یافته شود در تو نشانی از خواهش برده میشود ازان وعده بسوی وعده دیگر که بلندتر از ازان است
 و گردانیده میشود بسوی وعده شریعت ترا از اول و عوض داده شوی از وعده اول به بے نیازی -
 ازان و کشاده میشود برای تو درهای معرفت و علوم و طبع شوی بر کارهای سخت پوشیده و حقیقتها
 حکمت و مصلحتهای نهان کرده شده در رفتن از وعده اول به وعده دیگر متصل آن افزوده می شود
 درین هنگام در قدر و مرتبه تو در نگاهداشت حال بیشتر نگاهداشت مقام و افزوده میشود در امانت
 و در زمین تو در نگاهداشت اسرار و افزوده میشود در کشادگی سینه و روشن گردانیدن دل تو و فصاحت
 زبان و حکمت بالغه و افزوده میشود در انداختن دوستی الهی بر تو پس گردانیده شوی محبوب همه
 خلایق و جن و انس و اسوای ایشان در دنیا و آخرت و خلق همه تابع خداست و دوستی خلق داخل
 است در دوستی حق چنانچه دشمنی ایشان داخل است در دشمنی وی و همچنین چون رسانیده شوی
 درین مقام که نیست مرز دران خواهش چیزهای البته گردانیده میشود مرز خواهش چیزهای از چیزهای
 پس چون ثابت شد خواهش تو مرآن چیز را دور گردانیده میشود آن چیز معدوم کرده می شود
 و برگردانیده می شوی ازان چیز پس داده نمی شود ترا آن مراد در دنیا و عوض داده میشود ازان
 در آخرت بچیزهای که می افزاید ترا قرب و قدر و مرتبه بسوی خدای تعالی و بچیزهای که سرور و روشن میگرد
 و چشم تو در فردوس علی و جنة الماوی و اگر هستی تو باین صفت که نمی جوی آن مراد را و آرزو
 نمیکنی و امید نداری آنرا و حال آنکه تو در سرای دنیای که آن محل فنا و تکلیفهاست بلکه امید تو

در حال بودن تو در دنیا ذات پاک خدای هست که پدید آورده آنرا در وجود آورده آنرا در او یکدیگر را و فرسخ
گردانید زمین را و بلند ساخت آسمان را زیرا که او هست که باشد مراد و مطلوب و آرزو و بسیار است که عوض او و شوی از آن
مراد چیزی که آن فراتر از آن مراد است یا مانند او است در دنیا بعد از شکسته شدن دل تو باز داشتن از آن
مطلوب و مراد و آرزو و بعد ثابت گردانیدن عوض آن در آخرت بران و چنانکه ذکر کردیم و بیان نمودیم
مقتله بیستم - فرمود فی الله عنه در قول آنحضرت صلوات الله علیه سلم دع صابریه الی
مکلا یویدک بگذار فعلی را که در شک می اندازد ترا که حرام است یا حلال و قتی که جمع شود با چیزی که
در شک نمی اندازد پس اخذ کن بهر حکم که آئینش نمیکند از آن شک و بشده بگذار چیزی را که در شک اندازد
ترا و اما و قتی که تنها باشد در شک اندازنده که آیه ختم است بدان و علامت شک اندازنده آنکه صافی نبود
از بریدن اشجاریدن آن چنانچه آورده است در خبر کلا ثم جزا القلوب گناه برنده و لما است
و در روایت دیگر آمده است کلا ثم طحاك فی القلوب ای فعل که در وی بزه است آنست که در
ترو و خطبانی باشد در دل پس چون فتوی دهند ترا فتوی دهند گان پس فتوی گیر دل خود را و چون
چنین نباشد بکن آنچه خواهی و توقف بکن در وی و چشم دار ام باطن را و روی پس بگر امر کرده شوی
بگرفتن او پس بگیر و اگر منع کرده شوی پس باز مان و باید که باشد آن فعل شک اندازنده نزد تو
گویا که نبود و یافته نشده باز گرد بسوی در پروردگار و طلب کن نزد پروردگار خود رزق را اگر ناتوانی
از صبر و موافقت کردن و راضی بودن و فانی شدن زیر که حق تعالی حاجت ندارد که یا داده شود
پس نیست او غافل از تو و نه از غیر تو آن خدای تعالی بخوراند کافران و منافقان را و پشت بندگان
را از وی پس چگونه فراموش کند ترا ای مؤمن موصد روی آورده بر طاعت او و ایستاده بامر وی
در ساعاتی شب و اطرافهای روز در معنی حدیث و جبه دیگر است بگذار چیزی که در دست خلق است
که وصول آن در شک است پس نخواه آنرا و میا ویز دل خود را بآن و امیدوار خلق را و ترس از ایشان
و بگیر از فضل خدا و آن چیز نیست که در شک نمی اندازد و یقین است وصول آن ترا پس باید که باشد
متر از مطلوب یک و دهنده یک و قصد یک و آن پروردگار است آنکه پیشانیهای بادشاهان بدست

برست قدرت اوست و دلهای خلق برست وی و دلها که امیران بر نهانند و مالهای مردمان مراور است
 عزوجل و خلق و کیلان و امینان او پند و جنبش و ستبای ایشان به بخشش کردن مر ترا بحکم او و
 جنبش دادن او و امر کردن اوست و باز استادن خلق از عطای تو بچنین است بزرگ است
 او از هر گوینده و اسألو الله من فضله ای سوال کنید خدا را از فضل او و گفت عزوجل ان الذين
 تدعون من دون الله لا یملکون لکم ذقاً فابتغوا عند الله الرزق واعبدوه و اشکروا له
 بدستیکه آن کسانی که میخوانند شما ایشان را از غیر خدا مالک نیستند آنها را هیچ رزقی را پس طلب
 دارید نزد خدا رزق را و پرستش کنید مرا و او شکوید مرا و او بهم گفته است و اذا سألت عبادی
 عتی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان ای چون پرسند ترا بندگان من از من پس
 بدستیکه من نزد یکم قبول میکنم و ما کنند کار او قیام کند و بخواند مرا و گفت له دعونی استجب لک و ای عا کنید قبول کنم
 و عای شمارا و گفت ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین ای بدستیکه خدا است روزی بنده خداوند قوت متوال
 و گفت ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب ای بدستیکه خدا روزی میدهد هر کس را که میخواهد بے شمار
مفت الیست و یکم - فرمود رضی الله عنه دیدم ابلیس را نده را و خواب حالانکه من در عجت
 کشیم پس قصد کردم بکشتن او پس گفت او مرا چرا میکشی مرا و چیست گناه من اگر روان شود
 تقدیر بدی پس قدرت نیدارم که تغییر دهم آنرا بسوی نیکی و بدم آنرا بسوی آن و اگر روان شود
 بر نیکی پس قدرت ندارم که تغییر دهم آنرا و بدم آنرا بطرف بدی و چه چیز است بدست من و دیدم
 صورت ابلیس را بصورت خدایان که او را آت نری و نادگی بود و باشد و نرم سخن در روی بوی بینی و از در
 روی او چند تار موی بود و زیر خندان خوار و خرد شکل زشت روی گویا که تقسم میکند در روی من مثل
 تبسم و خوشگین و ترسناک و این خواب شب یکشنبه دوازدهم ذی الحجه بود سال چهارصد و دو یک
مفت الیست و دوم - فرمود رضی الله عنه همیشه است حکم الهی بر آنکه مبتلا گرداند بنده مؤمن
 خود را بر اندازد ایمان وی پس یکم بزرگ است ایمان او و بسیار بزرگ است بلا او و
 رسول که بسوخت است به هدایت خلق بکتاب بلای او بزرگ ترست از بلای نبی که بشوخت بکتاب

زیرا چه ایمان رسول بزرگ تر است و نبی بلای او بزرگتر است از بلای ابدال و بلای ابدال بزرگتر است
 از بلای ولی هر یک را بر اندازد ایمان و یقین اوست و دلیل بر آن قول نبی صلی الله علیه و سلم است
 اذا مضى الا نبیاء اشد الناس بلاء ثم لا مثل فالا مثل ما گروه پیغمبران سخت ترین مردمانیم
 از روی بلاء بیشتر مثل مرتبه شخص بلاء است پس همیشه میبارد خدای تعالی بلاء را بر این مهران
 بزرگ را تا آنکه باشند همیشه در محل قرب پیغمبر نشوند از بیداری زیرا که وی تعالی دوست میدارد
 ایشان را پس ایشان را بی محبت و محبوب خدا اند و محبت همیشه اختیار نمیکند و وی محبوب خود را
 پس بلاء را بنده است مردمانی ایشان را بسوی حق و بندست نفسهای ایشان که باز میدارد
 ایشان را از میل کردن بسوی غیر مطلوب ایشان و آرامیدن و اائل شدن بسوی غیر سیرا کننده
 ایشان پس چون همیشه شد نزول بلاء در حق ایشان میگذازد و هواهای ایشان را و شکست میخورد
 نفسهای ایشان و جدا میشود حق از باطل پس منقبض میشوند شهواتها و خواهشها و میل کردن بسوی
 مزه ها و آسایشها تمام در دنیا و آخرت بجانب نفس میشود آرام بوعده حق تعالی و راضی بودن بقضای
 او و قناعت کردن بعطای او و تشکیبائی کردن بر بلای او و ائمن بودن از بدی خلق و بی بسوی
 دل پس قوی میگردد و سروری دل پس باز میگردد و باد شاهی بجوارح بسوی دل زیرا که بلاقوی میگردد
 دل و یقین را و ثابت میکند ایمان و صبر را و ناتوان میسازد نفس و هوا را و نیز در حجت آنکه هرگاه که
 رسید درد و یافتن شد از نمون صبر و رضا و تسلیم مفعول پروردگار را خوشنود میگردد و خدا از وی تشکر
 میگوید و او را پس می آید مراد و بدو پیشی در عمل و توفیق گفته است خدای تعالی لئن شکرت
 لازید لکن اگر تشکر کنید زیاده کنم نعمت شمارا و چون بجنبید نفس بختن خواهش از خواهشهای خود
 و مزه از مزه های خود از دل پس جواب دهن نفس را قلب برسانیدن نفس بدینچه باز محبت محال آنکه
 اجابت قلب از غیر امر و دستوری خداست حاصل میشود بسبب آن اجابت غفلة از حق و شرک
 پرستیدن و گناه پس فرو میگردد حق تعالی نفس را بخواهی و بلاء با و برگماشتن خلق و درد با
 و بیمار با پس میگردد هر یک از قلب نفس حظ خود را از بلاء و آفات و اگر اجابت نکند نفس بسوی مطلوب

تا آنکه بیاید قلب را اذن از جانب حق بالهام در حق اولیاد بوحی در حق پیغمبران و عمل کرده بشود
 بروحی و الهام در دادن و ندادن فرمود میگرد خدای تعالی بجهت خود بیکت عافیت و رضا و نور و معرفت و قرب و
 بی نیازی از خلق و سلامتی از آفات پس بدان آنرا و نگاهدار آنرا که گفته ام و بر سر بلاها را در رشتنای کردن با حاجت
 نفس و هوا بلکه توقف کن و منتظر باش در ارتکاب گناه اذن خداوند را پس سلامت مانی در دنیا و آخرت
مقت الیست و موم فرمود رضی الله عنه خوشنود باش به دون کمتر و لازم گیر آنرا از روی
 کوشش تا آنکه برسد آنچه نوشته شده است وقت خود را پس برده شوی بسوی بلند تر و اگر نمایه تر
 و به او گوارا کرده شوی و در روی باقی داشته شوی و نگاه داشته شوی به پنج در دنیا و آخرت به عاقبت
 دبی و تجاوز از حد و پتیر بالا برده شوی بسوی چیزیکه خشک شونده ترست چشم در روی از چیز ساقی تو
 گوارا تر از آن و بدانکه قسمت تو هرگز در نمیگذارد و ترا بسبب گذاشتن طلب آنچه نیست نصیب تو
 نخواهی رسید تو آنرا بحرص خود در طلب و کوشش و قوت او پس صبر کن و لازم گیر حال او را رضی باش
 بدان کمتر چیز را بحول خود و مدد از خود تا آنکه امر کرده شوی و مجنب بخود و میارام بخود پس آنکه
 مبتلا گردانیده شوی بحال خود و بحال کسیکه بدترست از تو از میان خلق زیرا که تو بسبب طلب عظم کنی و
 ظالم غفلت کرده نمیشود از وی گفته است خدای تعالی و کذلک فولى بعض الظالمین بعضا
 همچنین می سپاریم بعضی ظالمان را بعضی زیرا که تو در سرای بادشاهی هستی که بزرگ است شان او
 و سخت است قوت او و جاری است خواست او و غالب است حکم او و پاینده است بادشاهی او
 همیشه است فرمان او و باریک است دانش او و ویرسان است حکمت او و راست است قضای او
 غائب نمیشود از او مقدار ذره در زمین و نه آسمان در میگذرد از ستم وی هیچ ستمگاری پس تو بزرگترین
 ظالمانی و بزرگترین ایشانی از روی گناه زیرا که تو شرک آوردی بخدا بسبب تصرف کردن تو در نفس خود
 و در خلق او بپیل نفس خود گفته است خدای تعالی ان الله لا یغفران لیشراک به لیغفر ما دون
 ذلک لمن یشاء برستیکه خدای آمرزد شرک آوردن را بوی و نمی آمرزد جز این را امر کسی که میخواهد
 بر چیز کن شرک را البته و نزد یک شود آنرا و یک شود از آن در حرکات و سکانات خود در روز و شب خود

در تنهایی و پشیمانی خود بترس از گناه کردن در همه وجود در جوارح و دل و بگزار گناه را آنچه که ظاهر است
از آنچه که پوشیده است از ان و مگر نیز از خدای تعالی پس در یاد ترا و منازعت مکن او را در قضای او پس
پاره پاره میکنی ترا و تهمت مکن او را در حکم او پس فروگذار و ترا و غافل مشو از یاد او پس فراموش کن ترا
و بیایگانان ترا و مبتلا گردان ترا و نوپیدا مکن در سرای او حادثه پس هلاک کن ترا و مگرددین شمس بهوای
نفس خود پس هلاک کن ترا و تاریک گردان دل ترا و سلب کن ایمان ترا و معرفت ترا و برگردان ترا و شیطان ترا
و نفس و بهواسه ترا بر تو دشمن و تهاشم ترا و اهل و عیال ترا و همسایه ترا و یاران ترا و دوستان ترا
و همه خلق خود را تا آنکه کثر جمعی سرای ترا و ماران آنرا و سپیان آنرا و باقی گزندگان را که در
خانه باشند پس تیره گردان زندگانی ترا در دنیا و در آن گردانند عذاب ترا در آخرت
مقاله السیت چهارم - فرمود رضی الله عنه ترس گناه خدا را البته لازم گیرد و راو البصیق و در بار
طاقت خود را و کوشش خود را در طاعت او و عذر خواهنده زاری کننده و درویشی نماینده خشوع و خضوع کننده
چشم فرو کرده نگاه کنند بجانب خلق او و پیروی نکنند بهوای نفس خود را و طلب نکنند عوضهای عبادت
را نه در دنیا و نه در آخرت و نه طلب کنند بلند ری بسوی سنازل بزرگ و مقامات ارجین و تقنین بدان
اینکه تو بنده اوئی و بنده و آنچه که او مالک بدان است همه موعولی راست طلب حق ندارد بنده بر خدای تعالی
هیچ چیز را از چیزهای نیکو و ادب را و تهمت ندارد خداوند خود را و هر چیز نزد او بر اندازه است نیست کسی پیش گفته
مرچیزه را که پس گردانیده است و نیست پس افکنده مرچیزه را که پیش گردانیده است می آید ترا آنچه
که مقدار است مترابوقت و ساعت خود را که خواهی و اگر خواهی از ناک می کن بر چیزه که قریب است که می باشد
ترا و طلب مکن و درین محور بر آنچه که آن مرغی تر است پس چیزی که نیست آن نزد تو خالی نیست از آنکه قیمت
تست یا غیرت پس اگر هست برای تو بسوی تو باز گردانیده است تو بسوی آن کشیده و برده میشوی
پس دریافتن از عرصه نزدیک حاصل است و آنچه که نیست مترابوقت باز گردانیده شده و او از تو روست
گردانیده است پس از آنجا باشد ترا دریافتن پس مشغول باش به نیک ادب و پشیمانی که تو در پی آن هستی
از طاعت خداوند خود درین وقت که حال و حاضر است و بالا مکن سر خود را و مائل گردان کردن خود را بسوی غیر او

گفته است خدای تعالی که اهل عیال و عیال الی آخره چنانچه گذشت پس بدرستی که ترا نهی کرد خدای تعالی
از نگریستن بسوی غیر آنچه که استاده کرده است ترا در آن روزی گردانیده است ترا از قسمت خود در رزق
و فضل خود از طاعت خود و اگر آگاهانیده است ترا که آنچه جز آنست فتنه است که انداخته است او شان اودان خوشنود
شدن تو قسمت خود بهتر تر است و پانیده میزدان و دل از تو لائق تر و سزاوارتر است پس میباید که باشد این عادت
تو در جای بازگشت و سکونت تو و شعاردن تو و مردود حاجت تو و میل و آرزوی تو میباید ازین کار بهره طلب
را و میری باین بهر مقام و ترقی میکنی بسوی هر نیکی و بهر ناز و نعمت خوشی و بهر گرانایه گفت خدای تعالی
فلا تعلم نفس ما أخفى لهم من قرة أعین جزاء بما كانوا يعملون ای نمیدانند هیچ ذاتی
آنچه که پنهان کرده شده است برای ایشان از آنچه سبب سروری چشمهاست از جهت جزا و ادب بآنچه عمل
کردند ایشان پس نیست هیچ عمل از عبادت خمسة بازماندن از گناهان همه بزرگتر نیست بزرگتر و محبوب تر
بسوی خداوند مضمی تر از او و از آنچه ذکر کردم ترا توفیق دهد خدای تعالی را و ترا با آنچه که دوست میدارد و راضی است از آن
مقاله است و پنجم - فرمود رضی الله عنه مگو البته ای محتاج دوست ای گردانیده شده
از روی روی دنیا و خداوندان او و مگر گمنام از ذکر او تعالی و ای گرسنه و ای تشنه و ای برهنه تن
و ای تشنه جگر ای پراننده کرده شده در هر کج از زمین از مسجد و جایهای خراب و ای مردود از هر در
و ای بر خاک چسبانیده شده از درویشی و محروم از هر مراد و ای شکسته و انبوه شده در دل و سینه
هر حاجت و مطلب اینکه تحقیق خدای تعالی فقیر گردانید مرا و نه پیچید از من دنیا را و نیفکند مرا و گذشت
مرا دشمن دشمن مرا و پراننده کرد مرا و محج نگردانید مرا و امانت کنانید مرا و اندام مرا از دنیا باندگی
و گمنام ساخت مرا و بلند ساخت آوازه مرا در میان مردمان و برادران من در سخت بر غیر من نعمت تمام
میکرد در نعمت در شب خود و در روز خود و فضل داد و ادا بر من و بر اهل یار من و حالا که هر دو ما مسلمانیم
فراهمی آرد ما را در ما خواهد آوردم بهترین خلق آیا تو ای فقیر تحقیق کرده است خدا تو آرزو را که گل
سرسخت تو بے رنگ است و ندانی رحمت خدای در پی رسیده است بر تو از صبر و رضا و یقین و موافقت
و حکم و نورهای ایمان و تو حید گردانیده اند نزد تو پس درخت ایمان تو و نشانیدن آن درخت ثم آن ثابست

محکم برگ بیرون آورده میوه دهنده طلبه یادت می کند هست شلخ بر شاخ شونده سایه افکنده هست
 شاخه از پس آن درخت هر روز در زیادت و بالیدن هست پس نیست حاجت برای آن درخت بسوی
 خاک رویه خوش و خاشاک تابالیده شود آن درخت و تربیت کرده شود بسبب آن و تحقیق پرور خسته است
 خدای تعالی کار ترا بران حال داده است ترا در آخرت برای بهشت و مالک گردانیده است ترا در وک
 و بسیار کرده است بخشش ترا در آخرت که نه هیچ چشم دیده است از او نه گوش شنیده و نه خطور کرده
 بر دل او می گفته است خدای تعالی *فلا تعلم نفس الا اخره چنانچه گذشت* یعنی چیزی که عمل
 کردند در دنیا از ادای کردن امر با و صبر کردن و برگردن نشتن و بازگشتن بسوی وی در تقدیر
 و موافقت کردن مراد را در همه حالها و اما غیر تو ای فقیر که داده است او را خدای تعالی باز دنیا و مالک گردانیده
 و نعمت داده او را در آن تمام داده است بروی نفوذی نعمت خود کرده است بوی این را از جهت آنکه
 محل ایمان او مثل زمین شورستان و سنگستان است نزدیک نیست که بر جاماندر روی آب بروید در وک
 درختها و تربیت یابد روی کشت و میوه پس ریخت بران زمین گوناگون خاک رویه را و جز آن
 از آنچه تربیت کرده شود بران گیاه و درختان و مراد بآن خاک رویه دنیا و اسباب دوستی ناگاهدار
 بسبب آن حطام دنیا آنچه رویانیده است در دل وی از درخت ایمان و نهالهای اعمال پس اگر برود
 آن خاک رویه را از وی هرگز خشک شود گیاه و درختان و بر طرف شود میوه پس ویران گردد سر ابا و
 خدای تعالی میخواهد آبادانی او را پس درخت ایمان تو نگرست است، هاست، های رستن او و توی است از چیزی که
 پر کرده شده است از آن درخت ایمان تو ای فقیر پس تو انانی و پابینگی او چیزی است
 که می بینی نزد او و دنیا و گوناگون نعمتها پس اگر بر دنیا را با وجود مستی درخت خشک
 گردد درخت پس شود همان کفر و وجود و پیوستن بمنافقین و مرتدین و کافران مگر آنکه بر انگیزد
 بسوی آن تو آنکه لشکر با از صبر و رضا و یقین و علم و انواع معرفتها پس قوی شود
 ایمان بوی پس درین هنگام باک نمیدارد آن شخص بر طرف شدن تو نگرستی و نعمتها
 مقتال است ششم کشتار و پوش و پرده از روی خود تا آنکه بیرون آئی از خلق و بگردانی

بجانب ایشان پشت دل خود را در همه احوال و در هر شود هوای نفس تو پست در و شود ادا و آرزوی تو
 پس فانی شوی از همه که نهاد دنیا و آخرت پس بگری همچو آن در خنده در باقی نمی ماند تو خواهش بجز خواست
 پروردگار تو پس بر شوی بوجد پروردگار خود و نباشد غیر پروردگار تو در دل تو بجای ماندن و نه جای
 دخل کردن و گردانیده شوی تو در بان دل خود داده شود ترا شمشیر توحید و عظمت و کبریائی حق پس کسی
 که به بینی آنرا که نزدیک شد از قضای سینت تو بسوی در دل تو بر اندازی سر او را از میان دو کتف او
 پس نباشد نفس او میل ترا و خواهش و آرزوی ترا در دنیا و آخرت تو نزد تو سری بالا بر آید و نه
 سخنی که شنیده شود و نه رای که پیروی کرده شود مگر باشد پیروی امر پروردگار را و ایستادن با امر و
 خوشنود بودن بقضای وی بلکه نیست شدن در قضا و قدر وی پس باشی بنده پروردگار و امر وی
 و نه بنده خلق و اعتقاد های ایشان پس چون همیشه شود این کار در دل تو همچنین زده شود گردن تو
 سر پرده های عزت و خند قهای عظمت غلبه کبر با کرده شود دل بشکرهای حقیقت توحید و ایستاده
 کرده شود زان نگاهبانان از حق تا راه نیابد خلق بسوی دل تو از شیطان و نفس و هوا و خواهشها
 و آرزوهای ناحق و دعوای دروغ پیدا شوند از طبعها و نفسهای امر کننده مبدی و مگر ایهای پیران
 از هواهای نفس پس درین هنگام اگر گرفته است در تقدیر آمدن خلق پی در پی بسوی تو و پیای شدن
 و اتفاق کردن ایشان بر فضل تو برای آنکه بر ستاد نورهای درخشان و نشانهای روشن حکمتهای
 نیکو رسان و کرامتهای پیدا و خارق عادات دائم و تا افزون کنند خلق بمشاهده اینها کارهای نیکه بدان
 نفی کی و عبادت جویند و مجاهد و مشقتها در پیتش پروردگار خود نگا داشته میشود از ضرر ایشان
 همه انیسل کردن نفس بسوی هوای خود و عجب خود و از فخر کردن نفس بزرگ شمردن وی خود را به بسیار
 نمودن اتباع با ایشان و بسبب پذیرفتن ایشان مرتزیه پیش آمدن رویهای ایشان بسوی تو
 و همچنین اگر قدر است آمدن زنی نیکو و حسین بکفایت روزگار خود و همه بار خود نگا داشته میشود
 از شر آن و برداشتن گران آن و از شر تابعان و قرابتیان وی و میگردد آن زوجه نزد تو بخشش
 و کفایت کرده شده از شروسه و ساز و اگر گردانیده شده و پاکیزه گردانیده شده و صاف کرده شده

از خباثت و کینه و کدر و دشمنی و دعا و از خیانت کردن در غیبت پس باشد آن زن را ممر ترا
 درین وقت آن زن و کسان وی برداشته شده از تو با آنها دو ور کرده شده از تو رنجاندن و تنگی
 و اگر مقدر است از آن زن فرزند می باشد آن فرزند نیک و فرزند پاک باعث خلی چشم گفته است
 خدای تعالی در شان زکریا و اوصحنا الذی وجه شایسته گردانیدیم مرا و از وجود او گرفته است
 و هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا اقرب اعلین و اجعلنا للمتقین اماما ای بخشش را از
 زنان ما و فرزندان ما خنکی دیده با و بگردان ما را بر اے پرستگار ان پیشو او قبول خدای تعالی
 و اجعله رب رضیا و بگردان ما را ضایا او را مرضی خود پس باشد این دعا با نیکه درین بهت است
 کار کرده شده باین دعا با و قبول در حق تو اگر دعا کنی یا بنمایا دعا کنی زیر اگر این دعا با در محل خود
 در باب اهل خودش است و سزاوارتر کسیکه شامل میشود باین نعمتها و مقابله کرده شود بآن
 کسیست که اهل کرده شده برین مرتبه را و قائم کرده شده درین مقام و تقدیر کرده شده برای
 و س از فضل و قرب و همچنین اگر مقدر است آمدن چیزی از دنیا زیان نکند در وقت فنا پس
 چیزی نیکه نصیب تست آن از دنیا چاره نیست از گرفتن آن و پاک گردانیدن آن ممر ترا بفضل خدا
 و اراده او و بآمدن امر بگرفتن آن پس میگیری تو آنرا و حال آنکه تو فرمانبرداری کننده مرا مرا
 ثواب داده میشود برگرفتن آن چنانکه ثواب داده میشود بر کردن نماز فرض و روزه فرض نماز
 کرده میشود در چیزی نیکه نیست آن نصیب تو از دنیا بصرف گردانیدن آن بسوی خداوندان و یا
 از یاران و همسایگان و برادران که صاحب حق و فقیر اند از میان ایشان و خداوندان اقسام
 که مصارف زکوة اند بران و همیکه میخواهد حال هر یک پس احوال میکشائی و ظاهر میکنی آنرا نیست
 خبر مثل دیده شده پس میباشی درین وقت از کار خود و بر خصلت سفید پاکیزه نیست گرد بروی نه در شرب و نه در خمر
 و نه در هم آمیختن و نه در شک و شبهه افتاد و نه فالصبر الصبر لازم گیر صبر را الرضا الرضا لازم گیر رضا را
 حفظ الحال حفظ الحال لازم گیر گاه است حال الخول الخول لازم گیر گاه می را الخود الخود السكون السكون
 لازم گیر آرام و استسگی را الصهوت الصهوت لازم گیر خاموشی را الخلد الخلد لازم گیر ترس را الخفا الخفا

لازم گیر شتافتن الواح لازم گیر برپایه کردن الله الله تعالی بر سر خدا را که طلاق لا طلاق لازم گیر
بر فردا فکندن که انما هو الاغراض لازم گیر چشم خوابانیدن الحياء الحياء تا آنکه بر سر آنچه نوشته است دست
خود را پس گرفته شود دست ترا پس پیش آورده شوی و کشیده شود از تو آنچه که بر دست پستتر فرود برده شوی
در دریا های فضائل نعمتها و عطا پس پوشانیده شود بر تو خلعت نور با و سر با و علمای نادر لذت پس
نزدیک گردانیده شوی و حدیث کرده شوی و سخن کرده شوی و عطا کرده شوی و تو نگردد شوی دیگر کرده شوی
و بلند کرده شوی و خطاب کرده شوی تا اینکه الیوم لدینا صکین امین پس دین بهنگام اعتبار کن
حالت یوسف صدیق را بهنگامیکه خطاب کرده شد باین خطاب یعنی انک الیوم لدینا صکین امین
بر زبان با و شاه مصر و بزرگ او و فرعون او و وزیران ملک مصر گویند و بیان کنند مرا این خطاب
و خطاب کننده در حقیقت خدا بود بر زبان اهل معرفت سپرد کرده شد یوسف علیه السلام ملک ظاهر
و آن با و شاه مصر بود و ملک نفس و ملک معرفت و علم و نزدیکی و خصوصیت و بلند می مرتبه نزد او شایسته
خدای تعالی در بادشاهی ظاهر و كذلك مکنت الیوسف فی الارض یتبوا منها حیث یشاء یحییین
گفت قدس دایم یوسف از زمین یعنی زمین مصر فرو می آید از زمین هر جا که میخواهد و گفته است خدای تعالی
در تسلیم ملک نفس مرا و كذلك لنتصر عند السوء و الفحشاء از من عبادنا المخلصین ثابت و شستیم
یوسف را نزد فریب تا با گردانیم از وی بدی را و از نار ابر رستیکه یوسف از بندگان خالص کرده است
و گفت خدای تعالی در ملک علم و معرفت مرا و كذلك ما علمنا ربی انی ترکت فلة قوم لا یؤمنون
با الله ای آن تعبیر خواب شما از جمله معلوماتی است که تعلیم کرده است مرا پروردگار من بدرستیکه من
گدشتم کیش قومی را که ایمان ندارند بخدا پس چون خطاب کرده شوی تو باین خطابای صدیق اکبر
داده شوی نصیب گاه از علم بزرگ و تمنیت کرده شوی به توفیق دادن و به نعمتها دادن و بتوانائی
بر کارها و به بادشاهی تمام و بحکم نافذ بر نفس و جز آن از چیزها و پیدا کردن چیزی عدم را
بحکم خداوند همه چیز حصول این نعمتها در دنیا باشد و عیش از آخرت و اما نعمت در
آخرت در دارالسلام و بهشت بلند قدر پس نظر کردن بذات خداوند

بهر سبب که از خداوند ترس و الهامت و الهام ترسند

بزرگ زیاده بر نعمتهای بهشت نیست نهادن است از حق و این آن آرزوست که آنرا نهایت پایان نیست
 محبت الهیست هفتم فرمود رضی الله عنه بگردان نیکی و بدی را در میوه از دو شاخ که از یک
 درخت اند یک از آن دو شاخ می آرد میوه شیرین را و دیگر میوه تلخ را پس بگذارد شهر را و کشور را
 و کرانه های زمین را که برداشته میشود بسوی آن این میوه ها که گرفته شده اند ازین درخت در دور باش
 از آن کرانه ها و از اهل آن و نزدیک باش از آن درخت و باش نگهبان و خدمت کننده آن درخت
 ایستاده نزد وی و بشناس آن دو شاخ و آن میوه را و آن دو جانب پس شما را بسوی شاخیکه
 آورده است میوه شیرین را پس درین هنگام باشد خورشید و پرورش تو از آن میوه شیرین و دور شو
 از آنکه پیش روی بدی جانب شاخ دیگر که آورده میوه تلخ است پس بخوری از میوه او پس هلاک کن
 ترا تلخی میوه وی پس چون پیوسته باشی برین صفت باشی در راحت و آسودگی و ایمنی و سلامتی از همه
 آفات زیرا چه آفتها و گوناگون بلاها میزنند از آن میوه تلخ و چون غائب شوی از درخت برگشته
 شوی در آفاق و پیش کرده شود پیش دست تو از آن میوه ها و حال آنکه آن میوه ها هم آید میخندند از
 تلخ و شیرین و جدا شوند و نیندیشند از تلخ پس بگیری از آن میوه ها یا بخوری پس بسا باشد که بپسند
 دست تو بر میوه تلخ پس نزدیک گردانی آنرا از دهن خود پس بخوری از آن میوه ها یا بخانی آنرا پس
 سیرایت کند تلخی آن در اجزای کام تو در درون گلوئی تو و مغز تو پس کار کنند آن میوه تلخ در تو و در و دهان
 در گمائی تو و تمام اجزای بدن تو پس هلاک شوی بآن و انداختن تو باقی مانده را از دهن خود و شستن آنرا
 در نمیکند از تو زیان چیزی که سیرایت کرده است در بدن تو و سود نمیکند آنرا و اگر بخوری هم اول از میوه شیرین
 و سیرایت کند شیرینی آن میوه در تمام بدن تو و سودمند شوی بآن و شاید که و شوی پس کفایت نکند ترا
 آن یکبار خوردن پس چاره نیست از خوردن جز آن بار دوم پس ایمن نیستی از آنکه باشد میوه در بار
 دوم از میوه تلخ پس فرود آید شو چیزی که در گمائی تو از زیان و هلاک پس نیکی نیست در دور بودن
 از درخت و در حال بودن میوه آن و سلامت و نزدیک بودن آن درخت و ایستادن بادی است پس
 نیکی و بدی پیدا کرده خداست و خدای تعالی خالق و روان کننده آنهاست گفته است خدای تعالی الله عظیم

و ما تعملون خدا پیداکرد شمارا و آنچه میکنید و گفته است نبی صلی الله علیه و سلم و الله خلق الجار و جزو که
 خدا پیداکردن کفنه و خر کفنه را و چیزیکه فرج و خر کرده شود و کارهای بندگان مخلوق خداست کسب
 بندگان است گفته است خدای تعالی ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون ای درآید بهشت را بجزای
 عمل که میکردید پایی مرخای را چه عجیب رحیم و کریم است نسبت داد عمل را به بندگان و فرمود که ایشان محقق شده اند
 در آمدن بهشت بعمل خود و حال آنکه در آمدن بهشت بسبب توفیق و رحمت او است مرا ایشان را در دنیا و آخرت
 گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم لا یدخل الجنة أحد یعمله فقیلاً ولا انت فقیلاً ولا انکالا ان
 یتغذی فی الله بر خسته فوضع یدیه علی راسه ای در نمی آید بهشت را هیچ یک بسبب عمل خود
 پس گفته شد مرا حضرت را و تو نیز پس فرمود من نیز مگر آنکه بپوشد مرا خدای تعالی ب رحمت خود پس
 بنهاد آن حضرت دست مبارک خود را بر سر شریف خود روایت کرده شده است آن در حدیث عائشه
 رضی الله عنها پس چون باشی مطیع مر حکم خدا را فرمانبرداری کننده امر او را باز آینه نمی اورا سپارنده
 خود را بوی در تقدیری نگاهد از بوی خود و فضل کند بر تو بهیچیک خود نگاهد از بوی خود و بهیچیک
 دین و دنیا آما از روی دین دلیل بران قول درست عزوجل کذلک لنصرف عند السوء الی آخره
 چنانچه گذشت آما حمایت از روی دنیا دلیل بران قول وی است ما یفعل الله بعد ان یکنان شکرت
 و امنتهم چه کار دارد الله تعالی بعد از کردن شمارا اگر شکر گوید و ایمان آرید مسلمان شکر گوینده چه میکند
 بلا نزد او و وی بسوی عاقبت نزدیکتر است از بلا زیرا که مسلمان در مقام زیادتی است از نعمت از آنچه
 که او شکر گوینده است گفته است خدای تعالی لئن شکرت لزدیدنکم پس ایمان می میراند زبانه آتش را
 در آخرت که آن بسبب عقوبت برگنگار است پس چگونه نمیراند آتش بلا را در دنیا بار خدا یا مگر آنکه یا مشد
 بنده از مجز و بان که برگزیده شده اند برای دوستی خاص و خاص محبت و صفای او پس چاره نیست
 از بلا بران بنده تا صاف شود بسبب آن از چرک هواهای نفس از میل کردن با آنچه که طبعها میخواهند از
 بسکون بسوی خواهشهای نفس و لذتهای او با رسیدن بسوی خلق او و به خوشنود شدن از نزدیکی
 خلق و آرام یافتن بسوی ایشان و بر جا بودن با آن و شادمانی یافتن با ایشان پس متلا کرده میشود

با آنکه بگذارد همه این آلائشها پس پاک شود دل بر آمدن اینها و باقی ماند توحید پروردگار و معرفت
 حق و جاهای در آمدن علوم غیب از انواع سرها و علمها و نورهای نزدیکی زیر اچه بدرستی که دل خالص است
 که نمی گنجد روی دو کس گفته است خدای تعالی ما جعل الله لرجل من قلیین وجوه مکرر اندیشه است
 خدای تعالی هیچ کس را در دل در درون وی و نیز فرمود ان الملوك اذا دخلوا قصورهم تسوا سائر الناس
 و جعلوا العزّة اهلها اذلة فاخر جوا الاعزّة عن طیلب المنازل و نعيم العیش بدرستی که
 با دشمنان چون در آیند و میسر را خراب سازند آنرا و بگردانند گرامی و سرکشان و پیرا خوار پس بیرون
 می آرند عزیزان را از خوشی خانه و ناز و نعمتهای زندگانی بود پیش ازین سلطنت بر دل شیطان
 و هوا و نفس او بود و نجات جانشینان از انواع گناهان و باطلها و گمراهیها پس و رشد
 آن سلطنت و تصرف پس آرام یافتند و ارج و خالی شد برای بادشاهی که آن دل است پاکیزه
 صحن برای دل که آن سینه است اما دل پس گشت جای سکونت مرقع و علم و معرفت را و اما صحن
 دل پس گشت جای فرو دامن و ادرات و چیزهای شگفت از غیب پس همه این انوار و اسرار نتیجه بلا
 و میوه اوست گفته است صلوات الله علیه و سلم انما عاشرا لانبیاء الی اخره چنانچه گذشت نیز گفت
 انما عرفكم الله واشتد لكم اخوفا من عارف ترین شما ام بخدا و سخت ترین شما مرا و از درو
 ترس پس هر کسی که نزدیک است از بادشاه سخت است خطرو پر میزدن وی زیرا که وی در مکانی است
 که می بیند او را بادشاه پنهان نیست بر فلک تصرفهای او و حرکات او و نگریشتهای او پس اگر گوئی
 که همه خلق نزد خدا مثل یکم است پوشیده نیست بر خدا از خلق هیچ چیز پس چه فائده است برای این
 سخن را گفته شود مگر در جواب هر گاه که بلند شد منزلت او و بزرگ است رتبه او نزد حق بزرگ شد
 خطره او زیرا که واجب شد بر وی شکوایچه که انعام کرده است او را از نعمتهای بزرگ و فضلهای نور پس
 اندک چپ و راست نگرستن از خدمت او کوتاهی کردن است در شکروی و آن کوتاهی کردن نقصان
 در طاعت او گفته است خدای تعالی یا نساء النبی من یات منک بغاصقة صلیبة یعضن
 طحالها یضعفین ای زنان پیغمبر که بیارند از شهابی هویدار و و چند کرده شود مر او را

عذاب از عذابیکه جز شمارا کرده شود گفت خدای تعالی این وعید را بر زنان پیغمبر از کمال نعمت خود
برایشان بسبب اتصال ایشان به پیغمبر پس چگونه کسی که باشد متصل بخدا و بقربی بزرگ است
خدای تعالی بزرگی عظیم از مانند کردن بخلق و سنی نیست مانند او هیچ چیز و اوست شنوا و بینا
مقاله بیستم - فرمود رضی الله عنه آیا سخاوتی آسایش و خوشی و آسودگی و
نشادی را و راحت و آرام را و ناز و لذت را احاطه کند که تو هنوز در کوزه آهنگرانی برای بختن گدازان
و میرانیدن نفس جنگ کردن با هوای او و دور کردن مرادها و عوضها در دنیا و آخرت و تحقیق
باقی مانده است در تو بقیه از اینها پیدا و پدید آمده است و ای شتابنده آهسته باش و تیز مروا
چشم دارنده در بسته است تا دور کردن اینها و حال آنکه باقی مانده است بر تو ازان بقیه و در تو
دوره ازان است مکاتب بنده است تا باقی است بروی یکدم تو روی برگردانیده شده از در قبول
آنکه باقی است بر تو از دنیا بر یکیدن خسته خرد دنیا هوای تو و خواست تو و آرزوی تو و دیدن تو
هر چیز را از چیزها بطریق میل و جستن هر چیز را از چیزها و نگر نیستن نفس تو بسوی چیز
از عوضها در دنیا و آخرت است پس مداوم که در تو چیز را ازین چیزها است پس تو هنوز در فانی شدن
آتی پس ساکن باش تا حاصل شود فنا و تمام و کمال پس بیرون آورده شوی از کوزه و تمام ساخته شود
زرگری و آراسته شوی به پیرایه و پوشانیده شوی جامه و خوشبو ساخته شوی و بخور کرده شوی پست
بر داشته شوی بسوی بادشاه بزرگتر پس خطاب کرده شوی **و اذکذا یوم لکننا مکیث اصبیح**
پس پس اده شوی و نرمی کرده شوی و خورانیده شوی از غذای فضل و از فضل پوشانیده شوی
و نزدیک بسیار نزدیک کرده شوی و خردار کرده شوی بر سر و حال آنکه آن سر را از تو پوشیده باشد
پس تو آنگر گردانیده شوی ازین نعمتها از همه چیز با آسانی بینی بسوی ریزهای زرا از هم جدا افتاده
در باخته شده دست بدست گردانیده شده بامداد کننده و شبانگاه کننده در دست خوشبو فروشان
و بهالان و گوشت فروشان و دباغان و روغن نطفه فروشان و جامه پاک کنندگان خداوندان
پیشهای گرانی و پیشهای فرومایه کینه پلید بعد از ان جمع کرده میشود آن ریزه ها پس گردانیده میشود

در بونته زرگر پس میگه از ندامت بفرقش آتش بروی پسته بیرون آورده میشود از بونته پس نوشته شود
به نیکه نغمه کرده می شود و ملائم کرده میشود و پس زرگری کرده میشود پس زبور ساخته میشود و پسته
جلاداده میشود خوشتر کرده میشود پس گذاشته میشود در بهترین جایها و مکانها از پس بستن با
در گنجینه با وصند و قها و در جایهای شنگ و تیره یا پیراسته میشود بوی عروس و آراسته میشود
و گاهی داشته میشود و گاهی میباشند عروس از بادشاه بزرگتر پس برده میشوند بزرگتر از
دستمای و باعث گران بسوی نزدیکی بادشاه و مجلس وی پس از گداختن و کوفتن پس بچنین
توئی ای مؤمن و قتیکه صبر کنی بر جایهای روان شدن تقدیر و راضی باشی بقضای الهی در هر حال
نزدیک گردانیده شوی بسوی خداوند خود و در دنیا پس نعمت داده شوی بمعفت و علمها و سراوان کن
کرده شوی در آخرت در بهشت با انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان و همسایگی رحمت خدا
و در سرای وی و نزدیکی وی و انس بوی پس صبر کنی و ثباتی کن و راضی باش بقضای الهی
و نعمت منته پس درمی یابد ترا سردی عفووی و شیرینی معرفت و سه و لطفت و گرم و نعمت می

سقا لست نعم - فرمود رضی الله عنه در قول نبی صلی الله علیه وسلم کاد الفقر ان یکون
کفر انزویک است که فقر باشد سبب افتادن در کفر ایمان می آرد بنده بخدا می سپارد همه کارها را بسوی خدا
و اعتقاد می دارد که آسان کردن رزق از دست و اعتقاد دارد که هر چه می رسد او را نبوده که خطا کند او را
و هر چه خطا کرد و نرسید او را نبوده که پیرسد او را و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث یشاء

و من یتوکل علی الله فهو حسبه و اعتقاد میکنند هر که تقوی میکند خدا را آسان میگردد و اندر خدای تعالی
او را راه بیرون شدن و روزی میرساند او را از آنجا که گمان نمیدارد و هر که توکل کند بر خدا پس آن خدا
پس است او را و میگوید بنده این را در وقتیکه آن بنده در عافیت و تندرستی است پشتمند میگردد و اندر
خدا او را بمال و فقر پس شرف میکنند آن بنده در حق خواتین و زاری کردن پس نمیکشاید خدا
آن بلیه را از وی پس درین هنگام ثابت میشود قول علیه الصلوة والسلام کاد الفقر ان یکون کفر
پس بنده که لطف خواهد خدای تعالی بوی بکشاید از آن بنده آنچه که با او است پس در میان خدا آن را

بجای تو انگری و توفیق دهن را برای شکر و سپاس و ستایش کردن پس همیشه بسیار در امر او را نصیحت
 و تو نگری تا وقت مردن و کسیکه خواهد خدای تعالی قنند او را همیشه میدارد بلا و فقر او را پس بگشاید
 از دود ایمان او پس کافر میشود بسبب اعتراض کردن و تهمت نهادن مرحق را و شک کردن و عداوت
 پس میرد کافر بخدا و منکر بایات او و شکیبایی بر پروردگار خود و بسوی این اشارت کرده است پیغمبر خدا
 صلوات الله علیه سلم ان اشک الناس على ابا يوم القيمة رجل جمع الله له دين فقر الدنيا وعذاب الآخرة
 نعوذ بالله من ذلك بدرستیکه سخت ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت مردی است که جمع کرده است
 خدای تعالی مراد را میان فقر در دنیا و عذاب در آخرت پناه میجویم بخدا از آن و اینست فقر فراموش کننده
 از خدا که پناه طلبیده است از آن پیغمبر صلوات الله علیه سلم و مرد سوم آن کسی است که خواسته است
 خدای تعالی برگزیدن و پاک کردن او را و گم دانیده است او را از خواص خود و دوستان و محبوبان خود
 در ظاهر و باطن و ارث پیغمبران خود و همه اولیای خود و بزرگ بندگان خود و انایان ایشان
 و حکیمان ایشان و شفاعت کنندگان ایشان و شحمه ولایت ایشان و پس روی کرده شده
 مسلمانان و تعلیم کننده ایشان و راه نایب بسوی خداوند ایشان و راه آورنده بسوی روشن راه
 و بسوی پرستش کردن از راه هلاک فرستاده است خدای تعالی بسوی آن شخص که بهای صبر را
 و در پایای رضای او موافقت و قنار فعل خداوند بعد از آن درمی یابد و راضی عطا بسیار و بنابر
 و نعمت نمی پرورد او را در ساعتی شب و کرانه ای روز در حالت جلوت و خلوت گاهی در ظاهر
 و گاهی در باطن بگونه ای که لطف و نصیب و عطا پس پیوسته می باشد مراد را این تا هنگام موت
 مفتاح سیاهی هم فرمود یعنی شد غنچه چه عجب بسیار است که میگوئی چه کار کنم که به خصوص هم چه چاره است
 پس گفته میشود مرا بایست بجای خود و در گذر از حد خود تا آنکه پیاید ترا کشایش از جانب او تعالی
 که امر کرده است ترا بایستادن در جائیکه تو در آنی گفته است خدای تعالی اصبر و اصبر و اصبر و اصبر
 و انقوا الله ای صبر کنید و زور آید در صبر کردن در بطا و آید و پرستش کنید خدا را امر کرده است ترا حق تعالی
 ای مؤمنان صبر کنید در پیوستن به الله و صبر و با هم در بطا و شستن و نگاه داشتن و ملازمت نمودن بران

بعد از آن ترسانید ترا بگذشتن صبر پس گفت وانقوا لله پرستید خدایا در ترک کردن آن
یعنی ترک نهید صبر را زیرا که بهتری و سلامتی در صبر است گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم
الصبر من الايمان کلا من الجسد ای صبر از جزایان است چنانچه سر از بدن گفته شده است
که هر چیزه را ثواب باندازه است مگر ثواب صبر که بحد و اندازه است گفته است خدای تعالی
انما یوفی الصابرین اجرهم بغير حساب پس چون پرستگاری کنی حق او را بگاهداشتن
تو صبر را و مبالغه کردن در بگاهداشتن حد تا خبر میرساند چنانکه ماکر نوید داده تراد قرآن خود
و آن قول وی است من یتق الله یجعل له مخرجاً و میباشی صبر کردن تو تا بیاید
کشایش از جمله متوکلان و تحقیق وعده کرده است خدای تعالی ترا بقاییت پس گفته است
ومن یتوکل علی الله فهو حسبه و میباشی با صبر کردن و توکل نمودن از جمله متوکلان و تحقیق
داده است ترا بجزا پس گفته و کذا ان تجزوا الحسنین همچنین جزا میدهد هم نیکوکاران او در دنیا
میدارد خدا را بوجود احسان از آنچه که او گفته است ان الله یحب المحسنین بدرستی که خدا دوست
میدارد احسان کننده گان را پس صبر کردن ستره نیکبها و سلامتی است در دنیا و آخرت از مقام صبر بالا
میرود مؤمن بسوی حالت رضا و موافقت بیشتر نماید و فعلهای خدا که حالت بدلیت و غیبت است پس ترسانند
بگذاری این مقام را پس فرو گذاشته شوی در دنیا و آخرت و فوت شود از تو نیکویی هر دو جهان
مقتال سستی کنیم - فرمود رضی الله عنه چون بیایی در دل خود دشمنی کسی و یاد دوشی کسی پس عرض
کن قلهای او را بر کتاب و سنت پس اگر باشد که او را پای او در کتاب سنت دشمن داشته شده پس
شاد شو بوافقت کردن تو مر خدا را و رسول او را اگر باشد عکهای او در کتاب سنت دشمن داشته شده
و تو دشمن میداری آنرا پس بدانکه تو صاحب هوای دشمن میداری او را بهوای نفس خود تم گفته او را
بشمن دشمن تو او را و نافرمانی کننده مر خدا و رسول او و مخالفی مرایشانرا پس تو به کن بسوی خدا
از دشمنی تو آنرا و بخواد از خدا دوستی آن شخص را و جز او را دوست از دوستان خدا و اولیای و س
و برگزیدگان وی و نیکوکاران از بندگان وی تا باشی موافق مر خدا را و دوست داشته باشی دوستان و

و همچنین مکن در شان کسی که دوست میداری اورا یعنی عرض کن علماهای اورا بر کتاب و سنت
پس اگر باشد علماهای آن شخص محبوب در کتاب و سنت پس دوست دار آنرا و اگر باشد علماهای او
و دشمن داشته شده پس دشمن دار آنرا تا دوست نداری اورا بهوای نفس خود و دشمن نداری بهوای
خود و تحقیق تو امر کرده شده بخلافت کردن بهوای نفس خود را گفته است خداے تعالی
لا تتبع الهوى فیضلات عن سبیل الله پیروی مکن بهوای نفس پس اگر اگر داند ترا از راه خدا
مقتال ای تو و هم فرمود رضی الله عنه چه عجب بسیار است که میگوئی هر کسی که دوست میدارم
اورا همیشه نمی ماند صحبت من اورا پس آورده میشود مانع در میان ما یا بغایت شدن یا بحدوثی
یا بواقع شدن دشمنی و گوناگون علما، هلاک شدن و گم شدن از دست پس گفته میشود که آیا تمیزی
ای دوست داشته خدا خواست و عنایت نموده شده بودی رشک کرده بجهت وی بر دیگران و بر روی
آیا تمیزی در تکیه خدای تعالی غیرت برنده است پیدا کرده ترا برای خود و سجده ایکنه باشی مرغی اورا
اما شنیده قول خدای عزوجل یحییهم و یحییونته و دوست میدار و خدا ایشان را و ایشان دوست
میدارند اورا و ما خلقت الحق و الانس لا یعبدونکم پیدا نکردم پری و آدمی را مگر برای آنکه بپرستند
مرایا شنیده سخن رسول الله علیه و سلم اذا احب الله عبدا ابتلاه فان صدق افناه قيل افناه
قال لم یبدله ما ولا ولد ای چون دوست از خدا بنده را مبتلا میگرداند اورا پس اگر صبر کرد و گرمی آورد
اورا برای خود گفته شد چیست معنی قول تو افناه فرمود آنحضرت که میگذارد در بنده را نه مال نه اولاد
نه پیرا چون باشد در بنده را مال و ولد دوست میدارد آنها را پس شاخ شاخ میشود دوستی مرید و در گذار
خود را پس کم میشود و پاره میشود محبت پس میشود محبتش مشترک در میان خدا و میان غیر او و خدا
نمی پذیرد شریک ادوی غیرت برنده است و تعالی است هر چه چیز او بالای هر چیز است پس هلاک
میسازد و نیست و کم میگرداند شریک خود را تا ساده گرداند دل بنده خود را برای خود بے آمیزش چیزے
دیگر پس ثابت میشود درین وقت معنی قول او تعالی یحییهم و یحییونته تا و تکیه پاک گرد دل
از شرک کان و همتایان از اهل و مال و ولد و لذتها و شهواتها و جستن و لایتهما و ریاستها و کرامتها

و حالتها و منزلها و مقامها و بشتها و درجا و نزدیکی با و قریبها پس باقی ماند و دل به هیچ خواهش و آرزو
 پس برگرد و بچو آوند ز خنده دار که ثابت نمی ماند در و چیزهای روان ثابت نمی ماند و دل خواهش چیزهای
 چیزهای که دل شکسته شده است بفرست خدا بگره که پیدا شود و دل خواهش شکست آنرا فعل خدا و خیر است
 پس زده شد و دل از پاره های عظمت و قهر و بزرگی و ترس و کاویده شد از پس آن شد قنای بزرگی
 و سلطوت پس راهائی نمی یابد بسوی دل را و نه چیزهای از چیزهای پس درین هنگام زبان نمیکند و
 و مال اسباب از مال و ولد و اولاد اصحاب که استقامت و حکمتها و عبادتها را که همه اینها میباشد بیرون
 دل پس غیرت نمی برد خدا بلکه می باشد همه چیزها اگر است از جانب خدا مرند خود را و فری بخشایش
 در و زحمت و سبب نفع رسانیدن مرگسانه را که وارد میشوند بر و پس گرامی کرده میشوند این ارادان
 باین اشیاء و رحمت کرده میشوند و نگاه بپشت نه میشوند از بهمت گرامی بودن بنده بر خدا
 عزوجل پس میباشد بنده بدرقه مرایشان را و جای استواری پناه و شفاعت کننده در دنیا و آخرت
مقاله سی سوّم - فرموده منی اندر خدمت مردم همه بر چهار قسم اندیکه مراد است که نذران او است
 و نذران وی منسوب است به نام آفرموده کار و به تیسرست خرد و خواست قدری نمی نهد خدا او را و است
 هیچ نیکی در وی و مانند آن روی و زیون اند نیست قدر مرایشان اگر آنکه در گیر ایشان از خدا
 تعالی بهر بانی خود پس هدایت دهد لهای ایشان را بایمان و بجنبان و جوارح ایشان را بطاعت خود
 پس بهر چیز از نیکی باشی از آنها و پناه بگیر ایشان و اعتقاد بگیر ایشان و مایست میان ایشان
 زیرا که بدرستی که ایشان خداوندان عذاب و خشم و عیبه رضای آبی اند و ساکنان نار و کسان اویند
 پناه میجویم بخدا از محبت ایشان اگر آنکه باشی از دانا یان بعلم خدا و از تعلیم کنندگان نیکی و از
 راه نمایندگان دین و کشیدگان او و خواهندگان او پس لازم گیر اینچنین مردمان را و بسای پیش
 ایشان و بخوان ایشان را بطاعت خدا و ترسان از گناهان بخدا پس باشی نزد خدا بزرگ
 پس داده شود ترا ثواب و پادشاهان و رسولان گفته است صلوات الله علیه سلم علی را که الله وجهه
 لان یهدی الله بعد الله رجلا خیر لا اله الا الله علی الله تعالی ای هرگز نماند رسانیدن خدا

بمقصد بواسطه راه نمودن تو مردی بهتر است مگر از هر چه که طلوع کرده است برو آفتاب و مرد دوم
 شخصی که زبان دارد نه دل پس گویائی میکند بحکمت خود عمل نمیکند بر آن میخواند مردان را بسو
 خدا و حال آنکه خود دیگر نزد ازی پس بدی شمر و عیب خود را همیشه باشد او بر آنرا آن عیب
 در ذات خود ظاهر میکند برای مردم پارسائی را و جنگ میکند خدا را بگناهان بزرگ چون خلوت میکند
 با کسی گویا اگر کسی است که بروی جاهاست و دوست آن کسی که ترسانیده است از او بپیشتر
 صلوات الله علیه و سلم میفرماید انما اخاف علی امتی کل من اخاف علی لسان ترسیده شده ترست از هر چه پیشتر

من بر است خود بر منافق که بر زبان است و در حقیقت دیگر است اخوف ما اخاف علی امتی علماء السوء
 ترسیده شده ترست از آنچه می ترسم بر است خود که بد را از نیک می شناسد و بد میکند پناه می جویم بخدا
 ازین صفت پس دور باش ازین دیگر نیز ازی توانی باید تر از زبان شیرین خود پس بسوز و ترا
 آتش گناهان وی و بکشد تو بدوی درون وی و دل وی و مردم سوم کسی که دل دارد نه زبان و ده
 مومن است که پوشیده است خدای تعالی از خلق خود و فرو نهشته است بروی پرده و پنهان کرده است
 او را بعیبهای نفس می روشن گردانیده است دل او را و شناسا گردانیده است دشواریهای
 آیمزش مردم را و نامبارکی سخن و گویائی را و یقین دانسته است آن مرد اینکه سلامتی در خاموشی
 و گوشه گیری است چنانکه گفته است پیغمبر علیه السلام من صمت نجا هر که خاموشی گرفت برست
 و یحیی که فرمود ان للعبادة عشر اجزاء تسعة منها ان الصمت برب سیکه عبادت اوده جز است
 نه از ان در خاموشی است پس اینمذولی خداست در سر که با خدا دارد محفوظ و سلامت است از
 آفت خداوند عقل تمام است و نشین خداست نعمت داده شده بروی پس نیکی به نیکی نزد اوست پس
 لازم گیر او را و یاری او را و آیمزش را در او چاکری او را و دوستی نمودن بسوی وی سپردن حاجتهای او
 که عارض شوند مر او را و منفعتها نیکی منتفع گردد وی در ان پس دوست دارد و خدا تعالی
 دیگرگزیند او را در درگاه و دوست داشته شدگان و بندگان صالحان خود بیکت آن مرد
 انشاء الله تعالی و مرد چهارم صاحب زبان و دل است و آن مرد خوانده شده است در عالم ملکوت

بزرگی چنانچه آمده است در حدیث من تعلم وعمل وعلم ادعی فی الملکوت عظیماً هر که آموخت و عمل
 کرد و آموزد این خوانده میشود در ملکوت عظیم و این مرد عالم بخداست و آیات وی بمانند نگاراشته است
 در دل وی دانشهای غریب و اوقف گردانیده است او را خدای تعالی بر سر باله که پوشیده است نزل
 از غیر او و برگزیده او را و بنواخته او را و کشیده است او را بسوی خود و راه نموده است او را و بالا برده است
 او را بقرب خود و کشاده است سینه او را برای پذیرفتن آن سر را و علمها و گردانیده است خدای تعالی او را
 و دشمنان بزرگ و خواهنده مریدگان را و ترساننده مرایشان را و حجت و دلیل است در میان
 ایشان راه راست نمایند و پاینده شفاعت کننده و قبول کرده شده شفاعت او را راست
 گویند و راست گویند شده است و خلیفه و جانشین پیغمبران و رسولان خود را بر ایشان برود و با
 و سلامت و برکت است پس این مرد نهایت و پایان است در بنی آدم نیست هیچ مرتبه بالاتری
 مرتبه او مگر نبوت پس لازم گیر او را و پیر سیزده آنکه مخالفت کنی او را و بگریزی او را و کناره گیری او را
 و دشمنی داری از او و ترک کنی پذیرفتن را از وی در جمع کردن سخن می و نصیحت می و یک سلامتی در پیوست
 که میگوید او در دفا و ست و هلاکی و گمراهی نرود غیر اوست مگر کسیکه توفیق دهد او را خدای تعالی و مدد کند او را بدرستی
 و مهربانی پس تحقیق قسمت کردم برای تو او میان ا پس نگاه کن برای نفس خود اگر مستی نظر کنند
 و پیر سیزده من نفس خود را اگر هستی بر پیر کفنده مرا و مرا مهربانی کننده بر نفس راه نماید را خدای تعالی ترا
 مر چیزیکه دوست میدارد او تعالی او را و خوشنود و بیبا ران در دنیا و آخرت بسبب رحمت خود
مقاله سی و چهارم - فرمود رضی الله عنه چه عجب بسیار است خشم گرفتن تو بر پروردگار خود
 و تهمت نهادن تو مرا و او عیب کردن تو بروی و نسبت کردن تو مرا و او را بستم و در تنگ شمرن تو مرا و او را
 در روزی رسانیدن و تو نگر ساختن و دور کردن بلاها و اندوهها آیا نمیدانی که هر همدست اسیر نشسته
 است و مهربانان و اندوه را غایت و انتهای و پیری شدن است پیش نمیشود آن مدت و پس
 نمیرود و قتهای بلاد گرون نمیشود پس نگردد بلاها عافیتها و وقت سختی نمیکرد و وقت نرمی و حالت
 درویشی نمیکرد و تو نگری نیکو نگار ادب را و لازم گیر خاموشی را و شکیبائی را و رضا و وفاقت را

مرد در دگر خود را و تو بکن از نا خوشی خود را بر خدا و تهمت کردن تو را در فعل او نیست در درگاه او
 تمام گرفتن حق از بندگان و کینه کشی کردن بیگناه و بر بقضای طبع کینه چنانکه آن بر حق بندگان
 بعضی را در حق بعضی پروردگار تنهاست به پیشگی و سابق است همه چیز را او پیدا کرد همه او پیدا کرد
 مصالحتهای همه او فسادهای همه او پس نیست آغاز و انجام همه او پسری شدن همه او پایان کار
 همه او می تعالی و اناست در کار خود و استوار است در کار گیری خود مناقضه نمیکند در کار به خود
 نمیکند کار بیفایده را پیدا نمیکند باطل را بازاری روان نیست بروی صفتهای عیب و نه نکو رسیدن
 در کارهای او چشم دار کشادگی راه اگر عاجز شوی از موافقت وی تعالی و از رضا و قنای فعل او
 تا آنکه برسد نوشت مدت خود را پس این حالت بلا متبدل شود بقدر آن بگذشتن زمان و سپری
 شدن مدت ها چنانکه میگذرد در میان و کشت میکند تا بستان و پایان میرسد شب میرسد روز
 پس اگر طلب کنی روشنی روز و شمع او را میان وقت مغرب و عشاء داده نشود ترا بلکه زیادتی
 میکند در تاریکی شب تا وقتی که رسد تاریکی شب نهایت خود را و برآمد فجر بیاید روز بر روشنی خود بجوئی
 روشنی را یا بخوابی آنرا یا خاموش باش و ناخوش داری آنرا پس اگر نخواهی باز آوردن شب را
 درین هنگام اجابت کرده نشوی و دهای خود را و داده نشوی زیرا که تو طلب کردی چیز را و در غایت
 و هنگام وی پس باقی مانده درین خورنده و برنده از مقصود خشم گرفته و شرمند پس بگذر این همه
 و لازم گیر موافقت را و نیک گمانی را به پروردگار خود و صبر نیک را پس آنچه هست بر آن تو
 باز داشته نمیشود از آنچه نیست نصیب تو داده نمیشود ترا بر آینه بقای من سوگند من است بدینیکه
 تو میخوانی و داری میکنی بسوی پروردگار خود بدعا کردن و خواری نمودن بحسب پرستش بجای آوردن
 امر او را در قول وی ادعوی استجب لکم و در قول وی تعالی و اسألو الله من فضله و خیرین
 از آیات و اخبار و تودعا میکنی او را و قبول میکند آنرا برای تو نزد رسیدن وقت و مدت اجابت
 و قتیکه خواهد خدای تعالی و باشد برای تو در آن صلاح حال دنیا و آخرت تو و موافق کرد اجابت کردن
 دعا را و دادن سوال را بقضای حق یا انجام رسیدن مدت آن تهمت منه خدا را در تاج اجابت دعا

و مایل شود از دعا کردن خود را زیر که بدستیکه تو اگر سود نمیکنی زبان نمیکنی اگر اجابت نمیشود
 شتاب ثواب و پادشاه بزرگ پس تحقیق آمده است در حدیث ان العبد یری فی صحائفه یوم

القیامه حسنات لا یعرفها فیقال له انما ابدل سوالک فی الدنیا الذی لم یقدر قضاءه
 فیها ای بدستیکه مؤمن خواهد دید در نامه اعمال خود روز قیامت نیکی بار که نمی شناسد از نیکی
 گفته خواهد شد مراد از اینها عوض دعا کردن است در دنیا که مقدر نبود آن مسئول در آن یا
 چنانکه این حدیث وارد است پس کمترین حال تو اینست که باشی یا دکننده مرید و دگار خود را
 و به نیکی دانسته مراد از جهت آنکه میخواهی از وی و سخاوتی از غیر او فرو دنیا و روی حاجت خود را
 بغیر وی پس تو در میان دو حالی در همه اوقات خود در شب تو روز تو تندرستی تو بیماری تو
 و محنت تو و نعمت تو و سختی تو و سستی تو تا که خاموش میباشی از سوال و راضی می باش
 بقضا و موافق و فروخته میباش مفضل او را مانند مرده در دست نشوینده و همچو طفل شیرخوار
 در دست دایه و مثل گوی در پیش سوار میگردد و اندازد را بچوگان پس میگردد اندر آن تقدیر هر گونه
 که میخواهد اگر باشد ناز و نعمت پس مطلوب از تو سپاس ستایش است و از خدا یا دتی و بخشش
 چنانکه گفته است لکن شکرت کم لا یدید لکم و اگر باشد مقدر سختی و بلا پس مقصود از تو صبر و تقوی است
 است بتوفیق خدا و ثوابت و شستن و بیاری دادن و در روز قیامت دادن و مهربانی کردن از خدا است
 بفضل وی چنانکه گفته است عزیز تر است از هر گوینده آن الله مع الصابرین خدا با صابران است
 بیاری دادن و ثوابت داشتن چنانچه گفته است خدای تعالی ان تنصروا الله ینصرکم و ینشئ لکم فداکم
 اگر یاری دهید خدا را یاری میدهد شما را خدا و بر جای میدارد و پاهای شمارا پس چون یاری می دهد خدا در سختی
 نفس هوای خود بشکر کردن اعتراض بر خدا و شتم گرفتن بعلیه که میکند در تو و باش جنگ کننده برای خدا
 بر نفس خود و دشمن زنده برای خدا و هرگاه که بجنبید بفران نعمت و شکر خفی ببری سرور را بصبر کردن
 و بوافقت نمودن تو مرید و دگار خود را و آرامیدن بغض و عده وی و خوشنود بودن آن بر او باشد
 خدای تعالی مژگانهای دهنده و نگاهدارنده اما ترتیب ورود مهربانی بران پس دلیل قول خداست

و بشر الصّابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا ان الله وانا اليه راجعون اولئك عليهم
 صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون امي شروه وده صبر كنند گانرا آنکسانیکه چون
 برسد ایشان را مصیبت بگویند بدرستی که ما برای خدا ایم و بسوی او باز گردنده ایم باینکه برین جماعت
 در ودهاست از پروردگار ایشان و مهربانیها و ایشانند راه راست یابنده و حالت دیگر آنکه زاری
 کنی بسوی پروردگار خود بدعا و سوال از جهت بزرگ دشمنی مر حضرت خدا را و فرمان بجا آوردن
 امر او را و برین نهادن شی در جای خود است زیرا که خدای تعالی خوانده است ترا بسوال بسوی خود و دانیده است
 آن اتوجه بجانب خود و پیغمبر از تو بسوی خود و سبب پیوند و پیوستگی نزد خود بشتر و گدشتن تمت خشم نگر فتن
 بروی نزد تاخیر اجابت تا وقت مسمود اندازد کن میان این دو حالت و در مگذر از حد این هر دو پس
 بدرستی که نیست شان اینکه آنجا حالت دیگر و رای این هر دو پس بر پیروز از آنکه باشی از شتم کنندگان
 که از حد گذرندگان اند پس هلاک کند ترا خدای تعالی و پاک ندارد چنانکه هلاک کرد کسانی که گذراندند
 از امتهای گذشته در دنیا بسخت کردن بلای خود و در آخرت بعذاب در دناک خود پاک است
 خدا بزرگ ابی کس که دانا است بر حال من بر تو است تکلیف کردن من
 مقالہ فی پنجم فرمود رضی اللہ عنہ بر تو باد لازم گرفتن بر ع ورنه هلاکت در قید و بند است
 چسبان شوند هر ترا رستگار نمیشوی از ان همیشه گرانکه پیوسته ترا خدا بر رحمت خود زیرا که تحقیق
 ثابت شده است در حدیثی که روایت کرده شده از آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم
 انقطع بدرستی که مدارین بر پیز گاری است و سبب هلاک دین طمع است و نیز ثابت است من سقام
 حول الهی یوشاک ان تقع فیہ کالسا تعالی جنتی الزرع یوشاک ان مد فاه الیه لیکاد
 ان یشاه الزرع منہ هر که برگردد در چراگاه نزدیک است که بفتند در وی همچو ستور بریزد و پهلوی گشت
 نزدیک است که دراز کند دهان خود را بسوی گشت نزدیک نیست که سلامت ماند گشت از او و تحقیق گفته است
 عمر ابن الخطاب رضی اللہ عنہ کنا نزلک تسعة عشر الحلال عفا ان تقع فی الحرام بودیم ما
 که بگذشتیم ما نه جز از حلال برای رسیدن اینکه بیفتیم در حرام و از ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ مروی است

گمانتر سبعتن بابا من المباح عفاة ان تقع في الحجاج بودیم که می گذاشتیم هفتاد و دو
 از مباح از جهت ترسیدن بر آنکه بقتیم در گناه کرده ایشان اینچنین برای پیرمیرین از نزدیکی
 حرام و برای عمل کردن بر حق حضرت صلی الله علیه و سلم اکانت لک صلی الله علیه و سلم و ان حجی الله
 عفاة من حاکم حاکم الی یوشاک ان تقع فیه یا نند که هر پادشاه را چراگاه است بدینست
 که چراگاه خدا حرام کرده اوست هر که سود گردا و فریب است که بقتید در آن پس کسیکه در آید در پناه جای
 پادشاه پس در گذشت در شستن را پستور دوم و سوم را تا آنکه نزدیک شد از در سرای پادشاه این کس
 بهتر است از کسیکه شاده است بر در شستن که متصل صحراست اگر بنده کرده شود از وی در رسوم زیان ندارد
 او را از پیرا که وی از وی دو در است از درهای کوشک نزدیک است خزینه پادشاه و لشکر او اما چون
 باشد بر در اول پس بسته شود آن در از وی پاینده ماند در دشت تنها میگیرند او را اگر گان و دشمنان پس
 میگردانند از هلاک شوندگان پس همچنین کسیکه سلوک نماید راه عزیمت را و لازم گیرد آنرا اگر بر برون شود
 از وی مدد و توفیق و پاس داشتن حال و رزیده شود از وی حمایت باقی می ماند آنکس در رخصتیا و بیرون
 نمی افتد از شرع پس چون در یابد او را مرگ میباشد بر طاعت و عبادت گواهی داده میشود مر او را
 بکار نیک کسیکه بایستد بر رخصتیا و پیش نرود بسوی عزیمت اگر باز گرفته شود از وی و بریده شود
 از وی مدد و توفیق پس غالب آمد هوای نفس و شهادت آن بروی پس بگیرد حرام را بیرون می آید
 از حد شرع پس میگردد در گروه شیطانان که گمراه انداز راه راست پس اگر در یابد او را مرگ پیش
 از تو به می گردانند هلاک شوندگان مگر آنکه بپوشد او را خدای تعالی بر حمت و فضل خود پس
 خطر همه خطر در ایستادن بر رخصتیا است و سلامتی همه سلامتی در ایستادن بر عزیمت است
 مقالہ سنی ششم فرمود رضی الله عنه بگردان کار آخرت را مال خود و کار دنیا را سود مال خود
 صرف کن روزگار خود را اولاد حاصل کردن آخرت خود را پس اگر زیاده ماند از روزگار تو چنین صورت
 کن آنرا در دنیا می خود در حقیقت اسباب زندگانی خود و گردان کار دنیا را بر مال خود و آخرت را سود آن
 پستور اگر باقی ماند از زمان زیادتی صرف کنی در کار آخرت خود همچنین مقداری که بگذاری در این زمان

نمازهای پنجگانه را میریزی نمازها را یکبار بخشنی افتاده رکتهای او مختلف و اجبات او بی کعب
 و سجود موافق و بی سکون در میان ارکان یادری باید ترا ماندگی و شقت از نماز پس نمی چسبی از ادوی
 نماز همه میباشی مانند مرداری افتاده در شب و بیکار در روز و پیروی کننده مر نفس خود را و هوای خود را
 و شیطان خود را و فرشته آخرت خود را بدنیای خود بنده نفس نمازگی او و جای بر شستن می حال آنکه
 امر کرده شده بسوار شدن بر نفس و تمیز سب و و بر پا خدیت دادن او و بیرون او را در راه سلامتی
 و آن راههای آخرت و طاعت خداوند است پس ستم کردی نفس را به پذیرفتن فرمان از دست و
 به پیروی لگام او را با و و متابعت کردی او را در شهوات و لذات او و موافقت کردی او را و شیطان
 او را و هوای او را پس فوت شد ترا نیکی دنیا و آخرت و زبان کردی هر دو را پس در آمدی قیامت را
 مفلس ترین مردم و زيانکار ترین ایشان در دین و رسیدی بسبب متابعت نفس سوی اکثر از
 قسمت خود اندونیای خود و اگر می بردی نفس ابراه آخرت و میگردانیدی آخرت را اصل سر مال خود
 سود میگردی دنیا و آخرت را و میرسیدی بسوی تو نصیب تو از دنیا خوش و گوارا و حال آنکه تو نگاه
 داشته شده از آفت و بزرگ داشته شده و چنانکه گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان الله
 تعالی يعطی الدنيا علی نیت الاخرة و لا يعطی الاخرة علی نیت الدنيا ای بدرستی که خدای تعالی
 عطا میکند دنیا را بر قصد آخرت و نمیدهد بر آخرت را بر قصد دنیا و چگونه نباشد این چنین و حال آنکه نیت
 آخرت طاعت خداست زیرا که نیت حکم روح دارد نسبت به عبادت بلکه ذات است پس چون طاعت
 کردی خدا را بر بهر تو در دنیا و طلب کردی تو ساری آخرت را می باشی از خالصان خدا و اول طاعت و محبت او
 و حاصل شوی و برای تو آخرت و آن بهشت همسایگی خداست خدمت کند ترا دنیا پس تمام میدهد
 خدای تعالی ترا قسمت ترا که مقدر است ترا از دنیا زیرا که هر شیء تابع اند مر خالق و خداوند خود را و آن
 خدای تعالی است و چون مشغول شوی بر دنیا و گردانی از آخرت چشم میگیر و پروردگار بر تو پس فوت
 شود و ترا آخرت و بیفرمانی کند دنیا بر تو و در دنیا شود و در دنیا اندازد ترا در رسانیدن قیمت تو بسوی تو
 بسبب چشم گرفتن خود از جلی بر تو زیرا که دنیا مملوک دست خوار میدارد کسی را که تا فرمانی کند خدا را

و بزرگ میدارد کس را که فرمان برداری میکند و او را پس ثابت میشود درین هنگام قول پیغمبر علیه السلام
 الدنيا والآخرة ضلتان یعنی دنیا و آخرت مثل دوزن اند و نکاح یک مرد و اگر رضی گردانی یک از آن و راناراضی گردانی برنجو
 و بگردد را گفته است خدای تعالی منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة بعضه از شما
 کس است که میخواهد دنیا را و بعضه از شما کس است که میخواهد آخرت را گفته میشود طایبان دنیا و آخرت
 پسران دنیا و پسران آخرت اند پس ببین که از پسران کدام یک ازین دوئی و از کدام یک
 ازین دو گروه دوست میداری که باشی تو درین حالت که در دنیای پست چون بار کردی بسوی
 آخرت پس گروهی در بهشت و گروهی در آتش افروخته و گروهی در موقف ایستاده از بهشت
 و از آبی حساب در روزیکه هست اندازه آن هزار ساله می شمارید چنانچه گفته است خدای تعالی
 و گروهی در زیر عرش روی آورده بر خوانها که بران طعامها و میوههای پاک شهرت سفید
 از برف چنانچه آمده است در حدیث ینظرون الی منازله فی الجنة شیء اذا فرغ من حساب
 الخلق دخلوا الجنة کما یحتدی احد من الناس فی الدنیا الی منزله ای می بینند در موقف
 بسوی منزلهای خود که در بهشت است تا آنکه چون آخر رساند پروردگار حساب بندگانش را در آیند
 بهشت را چنانچه می در آیند یک از آدمیان در دنیا بسوی خانه خود پس آید رسیدن ایشان
 باین مرتبه مگر بگذشتن ایشان دنیا را و مشغول شدن ایشان بطلب آخرت مولی است و آیا افتادند
 آن جماعت دیگر در حساب و انواع سختیها و خواری مگر از بهشت اشتغال ایشان بدنیا و عیب
 کردن ایشان بدنیا و آخرت ایشان با آخرت و کمی اعتبار بکار آخرت و فراموشی کردن و قیامت است
 و چیزیکه بازگشت خواهند کرد بآن فردا آنرا آنچه ذکر کرده است آنرا در کتاب سنت پس نظر کن
 مر نفس خود را و اختیار کن برای نفس بهترین دو گروه را و جدا کن او را از یاران بدی از شیطانهای
 جن و انس و بگردان قرآن و حدیث را امام خود و نظر کن در هر دو کار کن بآن هر دو و فریفته نشو
 بگفت و گو از خود و از مردم و از روزی که گفته است خدای تعالی و ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهکم
 عنه فاعتصموا و اتقوا الله و لا تخافوه آنچه که بدید شمار از رسول خدا بگیرند آنرا و آنچه که منع کند شمارا

از آن بازمانید و بتبر سید خدا را و مخالفت کنید رسول را یا بگذارید کار کردن با آنچه آورده است از رسول
 و اختراع کنید برای خود علمی و عبادتی را چنانچه گفته است خدای تعالی در حق گروهی که گم شدند از راه
 راست و هبانیة ابتدا هو هاه اکتبنا ها علیهم نو پیدا کردند اهل کتاب بیانیت را بنوشتم به بیانیت را
 بر ایشان پس بدستیکه خدا پاک گردانیده است پیغمبر خود را و دور داشته است او را از باطل پس گفته است
 و تعالی ما یطبق عن الطوی ان هو الاوحی یوحی ای سخن نمیکند صلی الله علیه و سلم بهو ای نفس خود نیست
 منطوق وی مگر وی که فرستاده شده است یعنی چیزیکه آورده است پس آن از جانب من است نه از
 خواهش نفس اوست پس پیروی کنید او را پست گفته است حق تعالی قل ان کتم محبون الله فاصبر
 بحسبکم الله بگو اگر هستی دشمن که دوست می داری خدا را پس پیروی کنید مرا دوست و دوست شما را
 خدا پس ظاهر شد که را بسیکه آن محبت مولی برسد اتباع پیغمبر است در گفتار و کردار پس پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم گفت لا کتساب فیقول التوکل حالی کسب کردن سنت من است و توکل کردن حالت من است
 چنانچه گفته است پس تو میان سنت حالت وی اگر سنت است یا تو پس وظیفه تو کسب است که آن
 سنت است و اگر قوی است ایمان تو پس طریقه تو توکل است که حالت است گفته است خدای تعالی
 و علی الله فوکلوا بر خدا توکل کنید و نیز گفته و من یتوکل علی الله فهو حسبه هر که توکل بر خدا کند
 پس آن خدا کفایت اوست و گفت ان الله یحب المتوکلین خدا دوست میدارد متوکلان را
 پس تحقیق امر کرده است ترا خدای تعالی توکل آگاهانید تر از این و چنانکه امر کرده است پیغمبر خود را پس
 متابعت کن امرای خدا را در علمهای خود و در نه آنها را و کرده شوند بسوی تو گفته است علیه السلام من
 عمل عمل الیس علیها فصوره ای کسیکه بکند عمل را که نیست بر آن حکم من پس آن مرد و دواست
 آن حکم شامل است ذرق را و گفتار را و کردار را نیست ما را پیغمبر خیر محمد صلی الله علیه و سلم تا متابعت
 کنیم آن پیغمبر را و نه کتابی جز قرآن پس عمل کنیم بر آن پس بیرون می آید کتاب و سنت پس هلاک کنند
 و مگر آنکه ترا بهو ای تو شیطان تو گفته است خدای تعالی و لا تتبع الا الحق فیضلك عن سبیل الله سلامتی از آفات
 با کتاب سنت است الهی است با غیر آن هر دو کتاب سنت ترقی میکند بنده بسو حالت ولایت ابدایت و غوثیت

مقتله سی و هفتم - فرمود رضی الله عنه چیست مرا که می بینم ترا ای مومن حسد کننده مرا همپایه
 خود را در طعام و شراب و لباس و در کسوت او و سکونت او و دور گردیدن او در تو نگری
 و نعمتهای خداوند در نصیب او که قسمت کرده است خدا برای او اما نیندانی که بدرستی که حسد
 ضعیف میکند ایمان ترا و می اندازد ترا در خشم خداوند تا تو دشمن بگیری و اندر ترا بسوی او تعالی آیتشیده
 حدیثی که روایت گردانیده شده است از پیغمبر علیه السلام ان الله تعالى يقول المحسود عدو
 نعمتی ای بدرستی که خدا میگوید حاسد دشمن نعمت من است و تشنیده قول آنحضرت الحسد لیاکل
 الحساک كما یاکل النار الحطب حسد هر آینه میخورد نیکوهارا چنانکه میخورد آتش بهیم را پیتر
 بر چه چیز حسد میکنی او را ای مسکین آیا بر قسمت او یا بر قسمت خود پس اگر حسد میکنی بر قسمت خدا که
 مرا داده اگر چه آنچه مذکور است در قول او تعالی نحن قسمنا بیدنهم معیشة هم فی الحیوة الدنیا الا لایه
 ای ما قسمت کردیم میان ایشان اسباب زندگانی ایشان در زندگانی دنیا تا آخر این آیت
 بتحقیق ظلم میکنی بر آن کس او شخصی است که میگردد در نعمت خداوند خود که فضل کرده است بآن نعمت
 برای آن مرد و مقدر کرده است این نعمت را بر اے او و بگردانیده است مرئوس را که در آن نعمت
 نصیب و حظ است پس کیست ستمکار ترا و تو بخیل تر و احمق و سبکسار تر و کم عقل تر از تو و اگر
 حسد میکنی بر قسمت خود پس بدرستی که نادانی میکنی نهایت نادانی زیرا که بدرستی که قسمت داده میشود
 جز ترا و نمیرود از تو بسوی وی پاکی است مر خدا را گفته است عز وجل ما یبذل القول لدی ما انا
 بظلام للعبید تبدیل داده نمیشود حکم نزد من و نیست من ستم کننده بر بندگان بدرستی که خدا ستم
 نمیکند ترا پس بگیر و چیزیکه قسمت و تقدیر کرده است آنرا برای تو پس بدر غیر ترا پس ای جسد
 جمل است از تو و ستم است بر برادر تو پس حسد کردن تو مر زمین را که جای بودن گنجا و الهام است از انواع
 زرد و نقره و گوهرها از آنچه فراهم آورده اند از آبادشایان پیشین از قوم عاد و ثمود و کسری قیصر و اوستا
 از حسد کردن تو بر برادر ترا و نیست مانند تو مگر مانند شخصی که دید پادشاهی را با شوکت و بالشکر باو شمت او
 و بالک او در زمینها و آوردن حاصل مینا که سیرون می آید از آن بسوی او و بر دشمنان او و کامرانی او

با انواع نعمتها و لذتها و شهوات پس حسد نمیکند آن مرد با دوشاه را برین اسباب پست و دید آن مرد سگ دشتی
را که خدمت میکند سگ را از سگهای بادشاهی برپا خود ایستاده میباشد این سگ مرگ بادشاه را و شب
میکند و اندر صبح میکند بوی پس اده میشود این سگ از جای بختن طعام بادشاه باقی مانده طعام
و پناه شده سگ بادشاه پس قوت میسازد بقدر کفایت بآن پس حسد کردن گرفت این مرد آن سگ را
و دشمن داشتن او را و آرزو کردن او را و بودن خود را بجای آن سگ جانشین شدن او را در مقام وی
از جهت خست طبع و ذنات همت نه بجست نفرت نه بجست رعایت دین و قناعت نمودن پس آیا
میباشد در روزگار هیچ مردی گول تر و سبکتر و نادان تر پستتر از بدانی تو ای مسکین چیزی را که در دست
که در یاب بهمسایه تو که محسود هست فردای قیامت از درازی در روز قیامت اگر فرمانبرداری نکرده است
خدا را در چیزیکه مالک کرده است او را از نعمت خود دور گذاردن حق خدا دران نعمت و بجای آوردن امر او
و باز ماندن نمی او را دران نعمت و یاری خوشتن بآن نعمت در عبادت و طاعت او از آنچه تمنا میکند
اینکه داده نمیشد در دنیا از ان ناز و نعمت ذره و نمیدهد نعمتی را در روزی هرگز آيا نشنیده آنچه که آمده است

و در حدیث اندلیتمنین اقوام یوم القیمة ان یقرض لحو محمد بالماقدیض هایدون لا صحاب
البلاد من الثواب بدستیکه هر آنکه آرزو خواهد کرد قوه را روز قیامت که کاشک پاره پاره کرده باشد
گوشتهای ایشان در دنیا بمقتضای آنها آنچه می بیند مر خداوند بلا را از ثواب پس زود باشد که آرزو بد
همسایه تو فردا جای ترا که در دنیا بود از جهت آنچه می بیند از درازی حساب خود و وقت کردن دران و
ایستادن وی پنجاه هزار سال و گرمی آفتاب روز قیامت برای آنچه که بهره مند گشته از ان از نعمتها
در دنیا و حال آنکه تو در گوشه باشی ازین محنتها در پناه عرش خورنده نوشنده تنعم کننده شادمان خوشحال
آسوده بسبب صبر کردن تو بر سختیهای دنیا و تنگی وی و در دلشی وی و حاجتمندی سخت و بی از جهت اضی
بودن تو بقسمت خود و موافقت نمودن تو مر پروردگار خود را در چیزیکه تدبیر و قضا کرده است از در و لیشی تو
و تو نگرانی غیر تو بیماری تو و عافیت غیر تو و سختی تو و نرمی غیر تو و ذلت تو و عزت غیر تو بگرداند را خدا و ترا
از کسانیکه صبر کردند بر بلاها و شکر گفتند بر نعمتها و بگذاشتند و سپردند امر را بسوی رب زمین و آسمان

مقاله سی و هشتم - فرمود رضی الله عنه کسیکه کار کند با خداوند خود راستی و خلوص و خشت گیرد
از آنچه که سوای اوست در شب و روز ای گروه طالبان دعوی نکنید مقامی که نیست آن بر شما و یگانگی
حق را و شریک نگردانید و نشانه نشوید تیرهای قضا و قدر را میسر سدا این تیر را بشما بطریق خراش
نه بطریق گشتن و کسی که باشد در دین خدا و طلب و و بلاک شود باشد واجب بر فضل خدا اجر و عوض او
مقاله سی و نهم - فرمود رضی الله عنه گرفتن با وجود هوای نفس امر الهی از راه راست گشتن بخلاف حق گرفتن
و گرفتن با مرید و وجود هوای نفس موافقت سازگاری کردن نیست و گذشتن آن ریا و نفاق است
مقاله چهلیم - فرمود رضی الله عنه امیدوار اینک داخل شوی در گروه روحانیان تا آنکه دشمنی از
همه وجود خود را جدا شوی همه اندامها و جزوهای را و تنها شوی از هستی خود و از حرکات و سکنات خود
و از شنوائی و بینائی خود و از گرفتن بر دست رفتن بیای خود و از کار خود و از شنوائی دانش خود و از
همه چیز باینکه هست از تو پیش از زمین روح در تو و بعد آن چیز که پیدا کرده شده است و در تو
پس از زمین روح زیر اگر این چیز را پرده تواند از پرده و کار تو پس فقیه شوی روح صرف
در السر و غیب الخبیه جدا از همه چیز در سر خود از جنت اتصال سبزهات تعالی و گیرنده همه چیز
دشمن و پرده بروی و تاریکی چنانکه گفته است ابراهیم علیه السلام فانصت عداوی الابرار العظیمین
پدریست که این بتان دشمن من اند مگر پرده کار عالمیان گفت ابراهیم این را از برای بتان پس گردان
تو جمله وجود و اجزای خود را بتان ما همه خالق و اطاعت مکن چیزیکه از وجود خلق است متابعت مکن الشانرا
بیکبارگی پس درین هنگام امین کرده شوی و محرم بر سرهای علوم لدنی و نادرات اینها و باز گردانیده میشود
بسوی تو موجود گردانیدن اشیا و پاره کردن عاداتها که آن از قبیل قدرت است که میباشند مسلمانان
در بهشت پس میباشی درین حالت گو یا که تو زنده گردانیده شده پس از مردن در عالم آخرت پس میباشد
همه وجود تو قدرت پس می شنوی بخدا می بینی بخدا و میگوئی بخدا می نگری بخدا و میروی بخدا و میبینی
بخدا و قرار می یابی و آرام می یابی بخدا پس کو میشوی از هر چیزیکه جز اوست و کمر میشوی از ان پس
می بینی مرغی حق را و جوی با نگاهداشتن حدود شرع و لازم بودن امرها و نهیها پس اگر بریده گردی در تو چیزی

از حد و شرع پس بدانکه تودر فتنه انداخته شده بازی کنندگان اند توشیطانان پس بازگردشوی از
 حکم شرع و لازم شود آنرا وبال از خود هوا و هوس را هر حقیقتی که گواهی ندهد و شرع آن زندگانه است
صفت چهل یکم - فرمود رضی الله عنه بزمیم برای توشینه را در حال تو نگری پس گوئیم آیینی بینی
 بادشاهی را که نمیدهد مردم را از عوام ولایت را بر شهر از شهر و خلعت می پوشاند بر می می بنزد
 برای او علمای نزد و بزرگ او میدهد و او را کوس دهل و لشکر پس میباشد آن مرد برین وضع مدتی دراز
 تا وقتیکه آرمیده شد بسوی این و یقین کرد پایدگی و ثبات ماندن آنرا و نیک پیدا است آنرا و
 عجب رد کرد و فراموش کرد حالت نخستین او بے قدری خود را و خواری و درویشی خود را و گناهی خود را
 و راه یافت در نفس او بزرگی و تکبر آمد و او را دور کردن از عمل از جانب بادشاه در خوشتر و قتر از کار او
 پستتر باز خست کرد و او را بادشاه بگناهان که کرده است آنرا و تجاوز کرده امر وی بادشاه را دران گناهان
 پس بند کرد ملک او را در تنگترین بندها و سخت ترین آن دراز شد زمانه بندوی و همیشه شد گذران
 و خواری و درویشی آن و گداخت ناز و تکبر او را و شکست نفسانیت او و فرو بردن آتش هوا می نفس او
 و همه این در حضور بادشاه و دانش او هست پستتر مهربانی کرد بادشاه بر وی پس دید بجانب او بخشیم
 بخشودن پس کرد و به بیرون آوردن او از بند و بنیکی کردن بوی و بخلعت پوشانیدن بروی
 و باز گردانیدن ولایت بسوی وی و باز گردانیدن ولایت با وجود گناهان پس همیشه شد آن ولایت
 مراد او پائیده شد آن دولت صاف کرده شده و کفایت کرده و گوارا کرده شده همچنین حال
 مسلمان است چون نزدیک گرداند او را خدای تعالی بسوی خود و برگزیند او را می کشاید به روی و چشم دل
 وی در رحمت و نعمت و بخشش پس می بیند آن مؤمن بدل خود چیز را که نه هیچ چشم دیده و نه هیچ
 گوش شنیده و نه خطور کرده بر دل هیچ آدمی از مطالعه کردن غیب از ملک مسلمانان و زمینها و نزدیک
 گردانیدن و بسخنان پاکیزه و نرم و نوید خوش و ناز کردن و قبول نمودن دعا و وعده کردن و وفا کردن
 و سخنانیکه فائده دهد دانش انداخته شوند انداختنی از جای دور پس ظاهر میشود بر زبان او با وجود
 این نعمتهای باطن تمام کرده شود بروی نعمتهای ظاهری بدن او و اعضای او از خوردن و نوشیدن

و پوشیدن و نکاح که حلال باشند اینها بر وجه عزیمت و تخصص و نگاهداشتن حدای دین و عبادت
 ظاهر پس همیشه میدارد خدا این نعمتها را برای بنده مسلمان که کشیده شده است بجانبی تعالی
 مدتی در از آن زمان تا زمانیکه آرام یافت بنده بدان و فریفت بدان و اعتقاد کرد بهیشگی آنرا و کشاد
 خدای تعالی بران بنده درهای بلار و گوناگون محنتها را در ذات وی و در مال و کسان سراسر
 و فرزندان وی ببرد و مریض کردن پس گسسته میشود از و هر آنچه که بخشش کرده بود خدای تعالی
 بر و پیش ازین پس می ماند سرگشته و شکسته دل و بریده شده با وی مردمان وی اگر می بیند بظاہر
 می بیند بخود چیز را که برگرداند او را و اگر می بیند بجانب ل و باطن خود می بیند چیز را که اندوختن
 کند و بخواهد از خدا از کشادن چیزیکه با دست از گزند نمی بیند اجابت را اگر بگوید و عده
 خوش بآزمی یا بد آنرا و اگر عده کرده شود بچیز اطلاق کرده نمیشود بروقای آن و اگر بنده خدای
 را ظفر داده نمیشود بتعبیر آن خواب و راست گردانیدن آن و اگر بگوید باز گشتن بسوی خلق نیاید
 بسوی باز گشتن بخلق را به و اگر ظاهر شود مراد را بر خست پس کار کند بر خست نسبت به غذاها بسوی
 وی و گماشته شود دستهای خلق بر جسم وی و زبانه های ایشان بر آبروی وی و اگر بگوید برآیندن از آنچه
 بتحقیق در آورده شده است در وی از حالت بلا بسوی حالت نخستین که پیش از برگزیدن داشت
 پذیرفته نشود و اگر بطلبد رخصا و خوشی و خوش حال بودن بچیزیکه با دست از بلاد داده نمی شود
 پس درین هنگام شروع میکند نفس در گذارش و هوای او در گم گشتن و خواهشها و آرزوهای کوچ
 کردن و کوهنادر است شدن پس همیشه میشود برای وی این گذارش بلکه افزون کرده میشود
 از جهت سختی نمودن و افزون و استوار کردن تا وقتیکه فانی شد بنده از خوبیهای انسانی و صفتهای
 بشریت پس میان درج مجروحی نمود آواز و در باطن خود ادکض بر جلال و عظمت و شرب
 بزن پای خود را این آبی است که غسل میکنی بآن و خشک است و حی نوشی از آن چنانچه گفته شده
 مر ایوب را پس بباران خدا بر دل بنده دریاهای مهربانی را و بختودن و لطف و توفیق خود را پس نه کرد
 او را به باد نسیم و خوشبوی معرفت خود و بدانشهای باریک خود و بکشتن بروی درهای نعمت ظاهر و ناز

و محبت خود را و بکشد دستهای مردم بسوی او بدر با خشن و بخشنیدن مال خدمت کردن در همه احوال
 و زبانه های مردم را بستودن و ستایش کردن و یاد کردن بخوشی در همه جا و پاهای مردم را بکج کردن
 و رام و خوار گردانیدن برای وی گردنهارا و مسخر گردانیدن برای او بادشاهان و خداوندان دولت ا پس
 کامل گردانیدن بروی نعمتهای خود را که ظاهر و باطن اند و بخود گرفت صلاح ظاهر او را بخلعت و نعمت خود
 با او و اختیار کرد تربیت باطن او را بلطف و کرم خود و همیشه گردانیدن برای او این نعمتها تا وقت مرگ
 پستری داد او را در چیزیکه نه هیچ چشم دیده است و نه هیچ گوش شنیده و نه خطور کرده بر دل هیچ
 آدمی چنانچه گفته است حق تعالی فلا تعلم نفس الا خفی لهم من قرائین جزاء ما کانوا یعملون چنانچه گوشت
 مرده **چهل و دوم** فرمود رضی الله عنه نفس مر او را در دو حالت است که سوم نیست میزان دورا
 یک حالت عافیت و دیگر حالت بلا پس چون باشد نفس در بلا پس کارش بصبوری است
 و گله کردن از حق و ناخوش شدن و اعتراض نمودن و تهمت نهادن مر حق تعالی را نه صبر است و نه
 رضا و نه موافقت خدا بلکه بی ادبی و شریک گردانیدن خدای تعالی را بخلوقات با سباب و کافر
 شدن است و قتی که میباشد نفس در عافیت پس کارش نشاط کردن و سخت شادی و تکرار کردن
 و پیروی شهوات و لذتها کردن هرگاه بیاید شهوتی را بجوید شهوتی دیگر را و خوار پیدا را آنچه نزد او
 از نعمتها از خوردن و نوشیدن و نکاح و پوشیدن و سکون و سواری و عجب میکند پس بیرون
 می آید نفس از این نعمتها عیبها و نقصانها را و طلب میکند نعمتهای بلند تر و روشن تر از ان از آنچه
 که قسمت نکرده شده برای او و اعتراض میکند از آنچه مقسوم است برای او پس می اندازد نفس آدمی را
 در محنت و مشقت در از پس ترک میگردد سختیهای را و در می آید جای هلاکت را در مشقت در از
 نیست خدمت آنرا و نه نهایت مر او را در دنیا پستتر در آخرت چنانکه گفته شده است که سخت ترین عذابها
 جستن چیزیکه قسمت کرده شده است پس چون میباشد نفس در بلا آرزوئی برود جز دور شدن او را
 و فراموش میکند هر ناز و نعمت و شهوت و لذت را و نمی جوید چیزی را از ان نعمتها پس چون عافیت
 داده شد نفس از ان بلیغ از میگردد بسوی سستی و گولی و شادی و تکرار خود در وی گردانیدن وی

از طاعت پروردگاری و فرود رفتن وی در گناهان پروردگار و فراموش میکند نفس آنچه که بود و در آن
از بلا و چیزهای را که فرود آمده بود بنفس از سختی و هلاک پس باز گردانیده میشود بسوی سختی تر از آنچه بود
نفس بران از انواع بلاها و گزند از جهنم عذاب کردن نفس از آنکه کسب کرده است از کتاب کرده
از گناهان عظیم و از جهنم باز و شستن مراد او باز ایستادن از گناهان در زمان آینه زیر آینه که نمی آید
مر این نفس را عافیت و نعمت بلکه نگاهبانی او در بلا و سختی پس اگر خوب میگردد نفس ادب را نبرد
و در کردن بلا و لازم میگرفت طاعت را و شکر را و خوشنودی بقسمت را که هر آینه می بود بهتر مراد او
در دنیا و آخرت پس مینمود نفس که نمی یافت زیادتی را در نعمت و عافیت و خوشنودی را که از خدا
و خوشنودتی و توفیق و لطف را پس هر که خواهد سلامتی را در دنیا و آخرت پس بروی با و صبر کردن
و راضی بودن و گذشتن گله را بسوی خلق و فرود آوردن حاجتهای خود را به پروردگار خود و لازم
گرفتن طاعت او را و چشم داشتن کشادگی را از وی تعالی و بریده شدن بسوی دین زیرا که
وی تعالی بهتر است از غیر خود از همه خلق وی دنیا یافتن نعمت در حقیقت عطا است و عذاب کردن
او تعالی نعمت است بلا فرستادن وی و دوست بوعده کردن او نقد است و وعده او فرود از حال است
گفتن او کردن است نیست گفتن او فرمودن او چون خواهد چیزهای را که پیدا کند مگر باین صفت که
بگوید شوی پس میشود همه کارهای او نیک و حکمت و مصلحت است جز آنکه وی تعالی پیچیده است علم
مصلحتها از بندگان خود و تنهاست بآن دانش پس سزاوارتر بر بنده را و لائق بحال می اخی بودن
است و سپردن و مشغول شدن به بندگی از گذاردن امرها و نهیها و گردن نهادن در حکم خدا و مشغول
نشدن بخواهیم ربوبیت که آن علت وجود اقدار است در عالم و محل روان شدن آنهاست و
علت اصول اقدار است و لائق است خاموش بودن از آنکه گویند چرا چنین شده و چگونه شد و که
خواهد شد و از تحت نهادن بحق عزوجل در همه جنبهها و آراءهای خود تکیه میکنند این همه که گفته شد
اشاره است بسوی حدیث عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہما و آن حدیثی است که روایت کرده شده
از عطاء ابن عباس بدستیکه گفت ابن عباس در آشنای آنکه من سوار بودم در پسین غیر خالصه اللہ علیہ

ناکاه گفت مرا آنحضرت یا غلام احفظ الله يحفظك احفظ الله تحملك امامك فاذا سالت فاسأله
 فاذا استعنت فاستعن بالله وحفظك امامك وكاشح لوجه العباد ان يفعولك شي ثم يقض الله
 لك ثم يقدرك اعليه لوجه العباد ان يضر او يشفى ثم يقض الله عليك ثم يقدرك واني استطعت ان احمل الله
 بالصدق في اليقين فاعلم ان لم تستطع فاني الصبر ما يكون خيرا كثيرا اي كودك گمراه خدا را بفرموده او
 تا گمراه رویتیا لی ترا و گمراه خدا را بر اقبه تا بیایی او را پیش خود پس چون سوال کنی سوال کن خدا را
 چون یاری خواهی پس یاری جو بخدا خشک شد قلم با نچه بود از تقدیرات اگر گشتش کند زندگان اینک
 فائده رسانند ترا بچیزیکه قضا نموده خدا آنرا براس تو قدرت نیا بند بران و اگر گشتش کند همه زندگان
 اینک گزند رسانند ترا بچیزیکه قضا نموده است خدا آنرا بر تو توانائی نیا بند پس اگر می توانی که کار کمی جزئی
 خدا راستی در یقین پس بکن آن کار را و اگر نتوانی کرد پس بد رستیکه در صبر کردن بر آنچه ناخوش داری
 نیکی بسیار است بدانکه بد رستیکه یاری دادن حق بصبر است کشاکی با غم دانده است بدانکه با هر دشواری آسانی است
 پس سزاوارست هر مسلمانی که بگرداند این حدیث را آئینه برای دل خود و شعار و نشان خود و سخن حکایت نمود پس که
 بدان در هر حرکت و سکنت خود تا آنکه سلامت ماند در دنیا و آخرت و بیاید عزت و دنیا فاخته بر حمت خدا شکر
مصلحت هجدهم - فرمود رضی الله عنه سوال نکردم در هر که سوال کرد که از جهت دانی او بخدای تعالی
 وستی ایمان او و معرفت او و یقین او و کم صبری او و پارسائی نکرد از سوال مگر بسبب بسیاری علم او بخدای تعالی
 و قوت ایمان او و یقین او و زیادتى معرفت او و پروردگار خود در هر وقت همیشه و بسبب شستن او از خضی عز و جل
مصلحت هیجدهم - فرمود رضی الله عنه جز این نیست که قبول کرده نمی شود معرفت او پس سوال کن
 از پروردگار خود و وفا کرده غیش تو مرا و ابرم عده تا آنکه غالب نیاید بر و جایس هلاک شود زیرا که نیست هیچ حال
 و مقام مگر آنکه مرا و اخفی و جایست آن هر دو مثل و بازوی بریده است که تمام غیش و بریدن او مگر آن بازو
 و همچنین حال مقام اند جز آنکه خوف در هر حال و جای آن بچیز نیست که لائق است بآن حالت پس عارف
 نزدیک گردانیده شده است و حال مقام او اینست که نخواهد چیز را جز خاویل کند و آرام نگیرد بسوی خود و آنست
 بغیر وی پس در خوشن عارف قبول کردن حق دعای او را و وفا کردن حق تعالی جز آن چیز نیست که عارف

در راه آنست و سزاوارست بحال می پس در عدم اجابت دعای عارف و وفا بر وعده دو چیز است یکی
 آنست که تا غالب نیاید بر ورجا و غافل شدن بکار پروردگار خود پس بختگر گردد و از ایستادن بادی پس
 هلاک شود و دیگر آنکه شرک کردن او است به پروردگار خود بچیزیکه جز او است زیرا که نسبت کسی مصمم در عالم
 بحسب ظاهر بعد از پیغمبران علیهم السلام پس اجابت نمیکند خدای تعالی عارف او وفا نمیکند مرا و را
 تا سوال نکن بطریق عادت و نخواهد از روی طبع نه از جهت فرمان برداری امر او زیرا که اجابت
 نکردن و وفا ننمودن بسبب چیزیکه در آن است از شرک و شرک خفی بسیار است در همه احوال
 قدما و مقاما و چون باشد سوال بامر پس آن از جنس چیز نیست که زیاده می کند و قرب را
 مشحون سازد و روزه و جز آن از فرضها و فعلها زیرا که میباشد عارف در سوال کردن بامر فرمانبردار امر را
مقاله چهل و پنجم - فرمود رضی الله عنه بدانکه بدو ستمیکه آدمیان دو قسم مردانند مردیست
 که نعمت داده شده بر وی و مردیست مبتلا ببلاییکه حکم کرده است پروردگار او بروی پس نعمت خالی نیست
 از تیرگی و بی صفائی زندگانی در چیزیکه انعام کرده شده است بروی پس وی در خوشترین اوقات است
 از آن انعام ناگاه آید تقدیر بچیزیکه تیره گرداند آن انعام را بروی از گوناگون مصیبتها و بلاها از بیماریها
 و دردها و خستیدار نفس می مال و اهل و فرزند وی پس تیره میگردد ازین جهت پس گوید که نعمت
 داده نشده بروی هرگز و فراموش میکند آن نعمت را و علالت او را اگر چه تیرگی باقی است بمال
 و بزرگی و غلامان و کنیزکان و امن از دشمنان پس آدمی در حالت نعمت چنان است که گویا بلا
 وجود ندارد و در حالت بلا گوید که نعمت وجود ندارد بهمین تفاوت احوال از جهت نادانی او است
 بخداوند خود پس اگر میدانست که خداوند او کشته است مرچیزیکه میخواهد از حاله بحال می برد و تبدیل
 میکند و شیرین میکند و تلخ میسازد و تو نگردد و در دلش میگرداند و بلند میگردد و دست میسازد
 و از جند میسازد و خوار میدارد و زنده میکند و میمیراند و پیش می آرد و پس می اندازد هر آینه آرام
 نمی گرفت بسوی چیزیکه باوست از نعمت و مغرور نمیشد بآن و هر آینه نا امید نمی شد از
 کسادگی در حالت بلا و نیز تفاوت حال آدمی از جهت نادانی او است بدینا بدو ستمیکه دنیا سراسر بلا

و تیره گردانیدن و نادانی است و جای تکلیفها و تیره گردانیدن عیش است و اصل دنیا بلا است عارض وی
 نعمت است پس دنیا مانند درخت صبر است نخست میوه او تلخ است و پایان میوه او مثل شهد شیرین است
 نمیرسد مرد بسوی شیرینی میوه تا آنکه بیا شد تلخی آنرا پس هرگز نمی رسد مرد بشهد خوردن مگر بزم
 آتش میدن پس کسیکه صبر کند بر بلای دنیا حلال شود برای وی نعمت دنیا داده نمیشود مرد از نرداو
 مگر پس از عرق پیشانی او و مانده شدن تن وی و اندوه دیدن جان وی و بتنگ آمدن بدینه و
 در رفتن قوت وی و خوار کردن وی نفس بر او شکستن وی تعالی هوای نفس او را در غرست آدمی
 که مانند است پس هرگاه که بیا شد مرد این تلخینها را همه از پس می آورد این تلخینها خوشی طعام و
 ناز و خورش را و میوه و پوششش و سرور را اگر چه کمتر از کم باشد پس دنیا نخست وی تلخ است همچو که اطفال
 از شهد که در آوند است آمیخته شده است بتلخی پس نمیرسد خوردن شهد بسوی قرارگاه آوند و
 خوردن خالص از شهد مگر پس از خوردن شهد از کرانه بالا پس چون صبر کند بنده برگردان دادن امر را
 خدا و نیهیهای او و گردن نهادن و سپردن خود را در چیزیکه روان میشود بوی تقدیر و بیا شد تلخینهای
 آنرا و بزرگ بردار دیگرانیهیهای او را و نخی الفت کند هوای نفس خود را و بگذارد مرد خود را بیمار در ضایع
 او را بسبب این خوشی در آخر عمر وی و ناز و آسایش و متولی شود کار او را و خورشش به
 او را چنانکه خورش داده نمیشود بچه شیر خوار از خیر تکلف از آن و برداشتن بار او و محنت او در دنیا و آخرت
 چنانکه مره میاید خوردن از طرف کرانه بالا از شهد بسبب خوردن شهد از ته آوند پس لائق است
 مر بنده را که نعمت داده شده او را اینکه این نشود مگر پروردگار خود را پس فریفته شود بیدان جز کم کنند
 به همیشگی آن و بختبر گردد از شکر نعمت و حسرت کند بنده نعمت را بگذر از شکر آن گفته است
 نبی صلی الله علیه و سلم النعمه وحشی فقیه و هابا لشکر ای نعمت وحشی است پس بند کند آنرا
 بشکر کردن پس شکر نعمت مال اقرار کردن آن نعمت و بدهنده و نگوئی کننده و آن خدا است
 عزوجل و حدیث کردن آن از برای نفس خود در همه احوال و دیدن فضل او از خدا و شکر نعمت مال بآن است
 که اظهار و ملکیت نکند بر وجود مال و درنگد زود خدا را و مال و نگذارد امر خدا را در آن بگذارد

حتمای مال است از زکوة و کفاره و فذره و صدقه و فریاد رسیدن مظلوم و یاری و دادن و باز پرس
 احوال صاحبان حاجت و اهل حاجت را در سختی باز و گشتن از جلای بجای و تبدیل یافتن
 نیکبختی به بدبختی و امیدارم ازین زمانهای نعمت فراخی زمانهای سختی و گزند و شکر نعمت تنگدستی
 در اندامها و جزای بدن بیاری جستن است بآن در طاعتها و باز ایستادن از حرامها و بدیها و گناهان
 و بزه های این شکر بند نعمتهاست از گنج کردن و رفتن و سبب آب دادن درخت نعمت بآید
 شاخهای درخت او است و نیکو کردن میوه او و سبب شیرینی مزه او و سلامتی پایان او و
 خوش مزگی خائیدن او است و آسانی فرود بردن او است و از دنبال رسیدن عافیت میوه است
 و سبب زیاده شدن آن میوه است در بدن پیوسته سبب پدید آمدن برکت آسمان است بر اندامها
 از گوناگون طاعتها و قربها و ذکر یا پیوسته جزای شکر در آمدن بنده است بعد از آن در آخرت
 در رحمت خدای تعالی و همیشه بودن در بهشتها با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان
 و نیکو رفیقان ایشان پس اگر نکند شکر و فریب خورد با پنجه پیدا است از آرایش دنیا و بچشم
 از خوش مزگی و آرام گیر دلبسوی خوشش سراب او و با پنجه روشن میشود از خوبی وی مانند خورشید
 برق و پنجه می یابد و می وزد باد سرد در اول روز تابستان و نرمی و تازگی متاعهای وی که میماند
 در باطن مثل پوست مار و کز در دم و پنجه شود از زهرهای کشنده که نهاده شده اند در مخاکب و جلیلهای
 وی و دامهای وی که ایستاده کرده شده اند برای گرفتن طالب دنیا و در بند افکندن وی و هلاک کردن
 وی پس گو که مبارکها و گفته شود او را بهلاکت و فرو افتادن در چاه تنزل واد بار و تکیه و گو که بشارت
 داده شود بهلاکت و بدرویشی و محتاجی شتابی یا خواری و سبکساری در دنیا و بعد از آن بجهان
 در آتش و دوزخ و زبانه او و اما شخصیکه مبتلا است بهلا پس یکبار مبتلا گردانیده میشود بجهت عذاب
 کردن و بر برگردن گناهایی که کرده است آنرا و سیف مانی که در زید است آنرا و بار دیگر مبتلا کرده میشود
 از برای پوشیدن گناهان و پاک ساختن از چرک بار دیگر مبتلا کرده میشود از برای بلندی در جهنم
 و رسانیدن بمنزلهای بلند تا در یابد سبب آن بلا بخداوندان دانش ازاله حالها و مقامها آنکسایکه

پیش گرفته است مرایشانرا لطف پروردگار خلق و بندگانشانرا در میدانهای بلاها بر پشت
 هر کهما نرمی و لطفها و راحت بخشیده است ایشانرا بسیار نظر با و گوشهای چشم عنایت در جنبها و آزار
 زیرا که مبتلا گردانیده است ایشانرا برای هلاک کردن و فرود افکندن در تنگنا و پایانهای دوزخ
 لکن آزمایش کرده است ایشان را بسیار برای برگزیدن و بیرون آوردن آنان بلاها حقیقت
 ایمان را و صاف گردانید حقیقت ایمان را و جدا گردانید آنرا از شرک خفی و دعویها و نفاق با ذکر و
 بر ایشان نسبت بلاها گوناگون علمها و سیرا و نورها پس هر گاه که خالص گردیدند از بلا در ظاهر و باطن
 و پاک شدند سرهای ایشان گردانید ایشانرا از مخلصان خود احسان از جمله کسانی که ملازمان درو
 همنشینان مجلس رحمان اند در دنیا و آخرت در دنیا بر لهای ایشان و در آخرت بندگان
 ایشان پس هست بلاها پاک کننده مرد لهای ایشانرا از حرکت شرک و آویختن بخلق و اسباب آرزو
 و خواهشها و هست بلاها سبب گداختن و ریختن نفس از دعویها و هووسها و جستن عیوضها
 بطاعتها از درجهها و منزلتهای عالی در فردوس و جنت پس نشان مبتلا کردن بر وجهی برای
 و عقوبتها کردن و صبر نکردن است نزد بلاها و فواید و شکوه کردن بسوی هر خلق و نشان مبتلا از جهت
 پاک و خالص گردانیدن از خطایا یافتن صبر نیکوست بے گله کردن و ظاهرا کردن جزع بسوی
 دوستان و همسایگان و طول نشدن با دای امرها و نهیها و طاعتها و نشان ابتلا از جهت
 بلندی در جایافتن و صفا و موافقت است و آرام یافتن نفس بذكر و آرامیدن بفعل خدا که
 خدای زمین و آسمان است و فنا شدن در آن تا وقت دور شدن بلا بگذشتن روزها و ساعتها
مقاله چهل و ششم فرموده فی الله عند قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم از پروردگار خود
 من شغلہ کرعی علی عیبتہ افضلنا اعطی السائلین کسیکه باز دارد آنکس از کسینا سوال
 من براهم او را بهتر آنچه که براهم سوال کنندگانرا و آن از جهت آنست که بدرستی که مومن چون خواهد
 خدای تعالی اختیار کردن و برگزیدن او را روان میگردد و او را در حالتها و آرزوهای او را بگوینا که آن
 محنتها و بلاها و سختیها پس درویش میگردد و خدا او را پس از تو نگری و مضطر میگردد و اندازد بسوئال کردن

از مردم در روزی نزد بستن جانهای رزق بر دستر نگاه میدارد و او را از سوال خلق پس از آن بپاره
 میکند و اندوای بسوی دام شدن از مردم دستر نگاه میدارد و او را از دام پس مضطر میکند و او را بسوی کسب
 و آسان میکند کسب را بروی پس روزی میخورد و بسبب کسب که آن سنت است پس شوار میسازد
 کسب را بروی پس تمام میکند حق تعالی مومن را سوال کردن از خلق و بیفزاید او را بسوی با بر
 باطن مومن میداند و می شناسد او را و میگردد عبادت او را در فرمان برداری امر و نافرمانی را
 در گذشتن امر او را و گرد و بسبب آن هوای نفس و نفسانیت او و این حالت ریاضت است
 پس میباشد سوال مومن بر وجه خبر نمودن نه بر وجه شرک بخدا پست نگاه میدارد و او را از سوال اندر میکند
 بواسطه شدن از ایشان امر کردن بقطع درست نیست ترک آن بچو سوال کردن از خلق که پیش ازین
 امر کرده بود پست از جای میبرد و او را از فرض وی بردا و از خلق پس میگردد رزق او را در سوال کردن
 از وی پس سوال میکند بنده خدا را از آنچه که محتاج است بدان پس میدهد او را و فی دهر او را اگر خاموش
 باشد و او را از سوال کردن پست نقل میکند او را از سوال کردن بر زبان بسوی سوال کردن بدل
 پس میطلبد او را از دل خود همه آنچه که محتاج است بدان پس میدهد او را اما اگر سوال کند او را از زبان
 خود نه دهر او را یا سوال کند از خلق پست فنا میکند او را از سوال بنام آشکارا و پنهان پس میدهد
 او را هر چه نیک میگردد و اند حال او را و راست میگردد و بی گنجی از خوردن و پوشیدن و نوشیدن و همه
 مصالحی بشری بے آنکه باشد او در آن حوائج یا خطور کند در دل وی پس متولی میشود او را و این
 است معنی گفتار وی تعالی ان ولی الله الذی نزل الکتاب فهو یتولی الصالحین بدو شکیکه
 دوست من خدائی است که فرستاده است کتاب او آن بر خود میگردد و کار صالحان را پس ثابت میشود
 درین هنگام معنی قول علیه السلام من شغلته ذکرى عن مسئلتی اعطیتها فاضل اعطیتها التا کلین
 این حالت فنا است که آن نهایت احوال و بیا و ابدال است پست رو کرده میشود بسوی و س
 پیدا کردن اشیا پس یافته میشود تمام آنچه که احتیاج کرده است بدان خدای تعالی باذن خدا و این
 پیدا کردن اشیا مذکور است در قول وی تعالی در بعض کتابهای وی یا ابن آدم ان الله کاله

انا اقول للشئ كن فيكون اطعنى تقول للشئ كن فيكون اى پس آدم من جن دایم
 هست خدا جز من می گویم برای شئی میشود اطاعت كن مرا گوئی تو هر چیزی را بشو پس شود
مقاله چهل و هفتم - فرمود رضی الله عنه پسید مرا و پیرو در خواب چه چیز است که نزدیکی جویب سبیل
 آن بسو خدا پس گفتم تقریباً آغاز است انجام پس آغاز وی فرج و تقوی است انجام وی رضا و تسلیم و توکل
مقاله چهل و هشتم فرمود رضی الله عنه می سرور مسلمان را اینکه مشغول شود او را بلا فرائض
 پس چون پیران و دانا را مشغول شود بیهوشها پست مشغول شود بنفلهما و فضیلتها پس مادام که پیران و دانا
 از فرائض مشغول شدن بیهوشها نشان چهل و بیخردی است پس اگر مشغول شود بیهوشها و نفلهما
 پیش از فرائض پذیرفته نشود و از او بگردد خوار کرده شود مثل و مثل کسی است که میخواهد او را بادشاه بخیریت خود
 پس نمی یابد و راه بسوی او می ایستد در خدمت امیر بکه آن غلام بادشاه و چاکر او است و زبردست
 قدرت و تصرف او است روایت است از علی کرم الله وجهه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن مثل
 المصلی النوافل و علیه فريضه مکمل حبل جملة فلما دانی انفاها استقطت فلا هخ ات حبل
 و کلاه ذات و کلاه بدستیکه مثل خواننده نماز نوافل که بروی فرض خدا است مثل زن باردار است
 که تمام شده است مدت حمل و پس هرگاه که نزدیک شد وقت زاییدن وی انگشت دیکه را در شکم پس
 آن زن صاحب حمل است و نه صاحب لاوت و همچنین مصلی مذکور قبول نکند خدام او را نماز نفل بر آنها آن که
 بجا آرد فرض او مثل مصلی مذکور مانند سوداگر است حامل نمیشود و مراد از سوداگر آنکه بگیرد مال خود را
 همچنین مشغول شوند بنوافل پذیرفته نمیشود و مراد از نفل آنکه او کند فريضه او همچنین است حال کسی که
 گذاشت سنتها را و مشغول شد بنفلهما که راجبه داعی نشده است یا فرائض و تصرف کرده نشود است
 از جانب شایع بران داستوار نشده است نشان وی پس از جمله فرائض است گذاشتن آنچه که حرام است
 و شریک گردانیدن بخدای تعالی خلق او را و اعتراض کردن بر او در قضا و قدر او و اجابت خلق و فرمانبرداری
 کردن ایشان و روی گردانیدن از امر خدا و طاعت وی گفته است صلی الله علیه و سلم لا طاعة
 للخلق فی معصية الله روايت فرمانبرداری کردن مخلوق را در بفرمانی خدای تعالی

مقاله چهل و نهم - فرمود رضی الله عنه هر که اختیار کند خواب را بر بیداری که آن سبب گاهی
 است پس تحقیق برگزیده کمتر و فراتر را و پیوستگی را بر مردگان و غفلت از تمام کارهای نیک که بر خواب برادر
 مرگ است و از بهجت روانیست خواب بر خدای تعالی از جهت دور بودن همه نقصانها از ذات حق همچنین
 فرشتگان هرگاه که نزدیک اند از جناب قدس دور کرده شده از ایشان خواب و همچنین بهشتیان
 هرگاه که در بلندترین جای و پاک تر و گرانمایه تر و بزرگترین جای دور کرده شده است از ایشان خواب
 از جهت بودن خواب نقصان در حالت ایشان پس نیکی همه نیکی در بیداری است و بدی همه بدی در
 خواب و چیزی از کارهای نیک است پس هر که بخورد هوای نفس خود میخورد بسیار و می نوشد بسیار پس
 خواب میکند بسیار فوت میشود و او را نیکی بسیار و کسی که میخورد اندک از طعام حرام میباشد و بسیار
 خواب و غفلت همچو کسی که میخورد بسیار از طعام حلال هوای نفس خود را که حرام خوردن می پوشد
 ایمان را و تاریک میکند اندام او را چنانکه شراب خوردن تاریک میکند اندام عقل را و می پوشد آنرا پس
 چون تاریک شد ایمان پس نماز است و نه هیچ عبادت و نه اخلاص و کسی که بخورد از طعام حلال بسیار
 بامر الهی میباشد همچو کسی که میخورد از حلال کم در شادمانی یافتن در عبادت و قوی شدن بر آن پس
 حلال نور در نور است و حرام تاریکی در تاریکی هیچ نیکی نیست در آن پس کسی که خورد و حلال را
 هوای نفس خود بفراموشی گوید که خورد حرام را مجملای کشد خواب را پس نیست نیکی در آن
مقاله پنجاهم - فرمود رضی الله عنه خالی نیست حال تو از دو قسم یا آنکه باشی ناپدید از
 قرب بخدای نزدیک از دور رسیده با و پس اگر هستی غائب از خدا پس چیست نشستن تو و سستی تو
 از طلب نصیب بسیار و نعمتها و بزرگی همیشه پسندیدگی بزرگ سلامتی و تو نگری و ناز نینی در دنیا
 و آخرت پس بر خیز و شتابی کن در پریدن بسوی او بدو بازوی خود یکی از ان دو بازو گداز
 لذتها و شهوات است خواه حرام باشد خواه مباح و ترک همه آسایشها و بازوی دیگر برداشتن از ازار
 و ناخوشیها و کردن عزیمتها و سخت تراز عمل و بیرون شدن از خلق و هوای نفس و خواهش از زود
 دنیا و آخرت تا فیروزی یابی بر رسیدن بحق تعالی و قریب روی پس بیایی نزد این همه آنچه از زودداری

حاصل گردد مترابرزگی و از جندی بزرگتر و اگر هستی از نزدیکان و رسیدگان بسوی حق از آن بسیار
 دریافته است ایشان را عنایت لطف و قرار گرفته است ایشان را رعایت او و کشیده است
 ایشان را دوست داشتن حق و دریافته است ایشان را مهربانی و بخشودن وی تعالی پس نیکو
 نگاه دارد او را و فریفته شود بجا لیکه تو درانی پس کوتاهی کنی در خدمت او و بدین خدمت را و
 میل کن بسوی یکی صلی خود از نادانی و ستم کردن و شتابی نمودن در کار با چنانکه آمده است قبول
 وی تعالی و جمله انسان آنکه کان ظلوماً جهولاً آسمی برداشت امانت الهی را آدمی
 بدستیکه هست آدمی ستم کننده بر خود و نادان بعافیت و قوله تعالی و کان الانسان عجولاً
 هست آدمی سخت شتابی کننده نگاه دارد دل خود را از میل کردن بسوی چیزیکه گذشتۀ آنرا
 از خلق و هوای نفس خواهش و اختیار کردن و تدبیر نمودن و گذشتن صبر و موافقت و خوشنودی
 نزد فرود آمدن بلا بلکه افتادگی کن در پیش حق به بگو گوی در پیش سواد که میگردد از او را بچوگان خود و بچو مرده
 در دست شوی بنده و بچو بچه شیر خوار در کنار مادر خود و دایه خود و کور سازی خود را از هر چه جز حق است پس
 نه بینی جز حق را و جوی و نه زبان و نه سود و نه دادن و نه منع کردن بگردان خلق و اسباب آنرا از آریا نیست
 و بلا آمدن بچو تا زیاده حق که میرند از ایمان و نه نعمت دادن و عطا نمودن و بچو دست قدرت حق که قلم در میان اندازد و در
 مقباله بچو که بگویم فرمود رضی الله عنه زاهد ثواب داده میشود بسبب قیامت و بار نخست در
 گذشتن دنیا پس نمیگیرد و هوای خود و موافقت نفس خود بلکه بحض امر خدا میگیرد و آنرا پس چون
 ثابت شد دشمنی زاهد نفس او مخالفت کردن او و مر هوای را شمار کرده شود از جمله اهل تحقیق و
 ولایت و در آورده شود در گرده ابدال و عارفان امر کرده میشود درین هنگام بگرفتن آن اقسام
 و آمیزش بدان زیرا که وی نصیب است که چاره نیست مراد از آن پیدا کرده نشده است آن
 مرغ را و او خشک شده است بآن قلم و گذشته است بدان علم ازلی چون فرمانبرداری کند امر را
 پس بگیرد و آنرا تا واقع شود بعلم الهی پس آمیزش کند بآن از جهت روان شدن تقدیر و حکم
 الهی در نشان وی آنکه باشد وی در میان آنرا زود و هوای نفس نه قصد است ثواب داده میشود

بسبب گرفتن انسانی بود و دوم باز زیرا که وی فرمانبرداری کننده است امر را بسبب گرفتن
 ناموافقیت کننده است مفعول حق را در وی پس اگر گفته شود چگونه ذکر کردی قول بشوایان
 مرکس را که آنکس در مقام بزرگتر است که ذکر کردی آنرا اینکه او در آورده شده در گروه ابدال عارفان
 که مقبول اند از ایشان و ایشان فانی شده اند از خلق و نفسها و هواها و خواهشها و نصیبتها
 و آرزوهای طلب عوضها بر علما آن کسانیکه می بینند همه طاعتها و عبادتهای خود را فصل از خدا
 و نکلوی و مهربانی و توفیق و آسان ساختن از خدای و اعتقاد میکنند که ایشان بندگان خدا اند
 و بنده حق نمیدارد بر خداوند خود حق را زیرا که او بذات خود چنانست که آرامهای و کسبههای خود ملک است
 مر خداوند خود را پس چگونه گفته شود در حق این بنده که ثواب داده میشود و حال آنکه او نمی طلبد ثواب
 و نه عوض را بر کار خود و نمی بیند مر خود را عمل بلکه می بیند نفس خود را از بیکاران و مفلس ترین مفلسان
 از علما گفته میشود در جواب راست گفتی جز آنکه خدای تعالی میرساند بنده را ثواب بفضل خود
 و نیاز میدارد او را به نعمتهای خود و پرورش میکند او را بلطف خود و مهربانی و بخشایش و نیکی بزرگی
 خود زیرا که آن بنده باز داشته است دست خود را از مصلحتهای نفس خود و از جستن خطای برای نفس
 که پائیده اند در آخرت و کشیدن سود بسوی نفس و دور کردن زبان از و پس وی همچو پیر شیخ خاکی است
 که نیست جنس در وی در مصلحتهای نفس خود آن بچه بنابر داشته شده است بفضل خدا و رزق خدا
 که ریزنده است بروی برود دست پر و ماوروی که هر دو وکیل و ضامن اند پس هرگاه که بود پروردگار
 از بنده مصلحتهای نفس او را مهربان گردانید و لهای خلق را بروی و پدید اگر دانید بخشش و مهربانی برای و
 در لهات آنکه بیک مهربانی کند او را و میل نکند بروی و نکلوی کند او را پس همچنین مهربانی راست از آنچه
 جز خدا است آن کس که نمی جنباند او را جز امر و عی و فعل و عی پیوند کرده شده بفضل خدا
 در دنیا و آخرت بناز و نعمت داشته شده در دنیا و آخرت دور گردانیده شده است از وی
 آزار متولی است کار او را گفته است ان و لی الله الذی نزل الکتاب هو یتولی الصالحین
 مقالہ پنجاه و دوم - فرمود رضی الله عنه بتلا میگرداند خدا اگر چه را از مسلمانان

صلوات الله علیه و آله و سلم بر سر این کتاب و بر هر کس که بخواند آن را

که دوستان خدا و اهل ولایت و معرفت اند مگر از برای آنکه باز گردانند ایشان را بسبب بلا بسوئال کردن
پس دوست میدارد سوئال ایشان را پس چون سوال کنند دوست میدارد قبول کردن عای ایشان را
تا بدر صفت کرم وجود را حق این دو صفت زیر اگر این دو صفت باز جست میکند خدا را از سوئال
کردن مومن اجابت دعا را گاهی حاصل میشود اجابت و حاصل نمیشود مقصود بالفعل از جهت باز
باز داشتن از اجابت پس باید که ادب و زرد بنده نزد فرود آمدن بلا باید که کاوش کند از گناهان
خود در ناکردن امر یا نکردن نهیها آنچه پیدا است از گناهان و آنچه پنهان است نزاع کردن در تقدیر
زیر که غالب بر بنده اینست که مبتلا کرده نمیشود ببلا مگر در مقابل گناه پس اگر کشاده شد بلا
مقصود حاصل شد و اگر نه پس باید که میل کند بسوی دعا و خوار ی و عذر پس همیشه کند سوئال از جهت
روا بودن آنکه باشد گرفتار شدن ببلا برای آنکه سوال کند او را و تهمت نهد بر خدا بسبب تخریب چنانکه در
مقتضای نجات سوم - فرمود رضی الله عنه بخوابید از خدا خوشنودی را بقضایانافساندن
در فعل خدا زیرا که قناراحت بزرگتر است و بیشتر بلند تر ممتاز است در دنیا و اوست در دین
درگاه خدائی بزرگتر و سبب دوست داشتن خدا مر بنده خود را که مومن است پس کسیکه دوست دارد
او را خدا عذاب نکند او را در دنیا و نه در آخرت در رضا و فنا پیوستن است بجناب تقدس حق
و رسیدن است بدرگاه وی و آرام گرفتن است بوی و مشغول بشوید بچستن نصیبها و قسمتها که قسمت
نکرده شده ترا یا قسمت کرده شده ترا پس اگر هست که قسمت نکرده شده است پس مشغول شدن
بچستن آن بیخودی و سبکی و نادانی است و آن سخت تر عذابهاست چنانچه گفته شده است
از سخت ترین عذابها طلب کردن چیزی نیست که قسمت نکرده شده و اگر باشد قسمت کرده شده
پس در مشغول شدن بطلب آن حرص است و شرک در باب عبودیت و محبت و حقیقت زیرا که
مشغول شدن بغير خدا شرک است و طلب کننده حظه را است گو نیست در محبت و ولایت خدا پس
کسیکه برگزیند با خدا جز خدا را پس آن دروغ گو است در محبت و خواهنده عوض بر عمل خود
اخلاص کننده نیست و صادق نیست در اخلاص از بنده خدا مگر آن کس که پرستد بجهت آنکه

بدین صفت ربوبیت احق و یار و عبادت کند حق را از جهت مالک بودن او و سزاوار بودن او زیرا که
خدای تعالی مالک است بنده را و مستحق است بر بنده عمل کردن مراد از زیرا که همه چیز بنده مرخداست
با حرکات و سکونات او و جمیع کسبهای او و بنده و هر چیز را که مالک است بنده بقیقت مرخداوند او
راست چگونه انچه بدین نباشد و حال آنکه تحقیق بیان کرده ام در سوای این مقام که جمله عبادتها
نعمتی است از جانب خدا و فضیلت است از او بر بنده خود زیرا که توفیق داد او را بدان و قادر گردانید
او را بدان عمل پس مشغول بودن بنده بشکر خدای پروردگار خود بهتر و سزاوارتر است از طلب
کردن وی از خدا عوضها را و جزا را بران عبادت پس چگونه مشغول میشوی بخوابستن خطها
و حال آنکه می بینی مردم بسیار را چندانکه بسیار میشود خطها نزد ایشان و پیای می آید لذتها
و نعمتها و قسمتها بسوی ایشان می افزاید خشم ایشان را گرفتن ایشان بر پروردگار ایشان و
بانگ کردن از اندوه و کفران کردن ایشان بنعمتها و بسیار میگردانند و بهای ایشان در روشی
ایشان بسوی قسمتها که مقبوم نیست برای ایشان جز آنچه که نزد ایشان است و خوار و خور
و درشت میگیرد و نصیبهای ایشان که نزد ایشان است و بزرگ و کلان و نیک نماید نصیبها
و دیگران در دلهای ایشان و دیده های ایشان پس شروع کردند در طلب آن قسمتها و حال آنکه
آن اقسام قسمت کرده نشده برای ایشان پس رفت عمرای ایشان و دست شد قوتها
ایشان و کلان شد سال عمر ایشان و سپری گشت اهلای ایشان و مانده شد تنهایی ایشان و
غرق آلوده پیشانیهای ایشان و سیاه شد ناامای ایشان بسبب بسیاری گناهای ایشان و
کردن گناهان بزرگ در طلب آن اقسام و گذاشتن امهای پروردگار ایشان پس نیافتند آن
اقسام را و بیرون آمدند از دنیا مفلس **لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو** نه شکر کردند پروردگار خود را و آنچه
قسمت کرد مرا ایشان را از قسمتهای ایشان پس یاری میجستند بآن قسمتها بطاعت نه دریافتند
آنچه طلب میکردند از اقسام دیگران بلکه پلاک کردند دنیا و آخرت خود را پس ایشان بدترین خلق اند
و نادان ترین ایشان و بخودترین ایشان و کمینه ترین ایشان از روی عقل و بینائی دل

پس اگر ببودند اینک خوشنودی شدند بقضای الهی و پسندگی میکردند بداد حق و نیک میکردند
 طاعت خداوند را هر آینه می آمد ایشان را نصیبهای ایشان از دنیا بے رنج و بے مشقت
 پیوسته برده میشدند لیسوس همسایگی خدا بلند تر از همه مرتبه پس می یافتند نزد وی تعالی
 هر خواست و آرزو را بگرداند و از خدای تعالی و شمار از ان کسالت که راضی شد بقضا و گردانیدند
 سوال خود را رضا و افتخار و نگاه داشتن حال را و توفیق را هر چیزی را که دوست میدادند از راضی شدن
 مقباله بخواه چهارم - فرمود رضی الله عنه کسی که خواهد آخرت را پس بروی باد بزند کردن
 در دنیا و کسیکه خواهد خدا را پس بروی باد بزند کردن در آخرت پس بگذارد دنیا می خود را از جهت
 آخرت خود و آخرت خود را از جهت پروردگار خود پس تا آنکه در دل طالب شوقی است از شهودات
 دنیا و مزه از مزه های آن و جستن راحت از راحت های آن از همه چیز باز خوردن و نوشیدن
 و پوشیدن و نکاح و خانه و سواری و ولایت در یاست درجه در علی از گوناگون علما و فقه
 که زیاده بر احکام عبادت های پنجگانه است روایت کردن حدیثها بطرق و اسانید و خواندن
 قرآن و نحو و لغت و علم فصاحت و بلاغت و دور شدن در ویشی و یافتن تو نگری و رفتن بلا
 آمدن عافیت و محمل است دور شدن زبان و رسیدن سود پس نیست این شخص را بهر
 راست و درست زیرا که هر یک از این چیزها در وی لذت نفس و موافقت هوای نفس و آسایش
 طبع است و دوست داشتن است مرآتها را همه اینها از دنیا است و از جمله چیزهاست که دوست
 میدارد و شخص ننگانی کردن را در دنیا و حاصل میگردد بهر یک از ان آرام و قرار بجا بیا پس
 می سزد اینک کوشش کند در بیرون آوردن همه آنها از دل و مواخذه کند نفس خود را
 بدور کردن آن و پیر کردن بخی آن و لازم گیرد خوشنودی را بپیشستی و بپیش بودن و بدرویشی
 همیشه پس مانند در دل وی از محبت دنیا اندازد و بکین خسته خرم تا خالص شود زهد او در دنیا پس
 چون تمام گردد او را زهد و در گرد غمها و اندوهها از دل و غم سخت از درون تن و بنیاد آسایشها
 و خوشی و آرام بخواه چنانکه گفته است **صلی الله علیه وسلم** الزهد فی الدنیا یرحم القدر المحسد

زهر کون در دنیا راحت میدهد دل و تن را پس مادام که در دل وی چیز نیست از لذات و شهوات
 دنیا پس اندوهها و غمها و ترس و مکروه ایستاده است در دل و خواری لازم است مرد دل او پرده
 از شهوات و قرب وی تعالی سطر شود و بر هر چه نشیننده است پس نیکشاید این پرده مانگر
 بدو در شدن دوستی دنیا تمام و بر پریدن پیوندهای تمام بعد از آن زهر کند در آخرت پس بخوابد
 در جهاد و منزلت های بزرگ او در دلدان را و سر ابا و کوشش کما و با غما و مرکبا و حلقها و زلیله را
 و طعامها و شرابها را و جز این نعمتها از آنچه آفاده کرده است خدای تعالی مریدگان مؤمن خود را
 پس نخواهد بر عمل خود جزای آنچه را از خدا برگزیده و نیاند و در آخرت پس درین هنگام میباید بخوابد
 پس میدهد وی تعالی جزای او را از بهجت نیکوئی کردن از خود و مهربانی نمودن پس نزدیک
 میگردد او را از خود بقاییت قرب و لطف میکند بوی دشمناسانی میجوید بسوی خود بگو ناگون
 لطفها و نیکوئی خود چنانکه عادت پروردگار است بار سولان و پیغمبران خود و اولیا و خواص خود
 و با سایر دوستان خود و خداوندان علم بوی پس میباشد بنده هر روز در فروئی از کار خود تا زمان نیکوئی
 خود بپوشیده میشود بسوی سرای آخرت بسوی چیزیکه نه هیچ چشم آنرا دیده و نه هیچ گوشتی آنرا شنیده
 و نگاشته است بر دل هیچ آدمی از آنچه ننگ است آید از دریافتن آن همها و کوتاهی بگردان و مصیبت کردن آن عباد را
 مقفاله پنجاه و پنجم فرمود رضی الله عنه گذاشته میشود خطهای نفس سر بار نخستین است
 که میباشد بنده گذرنده در تاریکی جمل خود و پیراه رفته در گذشتن خود تصرف کننده در کارها
 بطبع خود در همه حالهای خود به بندگی کردن برای پروردگار خود و نه تعلق به بازی و شرع که باز دارد
 او را از تصرف و نه تقید بحدس از حدای شرع که بنمایست بنده بسوی آن از حکم طبع پس از تنی
 آنکه آن بنده برین حال بود می بیند خدای تعالی بسوی وی بچشم رحمت و عنایت پس میفرستد
 بسوی آن بنده گوینده را از مخلوقات خود از بندگان صالح خود و دو تا میگردد آن دعا را
 به دعا ذات آن بنده پس فیروزی مییابند این هر دو دعا بفرستند و طبع وی پس میگردد
 این بنده کار خود را پس ظاهر میشود نزد نفس رستی زیرا که نفس در آن کار است از سوار شدن

بهارگی طبع و مخالفت شرع را پس میل کند نفس سوی شرع در همه تصرفات خود پس میگردد بنده مسلمان
 ایستاده با شرع قانی از طبع پس ترک میکند حرام دنیا و شمیمه آنرا و شتمای خلق را پس میگردد
 مباح حق را و حلال شرع را در خوردن و پوشیدن و نوشیدن و نکاح و خانه خود و در همه جاهای خود
 آنچه چاره نیست ازان تا نگاهبانی کند نهاده خانه تن را و توانا گردد بر فرمانبرداری بر طاعت
 پروردگار و نیز تمام گیر و نصیب خود را که قسمت کرده شده است مراور آنچه که در دنیا گذرد او را و
 نیست راه بسوی بیرون آمدن از دنیا پیش از گرفتن آن و آمیزش بدان و تمام گرفتن آن
 پس سوار میشود بر بارگی مباح و حلال بحکم شرع در همه احوال خود تا اینکه برسد بسبب این بارگی
 تا آستانه ولایت و در آمدن در گروه محققان که خاصگان اند خداوندان عزیمت خواهند گان خدا
 اند پس میخورد با حق پس درین هنگام می نشوند ناز جانب حق از درون خود بگذارد نفس خود را
 و پیش آئی و بگذارد حظها را و خلق را اگر میخواهی پیدا کند را و بیرون کن تحلیل خود را و نیای
 خود را و آخرت خود را و مجرد شود از همه کوهها و سیتها از آنچه پیدا خواهد شد و همه آرزوها و برهنه شود
 از همه کائنات و فانی شود از همه چیز و پاک و خوش شود به گانگی حق و گذشتن دو گانگی و صدق
 ارادت پست در آئی جای نهادن قدم بساط قرب را با دلبخاموش و سرفرازان گاه کن بجانب
 راست بسوی آخرت و بجانب چپ بسوی دنیا نه بسوی خلق و نه بسوی حظها پس چون در آید بنده در
 مقام فنا و ثابیت شد رسیدن باین مقام می آید او را خلعتها از جانب حق و می پوشد او را نورهای
 معرفتها و علما و گوناگون فضل پس گفته میشود مرا در ملا بست کن بنعمتها و فضل و بی ادبی مکن نزد
 کردن این حکم و گذشتن این ملا بست زیرا که در رد کردن نعمت با و شاه توانائی است بر باد شاه و
 سبک داشتن است در حضرت را پس درین هنگام آمیزش میکند بنده بفضل حق و قسمت او به آنکه
 باشد بنده موجود درین آمیزش و پیش ازان بود که آمیزش میکرد و بهوای خود و نفس خود و هرگاه که
 فرو آمد منزله را تغییر شد حالت او پس مر بنده را چهار حالت است در گرفتن حظها و قسمتها حالت
 اول بحکم طبع است و این قسم حرام است و حالت دوم بحکم شرع آن مباح و حلال است و حالت سوم

بامراطن است این حالت لا یتکثر من هوای نفس است و حالت چهارم بعض فضل الهی است
و این حالت دور شدن اراده است و حاصل شدن بدلیته است و بودن دوست مراد است و با قدر
که آن فعل حق است و این حالت علم است و موصوف شدن بصلاح است پس نمیده نمیشود صلاح
بر وجه حقیقت مگر کسیکه رسیده است بسوی این مقام و این است مراد قول خدا ان ولی الله الذی
نزل الکتاب هو یؤدی الصالحین پس او است بنده که باز داشته شده است و دست و از کشیدن
مصالحهای او و منفعتهای او و از بازگردانیدن مضرتهای او و مفسدتهای او و بجز بجز خوار بادای
و مرده شسته شده باشد و پس متولی میشود دست تقدیر پرورش او را بآنکه باشد او را اختیار
و تدبیر فانی از بهر نیست حال نه مقام و نه اراده بلکه ایستادن بقدر آبی است گاهی بسط میکند
او را گاهی قبض میکند او را و گاهی توکل میکند و گاهی در دیش میگرداند اختیاری کند وی آرد و میکند
دور شدن آن حالت را و تغییر آنرا بلکه خوشنودی بقضا همیشه و موافقت دائم پس این
آخر چیز نیست که متقی می شود بآن احوال اولیا و ابدال

معتاله پنجاه و ششم - فرمود رضی الله عنه چون فانی شود بنده از خلق و بهر او خواستش
نفس و آرزو و دنیا و آخرت نخواهد مگر خدا را عز و جل و بیرون آید همه چیز از دل وی بهتر شد
بحق و بر میگردد حق تعالی او را و دوست میدارد او را و محبوب میگردد او را و از نزد خلق خود و دیگران
حق او را باین صفت که دوست میدارد خدا او را و دوست میدارد و قرب او را و نعمت می بیند فضل
خدا و میگردد در نعمتهای وی تعالی و میکشاید خدا بروی درهای بخشش خود را و ندید میداد آن بزرگوار
که منع نکند او را از وی همیشه پس اختیار میکند بنده درین هنگام خدا تعالی را بر همه چیز و خواست
میکند بخواست خدا و تدبیر میکند تدبیر او و مشیت میکند مشیت او و راضی میشود بر رضای او
و فرمانبرداری میکند امر او را نه امر غیر او را و نمی بیند مگر غیر خدا را پسستنی و نه فعل پس درین هنگام
رواست که وعده کند او را خدا بوعده پست ظاهر نشود مگر بنده را و قایل آن وعده و رسد او را بچیز
که تحقیق تو هم کرده است بنده آنرا از آن وعده که وفای آن باشد زیرا که غیرت تحقیق دور شده است

بدور شدن هوای نفس خواست و بستن خطای پس گشت بنده در ذات خود فعل خدا و اراده وی مراد
 وی پس نسبت کرده نشود بسوی بنده و عده و نه خلاف آن زیرا که این صفت کسی است که او را
 هوا و اراده است پس میگردد و عده در حق بنده با خدا همچو فعل مردیکه عزم کرد و دیگر کردن چیز سدرات
 خود و نیست که آنرا بعد از آن گردانید عزم را بسوی جز آن کار و همچو ناسخ و منسوخ در آنچه وحی
 فرستاده است خدا بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم قوله ما ننسبه من آياته و ننسبه ما ننسب بخلاف
 او مثلما الله تعلم ان الله على كل شيء قدير آنچه منسوخ میگردد اینم آیت را یا فراموش میکنیم آنرا
 می آیم بهتر از آن یا مانند آن آیا نمیدانی که خدا قادر است هر گاه که بود پیغمبر علیه السلام کشیده شده بود
 نفس اراده خیر در جاها که ذکر کرده است آنها را خدا و قرآن از بند کردن کفار در روز و جز آن آنحضرت
 مراد حق و محبوب او بود نگذاشت او را بر یک حالت و بر یک چیز و بر یک عده بلکه بر حق تعالی او را بجا تقییر
 پس با کار و عیان تقدیر را بسوی آنحضرت پس بگردانید او را از حال بیجالی در احکام و آگاهانید او را بقول حق
 الله تعلم ان الله على كل شيء قدير یعنی تو در رویای قدر آتی هستی میگردد آنرا مو جهای آن در یکبار
 چنین و بار دیگر چنین پس نهایت کار و بی ابتدائی کار یعنی است نیست بعد از درجات و ولایت
 و بدلیت مگر مقام نبوت پس پاک خداست چه عجب نیک و کامل تر و پسندیده گردانید پیغمبر صلی الله علیه و سلم
مقاله پنجاه و هفتم فرمود رضی الله عنه احوال همه قبض است زیرا که امر کرده میشود بی بگاشت
 آن و هر چیزیکه امر کرده شود بگاهاشت و پس آن قبض است و ایستادن با تقدیر بسط است نه بر آنکه
 نیست آنجا چیزیکه امر کرده شود ببقا آن جز بودن او موجود در قدر پس لازم است بروی که نزاع نکند در
 تقدیر بلکه موافقت کند و کشاکش نکند در هر چه که میرود بروی از آنچه پیشین تخمین میکند احوال محدود اند
 پس امر کرده شد بگاهاشت حد و آن فعل الی که آن تقدیر است حدی ندارد تا آنکه بی فطنت کرده شود
 و نشان آنکه بنده در آید در مقام قدر و فعل بسط نیست که وی گاهی امر کرده میشود بسوال کردن خطای
 نفس بعد از آنکه امر کرده شده است بگذشتن خطا و نیز بگردن در آن زیرا که هر گاه که تنی شود درون وی از خطای
 و باقی نماند روی جز پروردگار بسط کرده شد بسوال خطا و نشود تا و طلب کردن خیر با آن قسمت می بوده

و چاره نیست از گرفتن آن و رسیدن بسوی آنها بسوال می تا آنکه ثابت شود گرامی بودن او نزد
 خدا و مرتبه او و منت نهادن حق بروی با جابت کردن دی بسوی آن و در هر کار بندگی بسوال
 کردن و در دادن خطها از پیشترین نشانهای بسط بعد قبض است و از نشانهای بسط بترین آوردن
 بنده است از بند احوال و مقامها و از تکلف کردن در نگاهداشتن حد و پاسبان اگر گفته شود این کلام و آیت
 میکند بر و در شستن تکلیف شرعی و بر زنده و بیرون آمدن از اسلام و بر و قول خدای تعالی اعبد
 ذلک حق بلایتک الیقین پرستش کن پروردگار خود را تا آنکه بسایر ترا موت جواب بکمال
 نمیکند این کلام بر آنچه که تو گفتی و نیز رساند آن بلکه خدای تعالی بزرگتر است و ولی از گرامی تر است بر وی
 از آنکه در آورد او را در مقام کمتر فرستد در شرع و دین خود بلکه نگاه میدارد او را از همه آنچه که ذکر کرده شد
 و باز میگردد او را از وی و نگاه میدارد او را وی آگاهانند او را در دست میگرداند او را برای نگاهداشتن
 حد و پای شرع پس حاصل میشود نگاهداشتن از گناهان و محفوظ ماندن حد و پای شرع به زور کشیدن و سختی
 کشیدن از وی و آن ولی از حصول این اوصاف غائب است در قرب پروردگار خود گفته است
 خدای تعالی کن لک تصرف عند الشؤع و الفحشاء یحییین باز داریم از یوسف بدی رازیرا که او از
 بندگان ماست که خالص گردانیده شدند و نیز گفته است خدای تعالی ان عبادی الیس لک حکم
 سلطان بر شکیکه بندگان من نیست مگر برای شیطان بر آنها غلبه و گفته است الا عباد الله
 المخلصین ای گمراه میکنی مگر بندگان ما را که خالص گردانیده شدند و سه برده شده
 پروردگار اند و آن مراد از حد و پای خدای تعالی می پرورد او را در کمال قریب و در لطف خود از کجا برسد شیطان نزد وی
 و چگونه راه یابد بدیها و ناخوشیها در شرع بجانب بی اعدا و التحفة و اعظمت القریة و در دشتی
 طعام و شراب را و بزرگ گردانیدی قرب را این مثل است که زده میشود در جاییکه کسی تعظیم کند اما حق او
 او آنکه گفتی تو مرد ولی را بخنی شنیع هو ناک زبان با و مرا این همه های فرد مایه ناکس او این عقلماس
 ناقص دور از کار او را بیای تبا و خل پذیرا پناه و دیدار او برادران را از گمراهیهای مخالف بقدرت خویش
 که شایع است همه او بطفها که کامل اند و بهر بانی که فرخ است و پیشانند او را از پیرای خود که تمام نموده و منع کنند

و نگارنده از گناهان در پرورش گناه و ملامت های خود که تمام اند و بفضلها و فزونی کرم خود که همیشه اند
مقاله پنجاه و هشتم - فرموده فی الله عنه کور ساز خود را از همه سو و چشم کشا بر چیز که از آن
پس تا آنکه می بینی بسوی چیز که از آن کشاده می شود و متر از این بسوی فضل خداوندی که او پس بند
همه جانها یکی نیستن تو و محو گردانیدن نفس ترا پستربهانی شدن تو و محو شدن تو و دوستن ترا پس
درین هنگام کشاده شود در چشم دل تو راه فضل خدای بزرگ پس می بینی آن جهت را بهر دو چشم
سر تو درین وقت بشعلع روشنی دل تو و ایمان تو و یقین تو پس پیدا میگرد و نزد آن حال نور
از درون تو بر بیرون تو همچو نور شمع که در خانه تاریک است و در شب تاریک پیدا میگرد و روشنائی از
روانهای خانه و سوراخهای آن پس روشن میشود بیرون خانه بر روشنائی درون خانه پس آید پیش تو
نفس و جوارح بسوی وعده خدا و بخشش او از بخشش جز خدا و وعده جزوی مهربانی کن نفس خود را
و تمکن بروی و میدار او را و تار یکپهای نادانی خود و دست رانی خود پس نظر کنی بجانها بسوی خلق
و حول و قوت و کسب و اسباب ایشان پس اعتماد کنی بر آن پس بسته گرد و از توجهتها و کشاده نشود
متر و جهت فضل خدا از جهت عذاب کردن و در برابر کردن بشکر تو بسبب نظر کردن بر جز خدا پس
و قتی که سیاهی خدا را و نظر کنی بسوی فضل وی و امید داری رحمت او را نه جز او را و کور سازی خود را از
هر چیزی که جز او است نزدیک گردان ترا و بسیار نزدیک گردان ترا از خود و مهربانی کند ترا و پدر و درش کند ترا
و بخوراند ترا و بسوزاند ترا و وار و کند ترا و ندرستی بخشد ترا و بخششها کند ترا و تو آنرا گردان ترا و یاری دهد ترا
و دوست گردان ترا و پستربهانی کند ترا از تعلق بخلق و از نفس و فنا کند ترا پس بینی بعد از آن به روشنی خود و نور گنجی در
مقاله پنجاه و نهم - فرموده فی الله عنه خالی شیت حالت تو تا که هست آن حالت بلا و یا
نعمت پس اگر حالت بلا است پس مظلوم کرده میشودی در آن بشکیبائی کردن بزور و بر وجه کردن و قوت
است و صبر کردن بالاتر است از آن پستربهانی بودن و موافقت نمودن پستربهانی شدن و فنا مر
ابدال را و عارفان را که صاحب علم بخدا اند و اگر باشند حالت نعمت پس باز حجت کرده میشودی بشکر کردن
بر آن و شکر میباشد بزبان و بیل و بجوارح اما شکر بزبان پس با قوت کردن نعمت است که آن از خدا است

و نسبت کردن آنرا بخلق و نه بسوی نفس خود و حول و قوت خود و حرکت و کسب خود و نه نسبت کنی
 بسوی جز توان از آن کسانیکه روان شده است نعمت بر دستهای ایشان زیرا که توه ایشان سببها
 و وسیلهها و دست افرازند نعمت را قسمت کننده نعمت و روان کننده آن و پدید کننده آن
 و کار کننده در آن و سبب سازنده هر آنرا خدای تعالی است و قسمت کننده خدا است روان کننده
 اوست و پدید کننده اوست پس وی تعالی سزاوارتر است بشکرگزاری کردن از جزوی نیست نظر
 بسوی غلام بردارنده مرید را نیست نظر مگر بسوی خداوندی که روان کننده نعمت دهنده است
 بآن هر یک گفته است خدای تعالی در باب کسیکه کم کرده است این نظر را یعلمون ظاهر اصل الحیوة
 الدنیا و هه عن الاخرة هم غافلون میدانند آنچه ظاهر است از زندگانی دنیا ایشان از زندگانی
 آخرت بخیر اند پس کسیکه نظر کند بظاهر و بسبب و بگذارد و دانش شناخت او را بحقیقت حال
 و مشیت پس اوست نادان کم شناخت کوتاه عقل عاقل را نمیکند عاقل مگر بسبب نظر کردن
 او عاقبتهای کار را اما شکر گفتن بدل پس یقین دانستن است همیشه و بعقد قلبی محکم سخت استوار
 که همه آنچه باست از نعمتها و منفعتها و لذتها و ظاهر و باطن و در حرکات و سکانات تو از جانب خدا است
 نه از جزوی باشد شکر گفتن تو زبان تو بیان کننده از چیز نیست که در دل مست گفته است خدای تعالی
 و ما بکرم نعمة فمن الله آنچه که با شماست از نعمت پس از جانب خدا است گفته است اسبح
 علیکم نعمة ظاهرة و باهنة ما لم یحکم دانیده است بر شما نعمتهای ظاهر و باطن را و نیز گفته است
 و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها اگر شما بکنید نعمت خدا را ضبط نتوانید کرد آنرا پس با ثبوت
 اینهمی باقی نمی ماند مومن را نعمت دهنده جز خدا و اما شکر کردن بجا اح پس با نیت که جنبانی
 و در کار داری آنها را در طاعت خدا نه غیر او از خلق پس پاسخ ندی کسی را از خلق در چیز که
 رو گردانیده است از خدا و ان و خلق شامل است نفس او و بهار او و خواهرش و مادر و پسر و تمامی
 مخلوقات را بگردانی اطاعت خدا را اصل پیروی کرده شده و پیش او جز او را فرع و پیرو و پس
 رو پس اگر یکی جز این کار را میباشی مکننده و حکم کننده بجز حکم خدا حکمی که موضوع است

مریدگان اور اگر مسلمان اند و میباشی سلوک کننده جز راه صالحان گفته است خدای تعالی و حق
 له حکمنا انزل الله فاولئك هم الكافرون ای آن کسانی که حکم نکنند بر خلق پیغمبریکه فرستاده است
 خدای تعالی پس آنکسان کافران اند و در آیت دیگر و من له حکمنا انزل الله فاولئك هم الظالمون
 هر که حکم نکند و پیغمبر فرستاده است خدا پس آن کسان ستم کنندگان اند و در آیتی دیگر و هم الفاسقون ای
 اوستان فسق کنندگان اند پس میباشد نهایت کار تو بسوی آتشی که فروزیه آن آدمیان اند و سنگها
 و تو صبر تنوائی کرد بر تب یک ساعت در دنیا و کمتر پاره از آتش که بجد در دنیا پس چگونه باشد صبر تو بر همیشه
 بودن در آتش و در رخ باد و زخیان النجا النجا الواح الوحا بگریزان الله الله لازم گیر خدا را نگاهدار
 هر دو حالت را و شرطهای این را زیرا که بدستی که توستی نیستی در همه خود از یک ازین دو مایاست یا نعمت
 پس بد هر حالت را نصیب و حق آن از صبر و شکر کردن بر آن وجهی که بیان کردم برای تو پس گم کن
 در حالت بلا بسوی پیچ یک از خلق خدا پس امکان به تنگ آمدن خود را هر پیچ یک را نعمت مکن پروردگار
 خود را در باطن خود و شک مکن در حکمت وی در برگزیدن حق آنچه سبکتر است مر ترا در دنیا تو و آخرت تو
 پس میر حاجت خود را بسوی پیچ یک از خلق خدا در دفع کردن بلا از تو پس آن شرک در دن است از تو
 بخدا مالک نیست یا خدا در ملک و کسی پیچ چیزی را نیست کسی که زنده را سانه و نه سود و نه زیان
 و نه بازگرداننده بلا و نه بازگرداننده عطا و نه بیارساننده و نه بلارساننده و نه تندرستی و نه بدی و نه سازنده
 جز خدای تعالی پس مشغول مشغول نه در ظاهر و نه در باطن زیرا که بدستی که ایشان هرگز به نیاز کنند
 از آنچه خواسته است خدا از قضای وی چیزی را بلکه لازم گیر صبر را و رضا و موافقت را و قناراد فعل خدا
 که در تو کند پس اگر محروم کرده شوی از همه این چیزها پس بر تو باد بحد و خواستن بسوی او و زاری نمودن
 و اقرار کردن بگناهان و فریاد کردن از بدی نفس و اقرار کردن بپاکی حق و به یگانگی داشتن و نعمت دادن
 و بیزاری نمودن از شرک خفی و طلب کردن صبر و رضا و موافقت را تا آنکه برسد آنچه نوشته شده است
 خود را پس در شود بلا و بکشد ایدانده و بیاید نعمت و فرخی و شادمانی و خوشحالی چنانچه بود در حق
 پیغمبر خدا الیوب علیه السلام چنانچه میروید و میباشی شب و می آید و شنائی روز و میرود و سردی زمستان می آید

با و نرم باستان و خوشی او زیرا که هر چیزی را ضد و مخالف اوست و نهایت مدت معین است
 و جای اینها پس صبر کلیک کشایش است و آغاز او و نهایت او و خوبی اوست چنانچه آمده است در حدیث
 الصبرون الایمان کالاس من الجسد صبر از جزایان است چنانچه سر از تن و در لفظ دیگر الصبر
 الایمان که صبر همه ایمان است و گاهی میباش شکر همین ملاست بختها و آن نعمت بخششها است
 که قسمت کرده شده بر او پس شکر گفتن تو آمیزش تست بآن نعمت در حال
 فنا تو و دور شدن هوای نفس در حال پیریز کردن و نگاه داشتن شرع و این حالت
 ابدال است و جای نهایت است عبرت گیر چیزیکه ذکر کردم برای تو تاراه نموده شوی انشاء الله تعالی
مقاله شصتم فرمود رضی الله عنه آغاز کار بیرون آمدن است از معهود طبع بسوی چیزی که
 حکم کرده بدان شرع پست بسوی تقدیر بعد از آن باز گشتن به آن که معهود طبع بود بیشتر نگاهداشت
 حدای شرع پس بیرون می آئی از معهود طبیعت از خوردن و پوشیدن و نکاح کردن
 و خانه که حکم طبع بود بسوی امر شرع و نمی آوری بسوی میکنی کتاب خدا و سنت رسول از چنانچه
 گفته است خدای تعالی ما انشکوا الرسول فحذوه و ما قبله فانتحوا آنچه بدو شمارا
 رسول بگیرد آنرا و از آنچه بازدار شمارا از آن پس بازماند و گفته است قل ان کفتم تحبوا الله
 فاتبونی یحبکم الله بگوای محمد علیه السلام اگر هستید شما که دوست میدارید خدا را پس بیروی
 کنید مرا دوست دار و شمارا خدای تعالی پس فانی گردانیده شوی از هوای تو و نفس تو و
 سیکهای تو در ظاهر تو و باطن تو پس نباشد در باطن تو جز یگانگی خدا و در ظاهر تو جز طاعت خدا
 و عبادت او از آنچه فرموده نمی کرده پس باشد این پیشینه تو و شعار و دثار تو در حرکت تو و آرام تو
 در شب تو و در روز تو و در سفر تو و حضر تو و در سختی تو و نرمی تو و در تندستی تو و بیماری تو و در احوال تو و پست
 برداشته شوی بسوی وادی تقدیر پس تصرف کن در تو تقدیر پس فانی شوی از کوشش
 و مشقت خود و در حال خود و قوت خود پس رانده شود بسوی تو قسمتها نیکیه خشک شده است بآن قلم
 و گذشته است بآن علم آتی پس آمیزش کرده شوی بآن اقسام و داده میشوی در گفتن آن نگاهداشت

و سلامتی پس نگاه داشته میشود در آن حد های شرع و حاصل میشود در آن موافقت مفعول خداوند را و
 پاره نمیشود حکم بسوی کفر و کجاده و مباح گردانیدن آنچه حرام کرده شده است و خوار داشتن
 چیزی را که امر کرده شده است گفته است خدای تعالی انما نحن نزلنا الذکر و ان الله لحافظون ما فرود
 فرستادم ذکر که قرآن است و بر ستمیکه مانگاه دارند ایم و نیز گفت لکن لا یصرف عن السوء
 و الفحشاء انه من عبادنا المخلصین همچنین برگردانیدم از یوسف بری را بود او از بنده گان ما
 که خالص کرده شده اند پس صاحب میباشد آنکس را نگاه داشت و بر ستم تا وقت موت بر عمت خدا
 و نیست این معصوم طبع که قسمتهای تو که آماده کرده اند برای تو پس منع کرده شده اند از تو در حال
 سیر کردن تو در راه حق و در فتن تو در صحراهای طبیعت و سیاه بنهای هوا و معصوم طبع زیرا که این معصوم
 طبع گر آنها و بارهاست پس دور کرده شدند از تو تا گران نماند ترا پس سست گردانید ترا و باز
 گردانید ترا از جای قصد تو و مطلوب تو تا هنگام رسیدن باستانه فنا و فنا رسیدن است بقرب حق
 و شناسائی با او و مخصوص گشتن بسیراد علمهای لدنی و در آمدن در دریاهای نور از جهت آنکه زیان
 نمیکند تاریکی طبیعتها آن نور را پس طبع باقی است تا وقتیکه جدائی کند روح تن را از برای تمام
 گرفتن قسمتها زیرا که اگر دور شود طبع از آدمی هر آنکه نه پیوند و بفرضت گان و پاره گردد انتظام باطل
 شود و حکمت پس باقی ماند طبع در تو تا تمام گیری قسمتها و حفظها را پس می باشد بقای طبع
 چنانچه فرموده است صلی الله علیه و سلم حبیب الی من دنیا کذلک الی اخره پس هرگاه که
 فانی شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم از دنیا و آنچه در آن است باز گردانیده شده بسوی وی قسمتهای می
 که باز داشته شده بود از وی در حال سیروی بسوی پروردگار وی پس تمام گرفت آنها را از جهت نفی
 کردن هر پروردگار خود را و ارضی بودن بفعل پروردگار خود و فرمانبرداری نمودن
 مراد او را پاک است نامهای او و عام است رحمت او و شامل است فضل او مراد و لیا و انبیاء او را
 پس همچنین ولی است درین باب باز گردانیده می شود بسوی قسمتها و حفظها بعد
 فنا با نگاه داشتن حد های شرع پس این باز گشتن است از نهایت بسوی بدایت

مقاله شصت و یکم - فرمود رضی الله عنه هر مسلمان تکلیف داده شده است بتوقف کردن
 و کاوش نمودن نزد حاضر شدن قسمتها از قبول کردن و گرفتن تا آنکه گواهی دهد مرا بر حکم شرع
 بمباح بودن آن و علم لائق بقسمت بودن آن چنانکه گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم المؤمن
 فتا شئ المنافق نفاق مسلمان تفتیش کننده است و منافق در گیرنده است بتفتیش و نیز
 گفته است المؤمن و ذات مسلمان توقف کننده است و گفته است علیه السلام حج ما یزیدک
 الحکما یزیدک بکذا چیز را که در شک می اندازد بسوی چیزی که در شک نمی اندازد ترا پس مؤمن
 توقف میکند نزد هر قسمت از خوردن و پوشیدن و نکاح و همه چیز را که کشاده میشود برای او
 پس بگیرد تا آنکه حکم کند برای او بر او بودن گرفتن آنرا حکم شرع این وقتی است که باشد مؤمن
 در حالت تقوی یا تا آنکه حکم کند برای او بر او بودن امر باطن و قتی که باشد مؤمن در حالت ابلت
 یا تا آنکه حکم کند مرا و اعلم بتقدیر الهی و قتی که باشد در حالت ابلت و غوثیت یا حکم کند فعل الهی که اقتدر
 محض است و این حالت ابلت و غوثیت حالت فناست پیوسته می آید و من را حالتی دیگر و آن
 اینست که میگردد هر چیز یکبار یا دو بار کشاده شود برای او بے آنکه مقید شود بامر و علم یا دام که اعتراض
 نکند بروی حکم شریعت یا امر باطن یا علم بتقدیر پس چون اعتراض کند یکی ازین سه چیز باز می آید
 اگر گرفتن وی ماند آنرا پس این حالت خلاف حالت نخستین است پس در حالت نخستین غالب
 بروی توقف و درنگ است و در حالت دوم غالب بر گرفتن و مخالط است با آنچه کشاده شده است
 پیوسته می آید حالت سوم پس در وی گرفتن محض است آینه نش بجز یک کشاده میشود از نعمت
 بے وجود اعتراض یکی ازین سه چیز و این حالت حقیقت فناست پس میباشند مؤمن در آن محفوظ
 از افتها و پاره کردن حدای شرع نگذاشته شده و برگردانیده شده از وی بربها گفته است خدای تعالی
 کذلک تصرف عند السوء الی آخره پس میگردد بنده بانگاه داشتن از پاره کردن حدای شرع
 با بچوبنده که سپرد شده است کار با بسوی وی و اذن داده شده برای او از جانب مولی و اطلاق
 کرده شده از قیدها در مباح گردانیدن چیزها آسان گردانیده شده برای وی یکی پس از دیگری آید مؤمن را

قسمت صاف اوست از آفتها و تیرگیها و عاقبتهای بد و در تیا فخرت موافق فرخست خدا را و موصفا
 و فعل او را نیست هیچ حالت بر بالای این حالت و نیست نهایت کار و این حالت مرمتن الیه است
 که بزرگ اند و صاف به شوخی او ندان سر آنکس انیکه مشرقت شده اند بر تانده احوال غیر این است که الله اعلم
 مقتله شخصیت دوم - فرمودی انکه عینه چه عجیب بسیار است که سگونی نزدیک گردانیده شده
 بحرست فلان و دور کرده شدم من و داده شده نعمت فلان و محروم کرده شدم من و تو نگردیده شرفلان
 و درویش گردانیده شدم من و تندرست ساخته شد فلان و بیمار کرده شدم من و بزرگ گردانیده شد
 فلان و خوار گردانیده شدم من و ستوده شد فلان و نکو سپیده شدم من و راست گو کرده شد فلان
 و دروغ گو ساخته شدم من آیا نمیدانی که بدستیکه خدای تعالی بکسیت و واحد دوست میدارد بیگانی را
 در محبت وی و قتیکه نزدیک گردانیده خدای تعالی تیرا برادر خیر خود کم گردد دوستی تو مر خدا را و منقسم می شود
 زیرا که بسیار است در آید در تو میل بسوی کسی که پیدا شده است پیوند کردن و نعمت دادن بر دست و
 پس کم میگردد محبت خدا در دل تو و خدای تعالی غیرت ناک است دوست نمیدارد شرک را پس از دست
 دستهای خیر خود را از تو بواصلت کردن و زبان ایشان را از ستودن و ستایش کردن تو و پایهای را
 از رفتن بسوی تو یا مشغول نشوی بسبب غیر از خدا آیا نشنیده قول پیغمبر علیه السلام را جلیلت
 القلوب علی حب من احسن الیها و بعض من اساء الیها پیدا کرده نشده اند و لها دوست داشتن
 کسیکه نیکی کرده است بجانب آنها دشمن داشتن کسیکه بدی کرده است بسوی آنها پس خدای تعالی
 باز میدارد مردم را از نیکی کردن بسوی تو از هر دو و هر دو تا آنکه بگماند که گدانی او را دوست داری آنرا و برگردی
 مر خدا را از هر وجه بظلمت خود و باطن خود در ترکات خود و سکناات خود پس نمی بینی نیکی را که مر خداوند بری را
 که از وی فانی شوی از خلق و از نفس و هوای او و از خواست و آرزو و از هر چه جز خدا است بعد از آن
 را که کرده میشود دستها بسوی تو بفراخ کردن و در باختن مال و عطا کردن و زبانها ستودن و ستایش
 کردن پس بنابر نعمت می دارد خدا را همیشه در دنیا پست در آخرت پس بی ادبی مکن نظر کن
 بگما داشت ادب بسوی کسیکه نظر میکند بسوی تو که پروردگار است و روی آنرا بر کسیکه رو آورده است

بر تو دوست دار کسی را که دوست میدارد ترا اجابت کن کسی را که میخواهد ترا دیده دست خود را بیکس
 ثنابت میدارد ترا از افتادن تو و بیرون می آرد ترا از تاریکیهای نادانی تو و میگرداند ترا از هلاک شدن تو
 و می شود ترا از نجاستهای تو و پاکیزه میکند ترا از چرکهای تو و میباید تو و خلاص میکند ترا از مرداری
 و بدبونی تو و از قصدهای تباها تو و نفس تو که امر کننده است ببدی و پیوستگان که گمراهان تو گمراه
 کنندگان اند شیا طین تو و هوای تو و دوستان تو که جاهلان اند و راهنمایان راه حق و در میان
 افتادگان اند میان تو و هر چیز گرانمایه و گران بها و از جند تاکی تقیید بقیید عادت تاکی گرفتاری
 بخلق تاکی متابعت نفس تاکی رعونت تاکی خواهش دنیا تاکی خواهش آخرت تاکی تو با پنج بر موی
 است کجائی تو از پیداکند زده همه چیز و هست کننده همه و اول همه آخر همه ظاهر و باطن است خدا
 که بازگشت همه بسوی اوست مراد است دلها و آرام جانها و فرود آمدن بارها و او است بخشش نعمت نهادن
مقاله شخصیت و رسوم - فرمود رضی الله عنه دیدم در خواب گو یا که من میگویم اے
 شرک آرنده پروردگار خود در باطن خود بنفس خود و ظاهر خود بخلق و س و در عمل خود بخواست
 خود پس گفت مردی که در پهلوی من است چیست این سخن پس گفتم این نوعی از معرفت است
مقاله شخصیت و چهارم - فرمود رضی الله عنه تنگ شد مرا کار من روزی پس جنبید
 نفس من زیر بار آن و جست راحت را و بیرون آمد و کشادگی را پس گفته شد مرا چه میخواهی پس گفتم
 میخواهم مرگم را که نیست زندگی در آن و زندگانی را که نیست مرگ در آن پس گفته شد مرا چیست مرگم که
 نیست در آن زندگانی و زندگانی که نیست مرگ در آن گفتم مرگم که نیست زندگی در وی مردن است
 از جنس خود و از خلق پس نه بیم ایشان را در زیان و سود و مردن است از نفس خود و هوای خود
 و اراده و آرزوی خود در دنیا می خود و آخرت خود پس زنده نباشم در همه چیز یا دیافقه نشوم هستی اما
 زندگی که نیست مرگ در آن پس زنده بودن من است لعل پروردگار خود بی هستی من در آن موت در آن
 هستی من است با وجود پروردگار پس بود این خواست گرانمایه ترین خواستی که خودم آنرا از انوقت که حق با فتم
مقاله شخصیت و پنجم - فرمود رضی الله عنه چیست این تا خوشنودی تو بر پروردگار خود از بهر

بر تو دوست دار کسی را که دوست میدارد ترا اجابت کن کسی را که میخواهد ترا دیده دست خود را بیکس
 ثنابت میدارد ترا از افتادن تو و بیرون می آرد ترا از تاریکیهای نادانی تو و میگرداند ترا از هلاک شدن تو
 و می شود ترا از نجاستهای تو و پاکیزه میکند ترا از چرکهای تو و میباید تو و خلاص میکند ترا از مرداری
 و بدبونی تو و از قصدهای تباه تو و نفس تو که امر کننده است ببدی و پیوستگان که گمراهان تو گمراه
 کنندگان اند شیا طین تو و هوای تو و دوستان تو که جاهلان اند و راهنمایان راه حق و در میان
 افتادگان اند میان تو و هر چیز گرانمایه و گران بها و از جند تاکی تقیید بقیید عادت تاکی گرفتاری
 بخلق تاکی متابعت نفس تاکی رعونت تاکی خواهش دنیا تاکی خواهش آخرت تاکی تو با پنج بر موی
 است کجائی تو از پید کننده همه چیز و هست کننده همه و اول همه آخر همه ظاهر و باطن است خدا
 که بازگشت همه بسوی اوست مراد است دلها و آرام جانها و فرود آمدن بارها و او است بخشش نعمت نهادن
مقاله شخصیت و رسوم - فرمود رضی الله عنه دیدم در خواب گو یا که من میگویم اے
 شرک آرنده پروردگار خود در باطن خود بنفس خود و ظاهر خود بخلق و س و در عمل خود بخواست
 خود پس گفت مردی که در پهلوی من است چیست این سخن پس گفتم این نوعی از معرفت است
مقاله شخصیت و چهارم - فرمود رضی الله عنه تنگ شد مرا کار من روزی پس جنبید
 نفس من زیر بار آن و جست راحت را و بیرون آمد و کشادگی را پس گفته شد مرا چه میخواهی پس گفتم
 میخواهم مرگم را که نیست زندگی در آن و زندگانی را که نیست مرگ در آن پس گفته شد مرا چیست مرگم که
 نیست در آن زندگانی و زندگانی که نیست مرگ در آن گفتم مرگم که نیست زندگی در وی مردن است
 از جنس خود و از خلق پس نه بیم ایشان را در زیان و سود و مردن است از نفس خود و هوای خود
 و اراده و آرزوی خود در دنیا و آخرت خود پس زنده نباشم در همه چیز یا دیافته نشوم هستی اما
 زندگی که نیست مرگ در آن پس زنده بودن من است لعل پروردگار خود بی هستی من در آن موت در آن
 هستی من است با وجود پروردگار پس بود این خواست گرانمایه ترین خواستی که خودم آنرا از انوقت که حق با منم
مقاله شخصیت و پنجم - فرمود رضی الله عنه چیست این تا خوشنودی تو بر پروردگار خود از بهر

و نسبت کردن تو ظلم را بسوی نفس من و از ترس از خداوند تو پس بپوشیده موافقت نفس او دوست
گرفتن او را و خرسند بودن بفعال می و سخن می و در همه حال زیرا که نفس دشمن خدا است و دشمن است
و دوست است مرد دشمن خدا را دشمن ترا که شیطان را زنده شده است نفس جانفشین شیطان است و
جاسوس او و دوست صافی او است الله الله تعالی پرستگار خدا را الحمد للحد و الحمد لله رب العالمین
از دوستی تبت کن نفس او نسبت کن ظلم را بسوی وی و بخوان بر او این قول خدا را ما یفعل الله
بعذابکم ان شکرت و امنتم چه کار دارد خدا عذاب کردن شما اگر شکر کنید ایمان آرید و این قول
خدا را ذلک بما قلتم و ایدایکم فان الله لیس بظلام للعبید عذاب بسبب عملهاست که پیشتر
کرده اید شما و بدستیکه خدا نیست ستم کننده مریدان را و این قول الله لا یظلم الناس شیئاً
ولکن الناس انفسهم یظلمون بدستیکه خدا ستم نمیکند چیزی را لیکن مردم نفسهای خود را ستم
میکند و بخوان جز آن آیتها و حدیثها باش پیکار کننده برای خدا بر نفس خود و جدال کننده مراد را
از جانب خدا و جنگ کننده و شمشیر دهنده برای خدا و صاحب شتم و لشکر خدا زیرا که بدستیکه نفس دشمن
ترین دشمن خدا است گفته است خدای تعالی یا داود اھی هو الذی کما ناع و ینازع فی کلک غیر الله و
جدا می کن هوای نفس خود را زیرا که بدستیکه نشان اینکه نیست ناع کننده که نزع کند او را ملک من جز هوای نفس
مقاومت و شتم - فرمود رضی الله عنه بگوید عاقلیم خدا را پس اگر هست آنچه سوال میکنم
او را قسمت کرده شده برای من پس از دوست که بیاید مرا اگر سوال کنم او را یا سوال کنم او را و اگر هست
آن که قسمت کرده نشده است پس بنیدم بر سوال کردن من بلکه سوال کن خدا را هر چه میخواهی
و حاجت داری بسوی آن از نیکی دنیا و آخرت ما دامیکه نباشد در رسول چیزی حرام کرده شده
و آنچه مصلحت نیست در آن زیرا که بدستیکه خدا امر کرده است بسوال کردن و پراگندگی است بر آن
و گفته است ادعونی استجب که دعا کنید مرا قبول کنم برای شما و گفته است واسالوا الله من
فضله سوال کنید خدا را از فضل او و گفته است بیخبر علیکم السلام اسالوا الله فانهم یوفون بالاعجا
سوال کنید خدا را و حال آنکه شما یقین کنید که انید با حاجت و نیز گفته است علیه السلام اسالوا الله

ببطون الکفکه سوال کنید خدا را بباطن کفهای خود و جز آن از حدیثها و مگو که من بسیار سوال میکنم
پس نمیدهد و درین هنگام سوال نخواهم کرد و او را بلکه همیشه باش بدعا کردن وی زیرا که بدرستی که
اگر هست آن قسمت کرده شده میراند آنرا بسوی تو پس از آن که سوال میکنی او را پس باید میکنند
ترا این دادن بعد سوال ایمان را و یقین و توحید را و گذشتن سوال خلق را و بازگشتن بسوی
او تعالی در همه احوال تو و فرود آوردن حاجتهای ترا بخدا و اگر نباشد آن قسمت کرده شده میدهد
خدا ای تعالی ترا تو نگری از آن و راضی بودن از وی تعالی با اختیار فقر پس اگر باشد حاصل فقر و
و مرض راضی بگیرد آنرا آن هر دو اگر هست و ای برگیرد آنرا دل صاحب ام را از بدی مطالبه
بسوی نمی نمودن بر تو و پس افکندن مطالبه آسان گردانیدن تا وقت فراخی تو یا افکندن و ام
از تو یا کم کردن و ام پس اگر بپسندد و ام را از تو بگیرد داشت از آن در دنیا میدهد ترا خدای تعالی در آخرت
ثواب بسیار را عرض آنچه خدا ترا بسوال کردن تو در دنیا زیرا که خدا کریم است و به نیاز بسیار مهربان
پس نا امید نگرد اند سائل خود را در دنیا و آخرت پس چاره نیست در دعا کردن از فائده و عطا
یا زو یا دیر و تحقیق آمده است در حدیث ان المؤمن یروی فی صحیفته یوم القیمه حسنات

له و صیالها و لویدها فیقال له اعرضا فیقول اعرضا من اهلها فیقال له اهلها ان سئلتك الله
سألتها فی الدنیا بدستیکه یؤمن خواهد دید روز قیامت در نامه خود نیکبیا را که نگذرد است آنها را
و در دنیا فتنه آنها را پس گفته میشود و مرا و آیا میشناسی آنها را پس میگوید یؤمن نمی شناسم اینها را که
از کجاست مرا این نیکبیا پس گفته میشود و مرا و که این نیکبیا بدل سوال کردن تست که کرده بودی
آنرا در سرای دنیا و این ثواب دادن در آخرت بحسب آنست که وی بسبب سوال کردن او خدا را
بود ذاکر و یگانه دانسته و نموده چیزی را و جای او و دهنده حق را یا اهل وی و بیزار شونده از حول و
قوت خود و ترک کننده سنگ نام و بزرگی را همه و اینها علمهای نیک اند مر آنرا ثواب بسیار است نزد خدا
مقاله شصت و هفتم - فرمود خدای تعالی عنه هرگاه که مجاهده کنی نفس خود را و غالب شوی
بر وی و بخشی آنرا بشمشیر خفت زنده میگرداند نفس خدای تعالی و نزع میکند ترافس و سجود

از تو شمر و لذتها را حرام باشد از آنها و حلال تابا ز گردی بسوی مجاهده کردن و پیشی نمودن
در آن تا بنویسد حق تعالی برای تو ثواب همیشه او این معنی سخن پیغمبر است علیه السلام رجعتنا
من الجهاد الا الصغر الى الجهاد الا کبر باز گشتیم از کارزار کردن خرد که با کافران است بسوی
کارزار کردن بزرگ که مراد از نفس است از جهت همیشه بودن نفس بر شهوات و لذتها و
فرورفتن او در گناهان این معنی قول خدای تعالی است و اعبدوا لله حتى ياتيك اليقين
پرستش کن پروردگار خود را تا آنکه بیاید ترا موت امر کرد خدا پیغمبر خود را علیه السلام لعبادت خود
و آن مخالفت نفس است و بخوابد نفس خلاف آنرا تا آنکه بیاید او را یقین ای موت پس اگر گفته شود
چگونه ابا آرد نفس پیغمبر صلی الله علیه و سلم عبادت را و حلال گردی علیه السلام نیست هوای نفس
مراد از گفته شد خدای تعالی و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى نمیگوید آنحضرت
از هوای نفس خود نیست آن سخن گردی که فرستاده شده است پس گفته میشود در جواب بدرستی که
خدا خطاب کرد پیغمبر خود را باین خطاب تا قرار یابد بدان حکم شرع پس باشد آن حکم فرگیرنده میان
امت وى تا آنکه بر پا گردد قیامت پس خدای تعالی داده است پیغمبر خود را تو انامی بر نفس و هوا
تا آنکه زیان نکند او را و نیازمند نگردد بسوی مجاهده بخلاف امت وى پس چون همیشه باشد
مسلمان بر مجاهده نفس تا آنکه بیاید او را موت و بپویند و پیروز گردد خود بشمشیر آهسته آهسته
بخون نفس و هوا میزد خدا او را چیز بزرگتر که ضامن شده است برای وى از بهشت از جهت گفته شد
تعالى انما من خاف مقام ربه و هوى النفس عن الهوى فان الجنة هى الملوى اما کسیکه بتر
پروردگار خود را و باز دارد نفس را از هوا پس بدرستی که بهشت جای او است پس چون در آرد خدا
مسلمانان را بهشت و بگرداند بهشت را سرای وى و آرام جای وى و باز گشت وى ایمن گردان
برگشتن از بهشت و انتقال کردن بجای دیگر و از باز گشتن بسوی سرای دنیا نو میگرداند
برای وى هر روز و هر ساعت از گوناگون نعمتها و تنغیر میگرد و بروی از گوناگون حکما و زیورها
تا آخر نیست که نیست آخر آنرا و نه سپری شدن چنانکه نو میگرداند مؤمن در دنیا هر روز و هر ساعت

و لحظه مجاهده نفس هو را اما کافر و منافق و گناهگار هرگاه که گذشتند مجاهده نفس هو را در دنیا و پیروی کردند هر دو را و موافقت کردند شیطان را پس اختلاف کردند و گوناگون گناهایان از کفر و شرک و چیزیکه کمتر از کفر و شرک است تا آنکه آید ایشان را مرگ بے اسلام و بی توبه و آورد ایشان را خدا در آتش که آماده شده است برای کافران در قول وی تعالی و اتقوا النار الی حدیث المکافین پس بزمین کن آتش را که آماده کرده شده است برای کافران پس چون در آرد خدای تعالی ایشان را در آتش و بگرداند آتش را آزارگاه و جای باش ایشان و ماوای ایشان بسوزد آتش پوستها و گوشتهای ایشان نو میگرداند خدایا پوستها و گوشتها جز آن چنانچه گفته است عزوجل کما اضحیت جلوه و بدلناهم جلوه و آخرها هرگاه که بخت میشود پوستهای تبدیل میکنم مرا ایشان را پوستهای جز آن میکنم خدای تعالی بایشان این را چنانچه موافقت کردند نفسهای خود را و هوایهای خود را و در دنیا در گناهایان خدا پس دوزخیان نو میگرداند خدایا ایشان را در هر وقت پوستها و گوشتها را از بر سر ساقین و عذاب و درد با بسوی ایشان و بهشتیان نو میگرداند مرا ایشان را هر وقت نعمت را تا دو چند گردد و لذتها و شهوتهای ایشان و سبب آن مجاهده نفس و موافقت او است در سرای دنیا و این است معنی قول پیغمبر علیه السلام الدنيا من دعة الاخرة دنیا کشت زار آخرت است **مقاله شصت و هشتم** - فرمود رضی الله عنه وقتی که اجابت کند خدا بنده را آنچه سوال کرده است از او بدین بنده را آنچه طلبید آنرا پاره نمیشود بحسب آن اراده حق و آنچه خشک شده است بآن قلم و بیش رفته است بآن علم الهی لیکن موافق می افتد سوال بنده را و پروردگار را در وقت خود پس حاصل میشود اجابت و قضاشدن حاجت در وقتی که تقدیر کرده شده است برای او در سابق از جهت رسیدن قدر و وقت خود را چنانکه گفته اند ابل علم در قول خدای تعالی کل يوم هو فی شأن ای در هر روز در کاری است یعنی میراند مقدرات را بسوی اوقات پس نمیدهد خدا کسی را چیزی که در دنیا بجز و دعا کردن او همچنین بر نمیگرداند از وی چیزی را بدعای کردن وی تنها و آنچه دارد شده است در صورتی که لا رد القضاء الا الدعاء ای باز نمیگرداند قضای الهی را مگر دعا گفته شده است

که مراد از آن آنست مگر عاقل که در قضا رفته است اینک رو کند قضا را و همچنین ندراید کسی بهشت را
 در آخرت بعمل خود بلکه برحمت خدای تعالی لیکن وی تعالی میدهند گنازاد بهشت در چهار اندازه
 علمای ایشان و تحقیق آمده است در حدیث عائشه رضی الله عنها که پرسید عائشه رضی الله عنها
 پیغمبر را صلى الله عليه وسلم اهل الجنة یصلون الى الجنة فقال لا الى اخرها چنانچه گذشته است این در این
 بعمل خود از آنکه واجب نیست بر خدای تعالی مرتب هیچ یک را حقیقت لازم نیست او را وفا کردن بعد بلکه میکند
 هر چه میخواهد عذاب میکند هر که میخواهد وی آمرزد هر که میخواهد در هر بانی میکند هر که میخواهد و انعام میکند هر که
 میخواهد بکنده است هر چیز را که میخواهد بر سیده نشود از آنچه میکند و بندگان بر سیده شوند روزی میدهند
 هر که میخواهد به شمار فضل رحمت و منت خود و منع میکند هر که خواهد بعدل خود چگونه نباشد چنین حال آنکه
 خلق از نزد عرش تا تحت اثری که آن زمین به نعمت پایان است ملک اوست و کاریگری اوست نیست
 مالک مریدگان را جز او نیست پیدا کننده مرایشان را جز او و گفته است خدای تعالی هکلی
 من خالق غیر الله آیا هست هیچ پیدا کننده جز خدا الله مع الله آیا خدا دیگرست یا خدا هکلی
 تعلم له ممیتا آیا میدانی مراد را همتا قل الله مالک الملائکة تو فی الملائکة من تشاء الى اخره یعنی چنان
 مقالته شخصیت فتم فرمود رضی الله عنه نخواهد هرگز از خدا چیزی را جز آمرزیدن مرگناهان گذشته را
 و نگاه داشتن از گناهان در روزهای آینده رسیده و توفیق دادن او نه نیک کردن طاعت فرمانبرداری
 کردن امر او باز آمدن از نسیها و راضی بودن بتلخی قضا و شکسائی نمودن بر بلاهای سخت شکر کردن
 بر نعمتهای بسیار و عطای او بعد از آن وفات کردن بخت به خیر و لاحی شدن به پیغمبران و صدیقان و
 شهیدان و صالحان و نیکو رفیقان اند ایشان و نخواهد از خدا دنیا را و نه کشادن فقر او و بلا را بسوی
 تو نگر و سلامتی بلکه نخواهد راضی بودن با آنچه قسمت کرده و تدبیر نموده و سوال کن او را نگاه داشتن
 همیشه ابر حالیکه ایستاده تر از آن و فرود آورده است ترا و آزمایش نموده است ترا تا آنکه بر دار و ترا
 از آن بسوی جز آن و ضد آن زیرا که تو میدانی نیکی را که در کدام یک ازین دو حالت است در فقر و یا
 در غنا در بلا یا در عافیت پیچیده است از تو علم خیر یا ویگانه است وی تعالی بعلم صلیت و قسده و انبیا

بتحقیق وارد شده است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که وی گفته است که ابا ابی علی ای حال اصبح
 علی ما اکره او علی ما احب لا فی کلا درو الخیر فی ایها باک نمیدارم که برگردم حال صبح کنم چراغیکه مکرده
 میدارم آنرا یا بر جاییکه دوست میدارم زیرا که بدستیکه من نمیدانم نیکی را که در کدام است گفته است این سخن را
 عمر رضی الله عنه از جنت نیک بودن خوشنودی او بتدبیر خدا و آرام یافتن بر برگزیدن و قضای او تلخی
 گفته است کتب علیکم القتال و هو کرب الکمل اخیر حیا نچه گذشت باش برین حال تا آن زمان
 که برود هوای تو و شکسته شود نفس تو پس گرد نفس خوار و رام زبون کرده شده پیروی کننده پیسته
 و در شود خواست تو و آرزوهای تو و بیرون آید کائنات از دل تو پس باقی مانده در دل تو هیچ
 چیز جز خدا پس بر شود دل تو بدوستی خدا راست گردد خواست تو در طلب خدا پس رد کرده میشود
 بسوی تو اواره با مرضه بچستن خطه از حظها دنیاوی باشد یا آخری پس درین هنگام سوال میکنی
 او را عزوجل این حظ را بخواهی آنرا در حالیکه فرمان بر داده مرا و موافقت نمایند مرا و اگر
 میدهد ترا شکر میکنی او را و آمیزش میکنی بدان و اگر منع کند ترا خشم نمیگیری برو و متغیر نمی شوی
 بروی تعالی در باطن خود تمت نمیکنی او را در منع زیرا که بدستیکه تو خواسته آنرا هوای نفس خود خواست
 زیرا که تویی از آن داده کننده مرا و اینکه فرمان برواری کننده مرا و او را سوال کردن و اسلام
مهمت الهیه هفتادم - فرمود رضی الله عنه چگونه نیکو باشد از تو خوشیستن بینی در علمای خود
 دیدن مرحول نفس ادر اعمال و جستن عوضها بر علما و حال آنکه همه اعمال بتوفیق خدا است یاری کردن
 و توانائی او و خواست او و فضل او و اگر باشد از بنده ناکردن گناه پس نه نگاه داشتن او ست عزوجل
 و پرهیز فرمودن او تعالی بجائی تو از فکر گفتن بران نگاهداشت اقرار کردن باین نعمت که داده است
 ترا آنرا را چیست این حماقت و نادانی عجب میکنی بهیتری نمودن جز تو و سخاوت او و بدربار خشن او
 مال خود را و قتیکه نیاشی تو کشته دشمن خود را مگر بعد یاری دادن شجاع که خم زد در دشمن تو پیستر
 تمام کردی کشتن او را اگر نمی بود آن شجاعی بودی نگنده شده بجای دشمن بدل می و قتیکه باشی بدل
 کننده پاره از مال خود را مگر ضامن شدن شخص است که جوایز و امانت دار پزیرفته است برای تو

عوض آن مال و جزای آن مال اگر نمی بود گفتن آن شخص امید داشتن تو در آنچه ضامن شده شخص
برای تو بدل نمیکردی تو یکمانه از مال خود چکانه خوشتن میکنی بپنهان فعل خود بهترین حال تو شکر پس
است بریاری و دهند و ستودن همیشه و نسبت کردن عمل بسوی وی تعالی در همه احوال گردیدی گناهان
و کارها را ست پس بدرستی که تو نسبت کنی آنها را بسوی نفس خود نسبت کنی نفس بسوی تم و بی ادبی تو مت
کنی او را پس نفس سزاوارتر است بآن زیرا که بدرستی که او جای باش هریدی است و امر کننده است بهریدی
و کار خست اگر چه هست خدا پیداکنده تو با وجود کسی توئی گسب کننده و دوست پیداکنده چنانکه گفته است بعضی
علماء بخدای آید فعل تو چاره نیست از تو بچو قول پیغمبر علیه السلام اعملوا و قدر و اوسعوا عمل کنید تقرب بخوید
بر وجه صواب راستی پس هر یک آسان گردانیده شده است برای عملی که پیدا کرده شده است برای آن
مقتضای حقیقت و حکیم فرمود خدای تعالی نیستی ازین که یا میدستی یا مرد پس اگر هستی
مید پس تو باردار گردانیده شده و بسیار بار بار دانه که بریداری بارگران و سخت از پر که بدستی که
تو طالبی و هر طالب شقت انداخته شده است بروی و هیچ کشیده تا آنکه برسد بسوی مطلوب خود و فیروزی
یابد مجرب خود و در یاد قصد خود را نمی سزد که بگریزی از بلا نیکی فرودی آید بتو در ذات و مال و اولاد و فرزندان
تا آنکه فرو گرفته شود از تو بارها و در شود از تو گدازنها و برداشته شود از تو در دها و زائل کرده از تو رنج
و خوار داشتن پس نگاه داشته شوی از همه فرومایگیها و میباید و چو کما و استسئیهها و بسیار بارها و در دها و متعجب
شدن بسوی خلق و آفریدگان پس در آورده شوی در گروه محبوبان که باز نعمت داشته شده اند و خواسته
شده گان درگاه اند و اگر هستی مرد پس هر آنکه تمت مکن حق را عز و جل در فرود فرستادن ببار تو نیست و شک
مکن هرگز در مرتبه و قدر خود بر خدا زیرا که بدستی که خدا در بلا می اندازد ترا یا برساند ترا بجایی که مردان این راه
میرسند و بلند گردانند مرتبه اولیا و ابدال آید دوست و اری که خداوند انداخته شود و مرتبه تو از مرتبههای ایشان
و پایه تو از پایههای ایشان و اینکه باشد خلعت تو و نورهای تو و نعمت تو و کرامت تو از آنچه مردان را است پس
اگر خست شوی تو پستی مرتبه پس حق تعالی را صنی نمیشود برای تو بآن گفته است خدای تعالی **والله**
يعلم و انتم لا تعلمون خدا میداند و شما نمیدانید را ضعیف میکنند برای تو آنچه عظم و بهتر و بلندتر و نیک تر است

و تو ابا داری ازان پس اگر بگوئی تو چگونه درست آید مبتلا گردانیدن مراد با این تقسیم و بیان که کردی
 با وجودیکه مبتلا گردانیدن نیست مگر برای محب و بنابر نعمت داشته نیست مگر محبوب گفته میشود
 در جواب ذکر کردیم اولاً غالب تر را و حکایت کردیم ثانیاً آنچه نادر و ممکن است هیچ خلاف نیست و آنکه
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم بود بهتر محبوبان حق و بود سخت ترین مردم از روی بلا تحقیق گفته است لقد
 اخفقت فی الله فلا یخاف احد و لقد اودیت فی الله ما له یوحد تحقیق تر رسانیده شدم در
 دین خدا آنچه ترسانیده نشده است هیچ یک و تحقیق آزار داده شدم در دین خدا آنچه اندک کرده نشده است
 هیچ یک و فرمود لقد آتی علی ثلاثون سنه یوم و لیله و ما لنا طعام الا شئ یوازیه ابطال لال
 بدرستی که آمده بر من سی روز و شب و نبود مایان را خوراک مگر چیزی که میپوشد آنرا بطل لال و تحقیق
 گفته است انما معاشه الانبیاء کما معاشه الناس بلا عثم الا مثل الا مثل مگر پیغمبران سخت ترین
 مردم ام از روی بلا پیغمبر موافق مرتبه و نیز گفته است اما امر حکم بالله و انشد که منه خوف من
 عارف ترین شما ام بخدا و سخت ترین شما ام از خدا از روی ترس پس چگونه مبتلا کرده میشود محبوب
 و ترسانیده میشود آنکه بنابر نعمت پرورده شده است و مراد است و نیست آن ابتلا مگر از جهت
 آنچه ذکر کردیم و اشاره کردیم بآن از رسیدن به مرتبه های بلند در بهشت زیرا که بدرستی که مرتبه های
 برافراشته نمیشود و بلند گردانیده نمیشود مگر بعملای که در دنیا کرده اند دنیا گشت را آخرت است و عملهای
 پیغمبران و اولیا بعد گذاردن امر را و باز ماندن از دنیا با شکایاتی و خوشنودی و موافقت نمودن است
 و حالت بلا بعد از آن کشاده میشود از ایشان بلا و پیوسته گردانیده میشوند نعمت و فضل نماز تا رسیدن برگاه حق
 مقصود است از این دو دو هم - فرمود رضی الله عنه آن کسانی که در دنیا آیند باز از این دنیا عباد
 و در وقت برآمدن ایشان بسوی گذاردن امرهای خدا از نماز جمعه و جماعت های نماز و برای و اگر در
 حاجتها که عارض میگردد و ایشان را در بازارها بر چند گونه اند بعضی از ایشان کسی است که چون می آید
 باز از راجعی بیند در وی گوناگون شهوتها و لذتها بیند میشود بآن وی آویزد آن شهوات بدل می
 پس رفتن می آید و میگردد آن سبب پاکش و سبب گذشتن دین وی و عبادت وی و سبب

باز گشت وی بسوی موافقت طبع و پیروی کردن هوای او را مگر آنکه در یابد او را خدا بمریانی
 و نگاه داشتن خود و صابر گردانیدن او را از ان شهوات پس سلامت مینماید و بعضی از ایشان کسی است
 که چون به بیند اینها را باز میگردد بسوی عقل خود و دین خود و زور صبر میکند و تکلیف نمیکند وی آشنا بخشی
 آنگاه آشتن شهوات را پس آنکس همچو مرد جهاد کننده است یاری میدهد خدای تعالی بر نفس وی
 و طبع وی و هوای وی و شهوت وی وی نویسد برای او ثواب بسیار در آخرت چنانچه آمده است در
 بعضی حدیثها از پیغمبر علیه السلام اند قال لکیتب للمؤمن بترک کل شهوة عند العجز او عند القدرة
 علیها سبعون حسنة برشتیکه آنحضرت فرموده است نوشته میشود و مرسله از آنگاه آشتن بر شهوات
 نفس نرود و ماندگی باز نماند وی بران هفتاد نیکی یا بعبارتی که فرموده است و بعضی از ایشان
 کس است که میگردد آن شهوات و آینه نش میکند بآن و حاصل می کند بفضل نعمت خدا که نزد
 اوست از فراخی دنیا و مال و شکر میکند خدا را بران شهوات و بعضی از ایشان کسی است که نمی بیند
 شهوات را و شعور نمیدارد از ان پس آنکس باینهاست از هر چه بجز خداست پس نمی بیند جز او را
 و کس است از هر چه جز اوست پس نمی شنود از خبر وی نزد آنکس شغلی است از نظر کردن بسوی غیر محبوب
 و از خواستن جز او پس وی در دوری است از چیزیکه عالم دران است پس چون به بیند آنرا و حال آنکه
 تحقیق در آمده است بازار را پس پیروی او را از آنچه دیده است در بازار میگوید ندیده ام چیزی را
 آری تحقیق ندیده است آن چیز را لیکن دیده است آنها را بچشم سر خود و بچشم دل خود نگاه کرده است
 بآن نگاه ناگمانی نه نگاه میل دیدن صورت نه دیدن معنی دیدن ظاهر ندیدن باطن پس بظاهر خود
 می بیند بسوی چیزیکه در بازار است و بدل خود بسوی صانع پروردگار خود گم بسوی جلال او گم بسوی
 جمال او و بعضی از ایشان کسی است که چون در آید بازار را بر میگردد و دل او بخدا از روی مهر با لکی مایل
 بازار را پس باز میدارد و مهربانی مایشان را از نگاه کردن بسوی چیزیکه مایشان را و در پیش ایشان است
 پس آن کس از زمان در آمدن تا زمان بر آمدن وی در دعا کردن است و متفکر کردن در خواستگاه
 اهل بازار را و در شفقت کردن و مهربانی نمودن مایشان را پس دل این مرد سوزنده است بر ایشان

و برای ایشان چشمی اشک ریزنده است از جهت ایشان و زبان وی در شایسته است و دست
 مرخدا می را بسبب عطا کردن حق همه بازاری از نعمتها و فضلهائی خود پس این شخص نامیده میشود
 ششم شهر پادشاهان و اگر خواهی نام کن این مرد را عارف و بدل زاهد و عالم از روی معاینه
 و دست پست و مستحضر باشد و محبوب و مراد نائب در زمین پادشاهان خدا و میانجی میان حق
 و خلق و محترم و مهدی و مرشد و پناه پس این شخص گوگرد سرخ است و بضیعه یحقیق است
 رضای خدا و جنتها بروی پاد و پیر مسلمانیکه طالب است مرخدا را و رسیده است به نهایت مقام
 مقال که هر وقت او سوم - فرمود رضی الله عنه گاهی مطلع میگردد اندخدا می تعالی الی خود را
 بر عیبهای شخص دیگر و بر دروغ گوئی او و دعوی او و بر شرک خفی وی در افعال و احوال او و بر باطن او
 و نیت او پس غیرت میکند این فی از جهت پروردگار خود و پیغمبر او و دین او پس سخت میگردد خشم
 ولی در باطنش پست در ظاهر و بینی چگونگی دعوی کرده شود تنزیهی را با وجود بیاری و در دهای
 درونی و بیرونی و چگونگی دعوی کرده شود توحید با وجود شرک و کفر است و در اندازنده از جناب
 خداوند این صفت دشمن خدا است که شیطان لعین است و صفت منافقان که به حقین حکم
 کرده شده است برای ایشان باین اخترن در پایان تر از دوزخ و همیشه بودن در آن پس روان
 میگردد بر زبان آن ولی ذکر عیبهای آن مدعی کارهای بلندوی و غایت بی شرمی او بر عوامای او
 و دعوی کردن او احوال صدیقان را و مزاحمت کردن او با وجود بقای نفس مرفانی شدگان و قدر
 خدا و فضل وی را و محبوبان را بر وجه غیرت کردن ولی برای خدا گاهی بر طریق منکر شدن مرا و او گاهی
 بطور پند دادن مرا و او گاهی بر طریق غلبه کردن بفعل خدا و اوده او و سختی چشم بران در دنگ و دروغ
 کرده شده است پس نسبت کرده میشود بسوی ولی خدا غیبت پس گفته میشود که آیا غیبت میکند
 ولی و حال آنکه او منع میکند از آن و آیا ذکر میکنند ولی کسی را که غائب است یا حاضر بعدی بمانی که پیر
 نیست نزد خواص و عوام پس میگردد آن انکار بر ولی در حق منکران مشابه آنکه گفته است خدای تعالی
 انهم اکبر من نفعهم ما گناه شراب و قمار بزرگتر است از نفع آن هر دو در ظاهر حال انکار امر حق

بدست در باطن در خوش آوردن پروردگار است و اعتراض کردن است بر و پس میگردد حالت
 منکر حیرت پس میباشد واجب بر منکر در آن خاموش بودن و تسلیم نمودن است جستن تاویل مرآت
 در شرح و صورت رو بودن آن به اعتراض کردن بر پروردگار و بروی که طعن کننده است مرآت
 آن مدعی و دروغ او را او گاهی میگوید آن ذکر کردن و به سبب بر کردن او و توبه کردن او از آن
 و باز گشتن او از جمل خود و حیرت خود پس میباشد یک مرتبه مروی را سبب نفع این مغرور که ملاک
 شونده است بغرور خود و سبکی خود خدای تعالی را بهمانی می کند کسی را می خواهد بسوی راه راست
 مقال بهفتاد و چهارم - فرمود رضی الله عنه نخست نظر کردن عاقل در وصف ات خود است
 بعد از آن در جمیع مخلوقات نوید شدگان پس دلیل میگیرد و بسبب این بر وجود آفریدگار و نوید
 آرنده ایشان زیرا که در پیشینه دلالت است بر پیشینه و در وجود و مقدر است که استوار اند نشان
 بر فاعل حکیم زیرا که در ستمیکه همه چیز موجود است با و معنی اینست آنچه نقل کرده شده از عبد الله
 ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر قول خدای تعالی و سخن لکه ما فی السموات ما فی الارض
 جمیعاً منه را کرده است خدا برای شما هر چه میسر را که در آسمانهاست و چیزی را که در زمین است
 از خود پس گفته است ابن عباس در هر چیز نامی است از نامهای خدا و نام هر شئی اثریست از نام
 وی تعالی پس هستی تو مگر میان اسمای او و صفات او و افعال او پوشیده در قدرت و پیدار
 حکمت وی ظاهر است حق تعالی بصفات خود و باطن است بذات خود پوشیده ذات خود را بصفت
 و پوشیده است صفات را بافعال و گشاده است علم را با داده و پدید گردانیداراده را بحركات
 و پنهان کرد و کار خود را و کار کردن را پدید گردانید و صفت را با داده خود وی تعالی باطن است
 در غیب خود و ظاهر است در حکمت و قدرت خود نیست مانند او هیچ چیز و اوست شنوا و بینا
 و تحقیق ظاهر کرده است ابن عباس درین کلام از اسرار معرفت آنچه ظاهر نکرد و مگر از سببیکه
 در وی دل روشن است نشان ابن عباس برداشتن دست عصمت حضرت صلی الله علیه و سلم
 است بدعا که فرمود الله فقهه فی الدین و علمه التاویل آیه فقیه گزان او را در دین

و بداند آن اورا تاویل عطا کند ما را خدای تعالی برکتشای این قوم را و بر انگیزد ما را در گروه ایشان
مقاله هفتم و دهم - فرمود رضی الله عنه وصیت میکنم ترا بتقوی کردن خدا و طاعتش
 و سلامتی سینه و جوامدی نفس و تازه روحی و در با خلق چیزیکه شان او عطا کردن است باز داشتن
 آنرا را و برداشتن آنرا را و در ویشی را و نگاه داشتن حرمت پیران و نیک نه گانی با برادران اندر
 کردن مخرجوان را و گذشتن خصوصت و نفیها و لازم گرفتن ایشان و برگردان بودن از ذخیره کردن
 مال و گذشتن صحبت کسیکه نیست در گروه طالبان حق و یاری کردن در کار دین و دنیا حقیقت
 فقر است که محتاج نشوی بسوی کسیکه آن مانند است و حقیقت تو نگری آنست که بے نیاز
 شوی ازین که او مانند است و تصوف گرفته نشده است از گفتگوی علم یکن گرفته شده است
 از گرسنگی و بریدن چیزها نیکه الفت گرفته شده است و نیک پنداشته شده و ابتدا مکن فقیر را بعلم
 ابتدا مکن او را نه می زیرا که علم در وحشت می اندازد او را و نرمی کردن آنس می آورد او را تصوف
 بنا کرده شده است بر پشت نخلت سخاوته که بر ایمیم را بود رخصا که اسحاق را بود و صبر که
 ایوب را است و آشاده و مناجات که زکریا را است و غربت و تنهایی که یحیی را است و خرقه پوشی
 که موسی را است و شیاحی که عیسی را است و درویشی که محمد را بود صلی الله علیه و علیه و سلم
مقاله هفتم و هشتم - فرمود رضی الله عنه وصیت میکنم ترا اینکه صحبت داری تو نگری آن
 بعزت و بزرگی نمودن و درویشی آن را بخواری نمودن و درام شدن و بر تو باد بخواری نمودن
 و خالص شدن از دنیا و آن همیشه دیدن خالق است و تمت مکن خدا را در اسباب مسکینی آری بسوی
 خدا در همه احوال مضاعف مکن حق برادر خود را از رحمت اعتماد کردن بر آنچه میان تو و اوست از دوستی
 و بر تو باد صحبت کردن با فقرا بفرقتی و ادب نیک جوامدی نمودن و بمیران نفس خود را تا آنکه
 زنده شود و نزدیکترین مردم از خدای تعالی فراخ ترین مردم است از روی خلق و بهترین علما
 نگاه داشتن باطن است از انقیات کردن بسوی چیزیکه جز اوست و بر تو باد نصیحت کردن
 بر عایت حق نمودن و صبر کردن پس است ترا صحبت فقیری و خدمت کردن ولی و فقیر آنکس است

که غنا بخوید هیچ چیز جز خدا و حمله کردن بر کسیکه فرد دست و بر کسیکه بالاتر از دست شوخی بهیشی
است و بر کسیکه آن مانند دست بر خلقی است فقر و تصوف همه کوشش است میان کوشش را
بهیچ چیز از منزل توفیق و هدایای تعالی مارا و شمارای دوست من بر تو باد بدو کردن خدا در همه
حال زیرا که آن مریخی را جامع است و بر تو باد چنگ زدن بحد خدا زیرا که این زیانها را دور
کننده است و بر تو باد بساختگی کردن از برای پیش آمدن بر جایهای قضا زیرا که قضا واقع
شدنی است و بدانکه تو پرسیده شوی روز قیامت از حرکات و سکنات خود پس مشغول باش
بچیزیکه آن بهتر باشد در وقت و در دور از خود را از فضول کارهای اعضا و بر تو باد بفرمانبرداری
کردن خدا و رسول و و کسیکه والی گردانیده است خدای تعالی او را و ادان بسوی او حق او را و با دست
مکن او را با پنجه واجب است بروی و دعا کن در حال والی را که بر تو باد به نیک گمانی با مسلمانان و نیک
کردن نیت بایشان و سعی کردن در میان ایشان در هر نیکی و شب نیک در حال آنکه هیچ یک را در دل
تو بدی باشد و نه کینه و نه دشمنی و دعای نیک کنی هر کس را که ستم کرده است بر تو و نگاهبان باش خدا
را و بر تو باد بخوردن حلال و سوال کردن از اهل علم بخدا در آنچه نمیدانی و بر تو باد بجای کردن از خدا
و بگردان صحبت خود را با خدا و حضوری با او و صحبت دار مر کس را که جز خدا است بلا حفظ صحبت خدا
و صدقه کن هر بامداد ببال منال خود و چون شبانگاه کنی پس بگذار نماز جنازه بر هر مسلمانی که
مرد است از مسلمانان درین روز و چون بگذاری نماز مغرب را پس بگذار نماز استخاره و بگو
در بامداد و شبانگاه هفت بار اللهم اجعلنا من الصادقین و محققین بر خواندن آعوذ بالله من
الشیطان الرجیم هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب الشهادة هو الرحمن الرحیم تا آخر سوره شمس
خدای تعالی توفیق دهنده و یاری بخشنده است زیرا که نیست حول و نه قوت مگر بخدای بزرگ
معتاله هفتاد و هفتم - فرمود ضی الله عنه باش با خدا گویا که نیست خلق موجود پس
چون باشی با خدایی وجود خلق بسیاری خدا و از همه فانی میشوی و چون باشی با خلق بی نفس
عدل میکنی و استقامت می ورزی بر حق و از عاقبت بد سلامت می مانی بگذار همه ابر و در خلوت

و در آنی در خلوت تنها تا به بینی انس نرسیده خود را در خلوت خود بچشم باطن خود و مشاهده کنی
 چیزه را که در ای اعیان است و دور گرد نفس بیاید بجای او امر خداوند یکی اولین بین هنگام
 نادانی تو علم است و دوری تو نزدیکی است و خاموشی تو یا دست و وحشت تو انس است ای شخص
 نیست در مقام عبودیت مگر خلق و خالق پس اگر برگزینی خالق را پس بگو مخلوقان را که بهر تنبیه
 ایشان دشمن اند مگر پروردگار عالمیان پستتر گفت رضی الله عنه کسیکه بچشم این کار را بشناسد
 آنرا پس گفته شد مرا حضرت را کسیکه غالب آید بروی تلخی صفرای او چگونه دریا بشیرنی ذوق
 را پس فرمود کار کند در دور کردن شهواتها از جانب خود بقصد تکلف مسلمان چون کردار نیک
 کند بر پیگرد نفس او قلب پستتر میگردد و قلب او سر پستتر میگردد و سر از حلاله بجای پستتر میگردد و فنا
 پس میشود و فنا وجود پستتر فرمود و نشان می گنجاند ایشان را بر روی مود فنا معدوم گردانیدن
 خلایق است و بر شستن طبع شست بسوی طبع ملائکه پستتر فانی شدن است از طبع ملائکه پستتر
 پیوستن است بر آن نخست درین هنگام آب می دهد ترا پروردگار تو چندانکه میخواهد آب هر ترا و میرد بیاورد
 در تو آنچه میرد بیاورد اگر میخواهی این را پس بر تو باد و مسلمان شدن پستتر تسلیم شدن بقضا پستتر انا بودن
 بخدا پستتر شناسا گشتن با و پستتر وجود حق یافتن چون باشد وجود تو مرحق را باشد همه چیز مر
 او را زهد کار یک ساعت است و پر پیزگاری کار دو ساعت است معرفت کار همیشه است
 مفت اله هفتاد و هشتتم - فرمود رضی الله عنه مر خداوندان مجاهده و محاسبه او صاحبان غم
 را ده نصیحت است که در خود ساخته اند آنرا پس چون بر پا دارند آنها را و استوار گردانند آنها را حکم
 خدا بر سنده بجای بزرگ اول آنست که سوگند نخورد بنده بخدا را و است زور و غلبه و نه سهریر که چون
 استوار گردانند بنده آنرا از نفس خود و عادت گردانان خود را بر سیدار او را این عادت بسوی لذت نشستن
 سوگند را بخلقت و بقصد پس چون عادت کرد آنرا میکشاید خدای تعالی برای او دری از نورهای خود
 شناسد سود آنرا در دل خود و بلندی او را در درجه خود و توانائی را در قصد خود و صبر خود و ستودگی نزد
 برادران و بزرگی نزد همسایگان تا آنکه اقتدا کنند بوی کسیکه می شناسد او را و میرسد او را کسیکه

می بیند او را دوم آنست که پسرین کند دروغ گفتن را بهر زلی و جید زیرا که چون چنین کند و استقامت کند
آنرا از نفس خود و عادت کند آنرا زبان خود را کشاده گرداند خدای تعالی باین سینه او را روشن گرداند
آن علم او را گویا که نمی شناسد دروغ را و چون بشنود آنرا از دیگری حیب گیرد آنرا بروی سر نشاند
آن دروغ گویا بسبب آن دروغ خود را گردانند و اگر دعا کنند مر او را بدور شدن این صفت باشد مر او را
ثواب سوم آنست که پسرین و ازینکه وعده کند کسی را که چیزی دهد پس خلاف کند آنرا یا بگذارد
و عده کردن را البته زیرا که این قوی ترست مکر او را میانه رونده ترست او را زیرا که خلاف
و عده گوی از دروغ است پس چون بکند آنرا کشاده میشود برای او در سخا و پایه حیا داده شود او را
دوستی در صداقان و بلندی مرتبه نزد خدا چهارم آنست پسرین و اینکه لعنت کند چیزی را
از خلق یا بر بنیاد مقدار ذره پس بالای آن زیرا که این خصیلت از خوبیهای نیکان صدیقان
است و مرا نکس اعاقت کار نیکو است در نگاهداشتن خدا او را در دنیا یا چیزی که ذخیره میکند
او را نزد خود از درجهای و میریاند او را از جاهای انداختن که در آن هلاک شود و سلامت میدارد او را
از خلق و روزی میکند او را مهربانی بر بندگان و نزدیکی از وی تعالی پیغم آنست که پسرین و اینکه
دعای بد کند بر کسی از خلق اگر چه ستم کرده باشد او را پس قطع رحم نکند او را بر زبان خود و سکا فات
نکند او با فعال او بر دارد آنرا برای خدا و سکا فات نکند او را بگفتار و کردار او زیرا که این صفت
بر میدارد صاحبش را بدرجهای بلند و قتی که نگاهدارد خدا را باین صفت می یابد مرتبه بزرگ دنیا
و آخرت و دوستی و محبت در پذیرفتن خلق همه از نزدیک دور و قبول شدن دعاها و بلندی قدر و رتبه
و از جندی در دلهای مسلمانان ششم آنست که جزم نکند بر هیچ یکی از خلق از اهل قبله بشر که نیکو و بد باشد
زیرا که بد رستی که این نزدیک ترست بر حمت و بلند ترست در درجه و این تاهی سنت است و دور ترست از دامن
در علم خدا بکفرش و دور ترست از دشمن دشمن خدا و نزدیک ترست بسوی رضای خدای تعالی و رحمت
وی پس بد رستی این دری بلند بزرگ است نزد خدای تعالی نتیجه میدهد بنده را مهربانی کردن خلق
همه به تقیم آنکه پسرین کند نظر کردن را بر چیزهای گناهان در بیرون و درون و باز دار و از آن اعضا را

زیرا که بدستیکه نظر نکردن از شتاب ترین عملهاست از وی ثواب در دل و اعضا درین جهان
 با آنچه فی هند خدای تعالی برای وی از نیکی آخرت سوال میکنم خدا را که منت نهد بر ما همه عمل کردن
 باین خصلتها و بیرون آوردن شهواتهای ما را از دلهای ما به شتم آنست که پر سیز کند از نیکی که بر داند بر هیچ
 یکی از مردم از خود باری انداخته و نه بزرگ بلکه برادر و بار خود را از همه مردم از آنچه نیازمندست بآن و از آنچه
 به نیاز هست از آن زیرا که این تمامی عزت عبادت کنندگان است و شرف پر سیز گاران است باین
 عمل قوی میشود و زیرا که امر مشهور و نهایی نکند باشد و میباشد خلق نزد وی همه در یک مرتبه پس چون باشد
 کسی همچنین می برد او را خدای تعالی بسوی به نیازی و یقین و استواری دشمن بخدا و بلند
 گردد اندک کسی را بهوای نفس خود باشد خلق نزد او در حق گفتن برابر و جزم کند
 باینکه این سبب عزت مسلمانان و شرف پر سیز گاران است و این نزدیک
 ترین درستی است برای اخلاص نهم نیست اینکه می سرزد مرا و را
 که بر دلمع خود را از آدمیان و در طبع نیست از نفس خود را در آنچه
 در دستهای ایشان است پس بدستیکه این عزت بزرگ تر است
 و تو نگری خالص است و پادشاهی بزرگ است و نازیدن بزرگ و یقین
 صافی و توکل شافی و هوید است و این درستی است از درهای اعتماد
 بر خدا و درستی است از درهای زهد و بوی گرفت میشود پر سیز گاری
 و کامل میگردد عبادت وی و این از نشانههای کسانی است که بیدگان اند بسوی خدا هم تو واضع است
 زیرا که بدستیکه تو واضع بر او نوشته میشود محل عابد و بلند میگردد و مرتبه او و کامل میشود عزت و بلندی
 نزد خدا و نزد خلق و قادر میگردد بر چیزیکه میخواهد از کار دنیا و آخرت و این خصلت اصل همه طاعتها
 است و شایسته آنها و کمال آنها و باین در میاید بنده منزلهای صالحان را که خوشنودانند از خدا و در
 حال خوشی و ناخوشی و این کمال تقوی است و تو واضع آنست که ملاقات نکند بنده هیچ یک از مردم

و نگویید نزدیک است که باشد آنکس نزد خدا بهتر از من و بلند تر از روی درجه پس اگر باشد خرد بگوید
 این شخص گناه نکرده است خدا را و من بتحقیق گناه کرده ام پس شک نیست که او بهتر است از من
 و اگر باشد بزرگ بگوید این عبادت کرده است خدا را پیش از من و اگر باشد عالم بگوید آن را
 داده شده است چیزی که نرسیده ام من بآن و یافته است چیزی که نیافته ام من و دانسته است
 چیزی را که ندانسته ام من وی عمل میکند با علم و اگر باشد جاهل بگوید این گناه کرده است خدا را بنادانی
 و من گناه کرده ام او را بعلم و نمیدانم بجهل و خائنه من شود و بجهل خائنه وی شود و اگر باشد کافر بگوید که
 نمیدانم نزدیک باشد که مسلمان شود وی پس ختم کرده شود مرا و را بعمل نیک نزدیک است که کافر
 شوم پس ختم کرده شود مرا بعمل بد و این باب مهربانی کردن است و ترسیدن و سزاوارترین چیز نیست
 که صحبت داشته شود با وی و آخرین چیزی که باقی ماند بر بندگان پس چون باشد بنده برین
 صفت سلامت دارد او را خدا از حاد و قسا و برساند او را بمنزله صحبت کردن مر خدا را و باشد از
 برگزیدگان خدای مهربان و دوستان وی باشد از دشمنان شیطان لعنة الله که دشمن خدا است
 و آن در رحمت است و با وجود این میباشد که بتحقیق قطع کرده است در کبیر را و رسیاهاست و تعجب را
 و ترک کرده است بزرگی را در نفس خود در دین و دنیا و آخرت و آن مغر عبادت است نهایت بزرگی
 زاهدان است و علامت عبادت کنندگان است پس نیست هیچ چیز فاضل تر از آن و با وجود آن
 ببرد زبان خود را از ذکر اهل علم بیدی و آنچه بی معنی است پس تمام نمی پذیرد و هیچ عمل گرگان بهیرون آرد
 کینه را و کبر را و در گذشتن از حد را از دل خود در همه احوال خود و باشد زبان او در ظاهر و نهان برابر نیکی
 و خواهش او در نهان و آشکارا یک و سخن او چنین و خلق نزد او در نصیحت برابر و نباشد از مصلحت
 و حال آنکه یاد میکند کسی را که از خلق خدا بیدی یا سرزنش میکند کسی را در کارهای یادوست دارد
 که ذکر کرده شود نزد وی کسی بیدی یا خوش حال شود دل او اگر ذکر کرده شود کسی نزد او بیدی این صحبت
 سبب آفت تابان و ملاکی متعبدان و زاهدان است مگر کسی که یاری داده است او را خدا بر گناهانش بانی دل او بر حجت
 مقفاله مفتاح و و نهم چون بیارشد وی رضی الله عنه به بیمار سیکه و فحاش کرد و ران گفت

مرا و را پس از عید الوهاب که وصیت کن مرا ای سید من بچیزیکه عمل کنم بران بعد تو پس فرمود بر تو با
 بتقوی کردن خدا و بیم دار کس را جز خدا و امید دار کس را جز خدا بسیار حاجتهای را بسوی خدا
 و اعتماد کن مگر بر و بگو حاجتت را به از و دستواری دارد هیچ یک جز خدا لازم گیر توحید که اتفاق هست
مقام هشتم - فرمود رضی الله عنه چون درست شود دل با خدا خالی نمی شود
 از ان هیچ چیز بیرون نهد و از ان هیچ و فرمود من مغرام بی پوست و فرمود در فرزندان خود را
 و ورشوند از گردن پس بدستیکه من باشم ام در ظاهر و باغیر شمام بباطن و فرمود بتحقیق حاضر شد اند
 نزد من چیز شمام هم پس فراموش کنید حاجی بر ایشان و آداب و رزید با ایشان اینجا مرانی و نجاش
 بزرگ است و تنگ نسا زنده بر ایشان حاجی را و بسیار میفرمود و علیکم السلام و رحمه الله بکانه
 بسیار مرد خدای مرا و شمار او تو به قبول کند خدا بر من و بر شما و آید بنام خدا و چالیکه پرورد کننده
 هستی گفت این رو سلام یک روز و یک شب و فرمود ای شما من باک ندارم بچیز نه هیچ
 فرشته و نه فرشته مرگ ای ملک الموت عطا کرد ما را کسیکه میگرد کار ما را بر خود جز تو و او از او از
 بزرگ و این در روزی بود که وفات کرد در شبانگاه آن بدستیکه بود رضی الله عنه که بر میداشت
 هر دو دست خود را و دراز میکرد هر دو دست خود را و میگفت علیکم السلام و رحمه الله و بکانه
 تو به کنید بباطن خود و در آید در صفت اینک می آیم بسوی شما و بود که میفرمود و نرمی کنید بعد از ان
 آما و راح حق و مستی موت و فرمود میان من و میان شما و میان خلق همه دوری است پیچ دوری میان
 آسمان و زمین پس قیاس نکنید مرا هیچ یک و قیاس نکنید بر من هیچ یک پیتر سوال کرد او را فرزند او
 عبد العزیز از در وی و حال وی پس فرمود پیر سید مرا هیچ یک از چیز من میگردد در علم خدا
 و فرمود حال آنکه پرسید او را و عبد العزیز از بیماری او بدستیکه بیماری من نمیدانم او را کس و نمی دانم
 هیچ یک نه آدمی و نه پری و نه فرشته شکسته نمیشود علم خدا حکم و تعالی حکم متغیر میشود و علم متغیر نمیکردد
 و حکم منسوخ میشود و علم منسوخ نمیشود و میگویند خدا آنچه میخواهد و ثابت میدارد آنچه میخواهد و نرداوست
 اصل کتاب پرسید و نمیشود و می تعالی را از آنچه میکنند و ایشان پرسیده میشوند پرسید او را پس از عید الوهاب

چه چیز در ناک میکند ترا از تن مبارک تو فرمود همه اعضای من در میدانم هر اگر دل من پس نیست
 بدل در وی و وی درست است با خدا پستتر آمد او را موت پس بود که میگفت استعذت
 بلالا اله الا الله سبحانه و تعالی والحق الذي لا يخشى الموت سبحان من تعزى
 بالقدره و تحضر العباد بالموت لا اله الا الله محمد رسول الله گفت پیرا موسی
 که وی فرمود رضی الله عنه تعزى را و او را که در این لفظ را زبان وی درست پس همیشه تکرار میکرد
 این را تا و قنیه گفت تعزى و در از کرد باین آواز خود را و سخت کرد او را بوی تا آنکه درست شد
 زبان وی پستتر گفت الله الله الله پستتر نهان شد آواز او و حال آنکه زبان او چسبیده بود
 بهام خلوت پستتر پیران آمد جان بزرگ او رضوان الله علیه قل تعزى آنکه در احوال
 شیخ الانام هادی خاص و عام قدوة المحققین امام العارفين قطب الاقطاب جهان و فرد الاقطاب
 زمان حضرت غوث الثقلین محبوب سبحانی شیخ ابو محمد عبد القادر جیلانی رضی الله عنه آورده اند
 که وقتی بود که در مجلس شریف چهار صد کس دوات و قلم گرفته می نشستند و سخنان مبارک
 می نوشتند گاهی از استماع کلام مؤثر آن حضرت مردمان جان بحق تسلیم می نمودند و جنازه پاکیشان
 از مجلس برداشته می بردند چون از دحام مردمان بسیاری شد و ضمای خانقاه گنجایش ایشان
 نمیکرد و در مصلای عمید می نشستند و ضلالت برای شنیدن کلام مبارک جمع میشدند وقتی بود که
 که قریب هفتاد و هزار کس جمع میشدند ملائکه و جنیان و ابدالان برای استماع حاضر می شدند
 از جمله شیخ الانام شرف الدین ابو محمد که کنیت مبارکش ابو محمد عبد الرحمن عیسی است سخنان مبارک الله
 خود را جمع فرموده کتابی ساختند مسمی به فتوح الغیب چونکه کتاب مذکور در حق طالبان صادق و
 سالکان راه خالق بغایت مفید و نافع و کیمیا است بلکه از عمل کردن بران طالبان بدرجه کمال اولیا
 می رسند حضرت قدوة العارفين و امام المحققين صاحب مرخا و مرشد طریق هدای حضرت والدی
 قبله گاهی شاه محمد کاظم قلندر مد ظله الله تعالی بسیار دوست میداشتند و کلام پیران پیر آن حضرت بهم
 بود لهذا اکثر در مجلس شریف خود ذکر همین کتاب دوست میداشتند چنانچه راقم حروف در حضور

میخوانم و بعضی طالبان حق که در خدمت حضرت تربیت می شدند مثل شاه عاشق الله و غیره نیز چون آنرا دوست میداشتند استدعای ترجمه فارسی آن نمودند بسبب آنکه از مطالعه عبارت عربی و شرح فارسی آن که طویل بود قاصر بودند حضرت والدی مد ظله العالی بحجت ایشان باین اقم فرمودند که شما ترجمه فارسی این کتاب مبارک بنویسید به نحوی که محض ترجمه باشد بیه تفسیر پس بموجب فرموده ترجمه آن نوزدهم بے زیادتی لفظ در آن تا آنکه حدود صلوٰۃ حضرت محبوب ربانی را نیز ترجمه کرده شد تا بجای حدود صلوٰۃ این ترجمه شود مگر در محلی که زیاده کردن لفظ مناسب بود مرعبات فارسی را اندک زیاده نموده شد و این ترجمه را کتابی جداگانه بے عبارت متن ساخته شد و نامش نور الاریاب فی ترجمه فتوح الغیب نهاده شد و حق تعالی ما را و مطالعه کنندگان را عمل برین روزی کند بحسب مصلحت النبی الخ لا اله الا عباد

قد وقع الفراغ فی سنة الف

ومائتین وثمان من هجرة

النبوة صلی الله

علیه وآله

وسلم



قطعات تالیف طبع

از نتیجه فکر آسمان پیوند مرقع معانی را نقش بند چرخ افروز سخن بطرز نوی
منشی نورالدین احمد صاحب کفیی کاکاوردی

از حمایت علی ولی الله که بنا مش کمال نازان است	ترجمه کرده شد فتوح الغیب	کو تصنیف غوث وراثت
نکته آموز اهل عرفان است	عربی را بفارسی دیدم	در عبارت که سهل و آسان است
کیفیا سال طبع او گفت	نور لاریب رکن ایمان است	

و دیگر

طبع شد ناد در کتابه در سلوک	نور لاریبش جهان لاریب گفت
نور در منقوط سال عیسوی	ترجمه زیب فتوح الغیب گفت

شمع افروزی خامه نور بار سرآمد شعرای ذی وقار یوگار حضرت مصنف عالم بقدر والا کمر
منشی الرضی علی صاحب متخلص شرکاوردی

بزم غم عرفان نور لاریب	عیان هر غوث عظم کی وراثت	صداد گاه کاکم سیه آئی	بین تابان جوهر علم حمایت
------------------------	--------------------------	-----------------------	--------------------------

لی نوازی قلم فصاحت قم قلم سخن شناسی را ناظم مولوی محمد عاصم المتخلص به قیس سلمه

خزده بادای سرفروشان در پیر میغان	باده نور بهت اندر ساغر مهر منیر	آنکه اندر جام فیض غوث عظم تافته
نی چو شمع دلگن بل فتابی در ضمیر	آنکه از مهر ولای عارف اسرار حق	حضرت شاه حمایت چون در آینه سمنیر
اینگاه مدد رضای محفل شاه حبیب	شمع لا شرقی و غربی هم بشیر هم تذریر	باده نی بل نور عین نور جان است این کتاب
باده نی بل نوریزان بی شبیه بی نظیر	جلوه نوای است بین برکت تو نور ازل	قیس حشی نور لاریب از توح الغیب گیر

و دیگر

خزده ای خاصان علام الغیوب	غیب را اندر شهادت شد ظهور	کز فتوح الغیب غوث نامدار
---------------------------	---------------------------	--------------------------



نور حق را دید در غیب حضور	مکشف شد بر قلندر سر خود	رینخت هر سو کز اسرار سرور
چهره بکشاقیتس چون خشن آن چراغ	دوره ذره مهر شد نزدیک دور	نور لاریش به عالم تافت
پاک نوری نور و نور و نور	بزم ما از وجه آیز در روشن هست	موسیان را بر فروز این شمع طور

تقریظ منظومه

نغمه سخی طبع سر آفرین خاتم فصاحت انگین آبرو افزای معانی پرور می نوری محمد عالم قیصری

باده فروشی ز خرابات ما	دوش بر آمد عیالات ما	بوی ساقی ساقی فرخنده پی	لعل لبش روکش صد جام می
بهمچو نسیم مست خراش خشک	صبح خشک دارد و شام خشک	جمع کند خاطر افشوده را	زنده جاوید کند مرده را
باده کمن دارد و جامش نوری	ساقی رند و لقبش می نوری	آن خلعت پیر میغان بقراب	آیت از نسخه ام الکتاب
قره عینین علی ولی	مولوی شاه حمایت علی	دل شدگان اگر حمایت کند	باده گلرنگ عنایت کن
ساغر بندی وز بند او می	قصه دامنش بکند جمله طی	آتش سیال چو طوفان نوح	آب حیات است برای نوح
غرق فنا هستی ز زانیان	حق بمدد گاری طوفانیان	آنکه شنیده ز محمد خطاب	آیه منو تو آخر فتح باب
مرده و پس زنده جاوید شد	مه که فنا گشته چو خورشید شد	روز سیاهی که فنا شد شب	نور شد و صبح سرور و طرب
تم که در ارض شده نا پدید	گشت درخت و درخت باوید	بنده که از بندگی خود رسید	زنده بخت گشت و بعزت رسید
بنده این باده شدن می نوز	کز بنده ستغنی و فانی کن	منکفای می و ساقی شدم	طالب یک جرعه باقی شدم
گفتم از و کای شریعالی نسب	چشم کرم کمن بمن تشنه لب	گفت خذ الکاسه و اشکر لک	ذالك فضل لک من دینا
رو خبری ده به خراباتیان	مفت بگیرند متاع گران	کاین قیج پاک شراب کمن	میرسد از حضرت شاه زرم
سردستان و خراباتیان	مایه تسکین مناجاتیان	خضر طریقت بر و صومعه	رند حقیقت بدر میک
کنز نهان سر عجب غیب	عین عیان حضرت شاه حبیب	آنکه هزاران برش سرگون	منتظر یک نظر و فزون
چون بواز در نگاه کرم	خوش برانند ز وجود عدم	هر که ز جانش شده سرش شاد	یا فته از خود همه نقد مراد
قیصری از ساغر او شاد باد	وز قدش میکده آباد باد	عکس شش هست که بینی بجام	شاه غیبی بود این دین اسلام

100